هذا

المجموعة
المسمى به بشارة
الاحباء في فضيلة
البكاء والابكاء من مؤلفات
جناب مستطاب افصح الكلام العارف
الكامل حاجي حسينعلي خوئي
المتخلص بسائل زاد
الله

توفيقه

۲۹۷/۹۵۴۴ ج
۲۹۵۴۴
۵۹۵۴۲
۱۲۹۵
۲۳۹۲۳۶
کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت
تاریخ ۸۰

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۶۶۲۳
رده‌بندی دیویی:	۱۳۷ ب ۲۶۵ س ۲۹۷/۹۵۳۴
سرشناسه:	سائل، حسینعلی بن محمدتقی، - ۱۲۲۵ ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	بشارة الاحباء فی فضیلة البکاء و الابکاء
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[تهران] ناشر: باهتمام حاجی اسماعیل وحاجی محمد آقا تاریخ نشر: ۱۳۷۰ ق
صفحه شمار:	۱۵۷ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۲۲×۱۷ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐
توضیحات:	خریداری از آقای اسمعیلی تاریخ ثبت: مهر ۱۳۸۰
یادداشتها:	۱. در انتها حدیث کساء و ترجمه آن به نظم آمده است.
موضوع(ها):	۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. سوگواریها
شناسه(های) افزوده:	الف. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۸

هذا

المجموعة
المسمى ببشارة
الأحباء في فضيلة
البكاء والأبكاء من مؤلفات
جناب مستطاب افصح الكلام العارف
الكامل حاجي حسينعلى خوئى
المتخلص بسائل زاد
الله

توقفه

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت
تاریخ

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
نام کتاب بشارة الاحباء
مؤلف متن حاج حسینعلی خوئی محشی
شارح مترجم
تاریخ تحریر چاپ سنگی ۱۳۷۰ نوع خط تعداد سطر
موضوع اخبار زبان عربی - فارسی عدد اوراق
طول ۲۲ عرض ۱۷ شمارهٔ عمومی ۶۶۲۴
وقفی / خریداری از آقای اشجعی
تاریخ وقف مهرماه ۱۳۸۰ نام کاتب
ملاحظات

هذا كتاب بشارت الأحباء في فضيلة البكاء والأبكاء

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الجنة جزاء لمن بكى او ابكى او تباكى على الحسين عليه السلام وكان مستن جناح البعوضة والصلوة والسلام على خير خلقه محمد واله الطاهرين الطيبين واللعنة على اعدائهم وظالميهم اجمعين اما بعد فان هذه الوجيزة المسماة ببشارة الأحباء في فضيلة البكاء والأبكاء مشتملة على بعض الفضائل للحسين بن علي والأئمة عليهم السلام الفها وكتبها العبد المذنب الأقل الحاج حسين على بن الحاج محمد تقي الخوئي حشرهما الله تعالى مع مواليهما الكرام وسادتهما العظام

دیباچه

من كتب اجلاء العلماء الامامية وعظماء الفقهاء الاثني عشرية رضوان الله عليهم اجمعين راجياً لان يكون لاجل تاليفه وكتابته داخلاً في زمرة الذين قال رسول الله صلى الله عليه واله في حقهم من كتب فضيلة من فضائل علي ابن ابي طالب عليه السلام لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة رسم الى اخر الحديث واسئل الله التوفيق لاتمامه وختامه يا ناظراً فيه سل لله مرحمة واستغفر لذنب كاتبه وقاريه

قصيده من مؤلفه

اخلاي قوموا فاندبوا بالعويل — لقتل قتيل ابن خير قتيل

ای دوستان برخیزید با صدای بلند گریه و ندبه نمائید — از برای شهید شدن شهیدی که فرزند بهترین شهیدانست

فنوحوا ابكوا الدمع للجسم مطرحا — وفي حوله خيل الطغاة تجول

پس نوحه نمائید با جاری کردن اشک چشم از برای جسمی افتاده — در زمین و در اطراف وای بسا دشمنان جولان میکرد

فنوحوا غريباً كان في ارض كربلاء — فريداً وحيداً في التراب جديل

پس نوحه کنید از برای غریبی که بود در زمین کربلا یکه — و تنها در حالتیکه بروی خاک افتاده بود

تزعزع اطباق الثرى بمصابه — عليه وحور الجنان تكول

بحرکت آمد طبقات زمین بجهة مصیبت آن مظلوم — غریب و بجهة او حوران بهشت گریه کردند

فنوحوا على من ناح نوح لرزئه — مسيح وموسى وآدم وخليل

پس نوحه کنید از برای کسیکه نوحه کرد نوح نجی در مصیبت او — و نوحه کرد عیسی و موسی و حضرت آدم و ابراهیم خلیل

قصیده

بنفسی شهید آل خلایق کلهم
فدای نفس من شهیدی را که اگر همه مخلوقات او را بر او گریه کنند

یذوب فؤادی من تذکر اخته
گداخته میشود قلب من هر وقت که بیاد بیاورم خواهر او را

ولم انسها والله اذ قامت عنده
فراموش نکنم حالت خواهر او در نجد قسم آن زمان که ایستاد

تقول ایا کهفی وذخری اما تری
وسیگفت ای پناه من و توشه من آیا نمی بینی که

فیالیت امی لم تلدنی ولم ارٰ
ای کاش مادرم مرا نمی زاد و نمی دیدم ترا در حالتیکه

فیاطول حزنی للجریح معفرا
پس وای بر طولی حزن من بر مجروح خاک آلوده که ندا

أ یقتل مظلوما وجدی محمد
آیا مرا میکشید از روی ظلم در حالتیکه جد بزرگوار من محمد است

اما فیکم من مسلم راحم لنا
آیا در میان شما کافر مرد مسلمانیست که رحم کند بر ما

علیه ینوحون المدی لقتیل
و نوحه کنند مدت عمر خود شان هر آینه اندک است

علیها شجونی ما حییت یطول
بجهة او مصیبت من تا زنده ام طول می کشد

فصاحت وناحت والدموع تسیل
در نزد او فریاد کشید و نوحه کرد و اشک چشم خود را جاری نمود

بناتک من زجر العداة تهول
دختران که دختران تو از اذیت دشمنان ترسناک شدند

لصدرک من حر الظماء غلیل
در سینهٔ مبارک تو از حرارت تشنگی سوزشی هست

ینادی اما لی ناصر وکفیل
که ندا میکرد که آیا نیست برای من مددکاری که دفع کننده باشد

وحمزة عمی جعفر وعقیل
و جعفر و حمزه و عقیل عموهای من هستند

فانی لظام والفرات تسیل
بدرستیکه من تشنه ام و آب فرات جاری است

أ یقتل ظمآنا جریحا ووالدی
آیا مرا تشنه لب میکشید در حالتیکه زخمدارم و حال آنکه

الم تعلموا یا حزب آل امیة
آیا نمیدانید ای آل مروان و مطلب را که من

اترک عریانا طریحا علی الثری
آیا مرا در روی خاک افتاده عریان میگذارید

ایا امة السوء اللئام تنبهوا
ای امت بدکردار لئیم هشیار باشید که

قتلتم کباری لیس یرجی نظیرهم
کشتید مردان بزرگ سالخورده مرا که شیران

ولم یبق لی الآن عون وناصر
و نماند برای من اکنون یاری و مددکاری بجز

بای دلیل تستحلون قتلنا
بکدام برهان حلال میدانید کشتن ما را

أحللت فی شرع النبی محرما
آیا حلال دانستم در شریعت پیغمبر چیزی را که حرام است

برادران بیکشتند

علی الحوض ساقی للجنان وکیل
پدر من ساقی حوض کوثر است و وکیل بهشت است

بانی علیکم قاید ودلیل
بر شما پیشوا در راه نماینده ام

وامی هی الزهراء بنت رسول
و حال آنکه مادر مهربان من فاطمه زهرا دختر رسول خدا است

فوالله انی للنجاة سبیل
قسم بخدا من راه نجات راه راستم

طعنتم صغاری مالهم بعدیل
اسیدکرده مثل طعن نیزه و شمشیر و پیکان نمودید اطفال خوردسال من

سوی ابن علی انه لعلیل
از هم بند من علی بن الحسین که او هم مریض است

فانی بارزاق العباد منیل
آخر من برزقهای شما باعث رسیدنم

ام الحق منکم منکر ومزیل
یا از شما حق را انکار کرده در زوال آن کوشیدم

فلا تزعموا یا قوم ان دماءنا	خصیم فلا والله بل لخلیل
چنان گمان نکنید ای گروه در ریختن خونهای ما	سهل و آسان است نه فهم بخدا بلکه در نزد خدا بسیار بد است
لثارها عند الحساب محمد	وطالبها یوم القیام بتول
خونخواه خون ما در روز محاسبه محمد مصطفی است	و طلب کننده خونهای ما روز قیامت فاطمه زهرا است
تعمدتم خلفا علینا بجورکم	فمن کان ذنبی علی ضلیل
از روی عمد مخالفت کردید ما را و از روی عناد ظلم کردید	و حال آنکه هر کس با ما در ظلم سخا در گند گمراه است
الهی وربی فی غد ثم بک سائل	رضائک حسبی انه لجمیل
ای پروردگار من و ای پرورش دهنده من بتحقیق [illegible]	سؤال کننده‌ام و رضای ترا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خبر دادن جبرئیل حضرت آدم را از واقعه کربلا

فی البحار روی صاحب الدر الثمین فی تفسیر قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات انه رأی ساق العرش اسماء النبی والائمة فلقنه جبرئیل قل یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن والحسین ومنک الاحسان فلما ذکر الحسین سالت دموعه وانخشع قلبه وقال یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی وتسیل عبرتی قال جبرئیل ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب فقال یا اخی وما هی قال یقتل عطشانا غریبا فریدا وحیدا لیس له ناصر ولا معین ولو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه وبین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا

بالسیوف وشرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه وینهب رحله اعداؤه وتشهر رؤسهم هو وانصاره فی البلدان ومعهم النسوان کذلک سبق فی علم الواحد المنان فبکی آدم وجبرئیل بکاء الثکلی

«ترجمه» در کتاب بحار الانوار مجلسی روح الله روحه القدسی از صاحب کتاب در ثمین روایت کرده است در تفسیر آیه فتلقی آدم من ربه کلمات که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام دید که در ساق عرش نوشته شده است اسماء رسول خدا و سایر ائمه علیهم السلام پس جبرئیل تلقین کرد او را که بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن والحسین و منک الاحسان چون ذکر نام حضرت امام حسین را بر زبان جاری کرد اشک از دیده‌های او جاری گردید و قلب او خاشع شد و فرمود ای برادر من جبرئیل در گفتن نام پنجم که حسین باشد شکسته میشود قلب من و جاری میشود اشک من جبرئیل عرض کرد فرزند تو حسین بمصیبتی براو وارد میشود که کوچک خواهد بود در جنب مصیبت او همه مصیبت‌ها حضرت آدم فرمود ای برادر من آن مصیبت کدام است جبرئیل گفت کشته میشود در حالتی که تشنه است و غریب است و تنها است و نیست از برای او ناصری و معینی و اگر تو ای آدم به بینی او را که میگوید ای وای از تشنگی من ای وای از کمی ناصر من تا اینکه تشنگی او بمرتبه میرسد که گویا در میانه او و آسمان دود فاصله است پس احدی جواب او را نگوید مگر شمشیرها و آشامیدن مرگها مانند گوسفند سر او را از قفا ببرند و غارت نمایند دشمنان خیمه و اسباب او را و سرها

ترجمه حدیث مذکور است

«حدیث ۲۵»

خبر دادن حقتعالی بحضرت زکریا از واقعه کربلا و تفسیر کاف

انصار و اور ا بازنان در بلدان و شهرها بگردانند و باین نحو گذشته در علم خدای زمان
پس آدم جبرئیل علیهما السلام گریسید مانند گریه زن فرزند مرده ..... و فی البحار عن مجالس
المفید روی عن سعد بن عبد الله قال سئلت القائم عجل الله فرجه عن تاویل کهیعص قال
هذه الحروف من انباء الغیب اطلع الله علیها عبده زکریا ثم قصها علی محمد علیه و آله السلام و ذلک
ان زکریا سئل الله ربه ان یعلمه اسماء الخمسة فاهبط علیه جبرئیل فعلمه ایاها فکان زکریا اذا
ذکر محمداً و علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین سری عنه همه و انجلی کربه و اذا ذکر اسم الحسین خنقته
العبرة و وقعت علیه البهرة فقال ذات یوم الهی ما بالی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت
باسمائهم من همومی و اذا ذکرت الحسین تدمع عینی و تثور زفرتی فانباه الله تعالی عن قصته
فقال کهیعص فالکاف اسم کربلاء و الهاء هلاک العترة الطاهرة و الیاء یزید و هو ظالم
الحسین و العین عطشه و الصاد صبره فلما سمع ذلک زکریا لم یفارق مسجده ثلثة ایام و منع
فیهن الناس من الدخول علیه و اقبل علی البکاء و النحیب و کان یرثیه الهی اتفجع خیر
خلقک بولده الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه الهی اتلبس علیاً و فاطمة ثیاب
هذه المصیبة الهی اتحل کربة هذه المصیبة بساحتهما ثم کان یقول الهی ارزقنی ولداً تقر به
عینی علی الکبر و اجعله وارثاً رضیاً یوازی محله منی محل الحسین فاذا رزقتنیه فافتنی بحبه
ثم افجعنی به کما تفجع محمداً حبیبک بولده فرزقه الله یحیی و فجعه به و کان حمل یحیی ستة
اشهر و حمل الحسین کذلک «ترجمه» صاحب بحار از کتاب مجالس شیخ مفید

قدس

«ترجمه»

قدس سرها از سعد بن عبد الله روایت کرده که او گفت سؤال کردم از حضرت
قائم عجل الله فرجه از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از خبرهای غیب است که مطلع فرمود
خداوند تبارک و تعالی بنده خود زکریا را بر آن و حکایت کرد آنرا از برای محمد و آل
و این قصه چنین بود که حضرت زکریا از خدا طلب نمود که تعلیم نماید باو اسماء پنجگانه آل
عبا را پس جبرئیل فرود آمد و اسماء ایشان را به آنحضرت تعلیم نمود چون حضرت زکریا
نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را ذکر میکرد غم و اندوه او برطرف میشد و
چون نام حضرت حسین را ذکر میکرد گریه بر او مستولی میشد و دلش طپش مینمود
و نفسش میگرفت پس روزی مناجات کرد و گفت خداوندا چه باعث است
که در وقتی که ذکر میکنم نام محمد و علی و فاطمه و حسن را غمهای من برطرف میشود بسبب
ذکر کردن اسماء ایشان و چون نام حسین را بزبان جاری میسازم اشک چشم من جاری
میگردد و بهیجان میآید ناله و صدای من پس خداوند عالم قصه شهادت
و مظلومیت آنحضرت را بجناب زکریا علیه السلام بیان فرمود باینکه رموز کهیعص پس کاف
اشاره است باسم کربلاء و هاء بهلاکت عترت او و یاء یزید که ظالم حسین است
و عین عطش آنجناب و صاد صبر آنحضرت چون زکریا این قصه را شنید سه روز از مسجد خود
حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری شده بود و مرثیه او که در
مصیبت آنحضرت میخواند خداوندا آیا بدرد می آوری قلب بهترین خلق خود را

بعمی

مصیبتی فرزند او   خداوندا آیا بلاهای حسین مصیبتی را بر او فرود می آوری خداوندا
آیا می پوشانی لباسهای مصیبت را بعلیؑ و فاطمهؑ خداوندا آیا وارد میسازی اندوه و
گریه مصیبت را بساحت ایشان   بعد حضرت زکریا عرض کرد خداوندا
مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن شود چون کرامت فرمودی او را
فریفته محبت او گردان و بعد دل مرا بدرد آور در مصیبت او چنانچه قلب حبیب خود محمد
صلی الله علیه و آله را بدرد خواهی آورد در مصیبت فرزندش   پس حقتعالی یحیی را به
آنجناب عطا فرمود و دل او   در مصیبت یحیی بدرد آمد و حضرت یحیی شش ماه در
شکم مادر بود و حمل حضرت حسینؑ نیز شش ماه بود   ﴿و فی الاخبار من العیون و الامالی
باسناده عن الفضل قال سمعت الرضا علیه السلام یقول لما امر الله عز و جل ابراهیم علیه السلام
ان یذبح مکان ابنه اسمعیل الکبش الذی انزله علیه تمنی ابراهیم ان یکون قد ذبح ابنه
اسمعیل بیده و انه لم یؤمر بذبح الکبش مکانه لیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد
الذی یذبح اعز ولده علیه بیده فیستحق   بذلک ارفع درجات اهل الثواب
علی المصائب فاوحی الله تعالی عز و جل الیه یا ابراهیم من احب خلقی الیک
فقال یا رب ما خلقت خلقا هو احب الی من حبیبک محمد صلی الله علیه و آله فاوحی
الیه افهو احب الیک ام نفسک قال بل هو احب الی من نفسی قال فولده
احب الیک ام ولدک قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما علی ایدی اعدائه

اوجع لقلبک او ذبح ولدک بیدک فی طاعتی قال یا رب بل ذبحه علی ایدی
اعدائه اوجع لقلبی قال یا ابراهیم فان طائفة تزعم انها من امة محمد صلی الله علیه و آله
ستقتل الحسینؑ ابنه من بعده ظلما و عدوانا کما یذبح الکبش و یستوجبون بذلک سخطی
فجزع ابراهیم لذلک و توجع قلبه و اقبل یبکی فاوحی الله عز و جل یا ابراهیم قد
فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لو ذبحته بیدک بجزعک علی الحسینؑ و قتله و
اوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب و ذلک قول الله عز
و جل و فدیناه بذبح عظیم   ﴿ترجمه﴾   از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده اند که آنحضرت فرمودند وقتیکه امر فرمود خداوند عز و جل حضرت ابراهیم را
که بجای پسرش اسمعیل ذبح نماید گوسفندی را که باو نازل شده بود آرزو کرد که کاش
میبودم کسی که ذبح کرده بودم اسمعیل پسرم را بدست خود و مامور نشده بودم بذبح
قوچ تا میرسید بدل تا میرسید بقلب من از درد آنچه میرسد بقلب پدری که بکشد عزیز
ترین پسرش را بدست خود تا مستحق شود بلندترین درجات اهل ثواب را بجهت
مصائب پس وحی فرمود خداوند عز و جل بسوی او که ای ابراهیم کیست محبوب ترین خلقی
بسوی تو عرض کرد الهی خلق نکرده خلقی را که او محبوب ترین باشد نزد من از
حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله وحی فرمود خدا تعالی بسوی او آیا او را دوست تر
میداری یا خودت را عرض کرد بلکه او دوست تر است از خودم بر من فرمود

پسر او محبوب تراست نزد تو یا پسر خودت عرض کرد بلکه پسر او فرمود کشته شدن
پسر او بطریق ظلم در دست دشمنانش بقلب تو دردناک تراست یا کشته شدن
پسرت بدست خودت در طاعت من عرض کرد البته کشته شدن او در دست
دشمنانش او جع و دردناک تراست بقلب من فرمود یا ابراهیم بدرستیکه طایفهٔ
که کمان میکنند آنها از امت محمدند و آله میباشند میکشند پسر او حسین را بعد از آن بظلم و
عدوان چنانچه میکشند قوچ کوسفند را و مستحق میشوند بسبب آن غضب و سخط مرا ابراهیم
از شنیدن آن مصیبت جزع نمود و قلب مبارکش بدرد آمد و شروع نمود بگریه کردن
پس وحی فرستاد خداوند عزوجل یا ابراهیم بتحقیق فدا و عوض نمودم جزع
ترا بر پسرت اسمعیل که هرگاه او را بدست خود میکشتی بجزع تو بر حسین و بخشیدن
او و واجب کردم برای تو درجات اهل ثواب بر مصائب را و این است
معناد قول خدا تعالی عزوجل که میفرماید فدا نمودیم او را بذبح عظیم ﴿ فی البحار
روی انّ اسمعیل کانت اغنامه بشط الفرات فاخبره الرّاعی انّها لاتشرب
الماء من هذه المشرعة منذ کذا یوماً فسئل ربّه عن سبب ذلک فنزل جبرئیل
فقال لها لم لاتشربین من هذا الماء فقالت بلسان فصیح قد بلغنا انّ ولدک الحسین
سبط محمّد یقتل هنا عطشاناً فنحن لانشرب من هذه المشرعة حزناً علیه فسألها عن
قاتله فقالت یقتله لعین اهل السموات والارضین والخلایق اجمعین فقال

حدیث چهارم

وقال یا اسمعیل غمک فانما تحزن عن عمّ ...

اسمعیل اللهم العن قاتل الحسین ﴿ ترجمه ﴾ روایت است که حضرت اسمعیل
کوسفندان او را میچرانیدند در کنار فرات پس شبان خبر داد باو که کوسفندان چند روز است
که آب نمی آشامند از این مشرعه پس حضرت اسمعیل سبب این حالت را از پروردگار خود
سئوال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای اسمعیل سبب این حالت را از کوسفندان
سئوال نما که آنها سبب این حالت را بیان خواهند کرد پس حضرت اسمعیل خطاب
کرد بکوسفندان که سبب چیست که آب نمی آشامید از این مشرعه کوسفندان بزبان
فصیح گفتند که بما خبر رسیده که فرزند تو حسین فرزندزادهٔ محمد مصطفی در این زمین بالب
تشنه شهید خواهد شد پس ما بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت از این آب نمی
آشامیم حضرت اسمعیل از ایشان پرسید که قاتل آنجناب که خواهد بود گفتند بعتبر
میآورد ملعون اهل سموات و ارضین و جمیع خلایق است پس حضرت
اسمعیل گفت خداوندا لعنت کن کشندهٔ حسین را ﴿ فی البحار روی انّ موسی
کان ذات یوم سایراً و معه یوشع ابن نون فلمّا جاء الی ارض کربلاء انخرق
نعله وانقطع شراکه و دخل الحسک فی رجلیه و سال دمه فقال الهی ای شیء حدث
منّی فاوحی الیه انّ هنا یقتل الحسین و هنا یسفک دمه فسال دمک موافقة لدمه
فقال ربّ و من یکون الحسین فقیل له هو سبط محمّد المصطفی و بن علیّ المرتضی
فقال و من یکون قاتله فقیل هو لعین السمک فی البحار والوحوش فی القفار

حدیث پنجم است

خبر داده ...

و الطیر فی الهواء و هو یزید لعنه الله فرفع موسی یده و لعن یزید و دعی علیه و آمن یوشع
بن نون علی دعائه و مضی لشأنه « ترجمه » روایت شده است که حضرت
موسی با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند بند نعلین حضرت موسی گسیخته شد
و خار فرو رفت بر دو پای مبارکش و خون از او جاری شد پس عرض کرد خداوندا
چه چیز از من صادر شد که سبب انجالت گردید حق تعالی وحی کرد باو که در این زمین کشته
میشود حسین و در این موضع خون او ریخته میشود خواستم که خون تو نیز در این زمین ریخته
شود موسی گفت خداوندا حسین کیست در جواب او گفته شد که حسین فرزندزاده محمد
مصطفی و فرزند علی مرتضی است حضرت موسی سؤال نمود که کشنده او کیست
در جواب گفته شد که کشنده آنجناب ملعون ماهیان دریاها و وحشیان صحراها و
مرغان هوا است پس حضرت موسی دست بدعا برداشت و بر یزید پلید لعن و نفرین کرد
و یوشع ابن نون آمین گفت « فی کتاب ریاض المصائب و دمعة الساکبة
روی الشیخ طریح النجفی انه فی مناجات موسی و قد قال یا رب لم فضلت امة محمد
صلی الله علیه و آله علی سایر الامم قال الله تبارک و تعالی لعشر خصال قال موسی و ما
تلک الخصال التی یعملونها حتی آمر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعالی الصلواة
و الزکوة و الصوم و الحج و الجهاد و الجمعه و الجماعه و القرآن و العلم و العاشورا
قال موسی یا رب و ما العاشورا قال البکاء و التباکی علی سبط محمد صلی الله علیه و

خبر دادن حقتعالی بجناب موسی از واقعه کربلا و فضیلت گریه و عزاداری

حدیث

و آله و المرثیه و العزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی ما من عبد من عبیدی فی ذلک
الزمان بکی او تباکی و تعزی علی ولد المصطفی الا و کانت له الجنة ثابتا فیها و من انفق
ماله فی محبة ابن بنت نبیه طعاما و غیر ذلک درهما او دینارا الا و بارکت له فی دار الدنیا
الدرهم بسبعین درهما و کان معافا فی الجنة و غفرت له ذنوبه باری و عزتی و جلالی ما
من رجل او امرأة سال دمع عینه فی یوم عاشورا و غیره قطرة واحدة الا و کتبت
له اجر مائة شهید « ترجمة الحدیث » شیخ طریحی نجفی قدس سره روایت کرده
که حضرت موسی در مناجات با قاضی الحاجات عرض کرد الهی بچه سبب زیادتی داده
است حضرت محمد المصطفی را بسایر امتها خدا تعالی وحی فرمود که بسبب ده خصلت
موسی عرض کرد چیست آن خصلتها که ایشان عمل میکنند به آنها حقتعالی وحی فرمود
نماز زکوة روزه حج جهاد جمعه جماعت قرآن علم عاشورا موسی
عرض کرد عاشورا چیست خداوند عالم فرمود گریه کردن و خود را شبیه بگریه کنندگان
کردن آن سبط محمد المصطفی و مرثیه خواندن و عزاداشتن بر مصیبت فرزند محمد مصطفی و آله است
ای موسی بنده از بندگان من در این زمان که بگرید یا خود را شبیه بگریه کنندگان
بدارد و تعزیه دار شود بر فرزند حضرت محمد المصطفی و آله مگر اینکه بهشت برا او ثابت
است و کسیکه انفاق نماید مال خود را در دوستی فرزند دختر پیغمبر خود از طعام دادن
و غیر آن درهمی یا دیناری مگر اینکه برکت میدهم از برای او در دار دنیا درهمی را

ترجمه

حدیث ۷

بهفتاد درهم ومیباشد آمرزیده شده دربهشت ومی بخشم گناهان اورا به امرخود قسم و
بعزت وجلال خودم که بنیست هیچ مردی یا زنی که جاری شود اشک چشمهای در
روز عاشورا یا درروزهای دیگر بقطره مگر اینکه مینویسم از برای او اجر صد شهید را
﴿فی البحار﴾ حکی ان موسی ابن عمران علی نبینا وآله وعلیه السلام رآه اسرائیلی
مستعجلا وقد کسته الصفرة واعتری بدنه الضعف وحکم بفرائصه الرجف وقد اقشعر جسمه وغارت
عیناه ونحف لانه کان اذا دعاه ربه للمناجات یصیر علیه ذلک من خیفة الله تعالی تعرفه
الاسرائیلی وهو ممن آمن به فقال یا نبی الله اذنبت ذنباً عظیماً فاسئل ربک ان
یعفو عنی فانعم وسار فلما ناجی ربه قال له یا رب العالمین اسئلک وانت العالم قبل نطقی
به فقال تعالی ما تسئلنی اعطیک وما ترید ابلغک قال رب ان فلانا عبدک الاسرائیلی
اذنب ذنباً عظیماً ویسئلک العفو قال یا موسی اعفو لمن استغفرنی الا قاتل الحسین
قال موسی یا رب ومن الحسین قال له الذی مر ذکره علیک بجانب الطور قال
یا رب ومن یقتله قال یقتله امة جده الباغیة الطاغیة فی ارض کربلاء وتنفر فرسه و
تحمحم وتصهل وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها فیبقی ملقاء
علی الرمال من غیر غسل ولا کفن وینهب رحله وتسبی نساءه فی البلدان ویقتل ناصروه
وتشهر رؤسهم مع راسه علی اطراف الرماح یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده
منکمش یستغیثون ولا ناصر ویستجیرون ولا خافر قال فبکی موسی وقال یا رب وما

لعائلیه من العذاب قال یا موسی عذاب یستغیث منه اهل النار بالنار لا تنالهم رحمتی
ولا شفاعة جده ولو لم تکن کرامة له لخسفت بهم الارض قال موسی برئت الیک
اللهم منهم وممن رضی بفعالهم فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی واعلم انه
من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار ﴿در کتاب بحار﴾ مذکور است
که مردی از بنی اسرائیل دید که حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام با تعجیل
میرود با رنگ زرد وبدن ضعیف ونحیف وبدن مبارکش میلرزد وچشمهایش
بگود افتاده چنانچه عادت او بود در وقتیکه حقتعالی او را بمناجات میخواند
اینحالت براو عارض میشد از خوف پروردگار پس آنمرد اسرائیلی او را شناخت
وآنمرد از اشخاصی بود که ایمان آورده بود باو عرض کرد یا نبی الله گناهی بزرگ
کرده ام از خداوند خود مسئلت نما که از سر تقصیر من درگذرد آنحضرت قبول نموده و
روانه شد چون مشغول مناجات گردید عرض کرد الهی از تو سؤال میکنم وحال آنکه
تو عالمی قبل از تکلم کردن من حقتعالی فرمود یا موسی هرچه از من سؤال کنی بتو
میدهم وهر آنچه خواهش نمائی ترا بآن میرسانم عرض کرد که ای پروردگار من
فلان بندهٔ اسرائیلی گناه بزرگی کرده واز تو سؤال عفو میکند که او را ببخشی
حقتعالی وحی فرمود ای موسی عفو میکنم از هر کسیکه از من طلب مغفرت نماید مگر قاتل
حسین علیه السلام عرض کرد الهی کیست حسین فرمود آنکسی است که گذشت خبر او بر تو در جانب

٢٣٩٢٣٦

طور موسی عرض کرد کیست قاتل حسین فرمود که میکشند او را امت جد او که طاغی
و باغی هستند در زمین کربلا و رم میکند اسب او و حمحمه مینماید و صیحه میکشد و میگوید در صیحه خود که
الظلیمة الظلیمة از امتی که کشتند فرزند پیغمبر خود را پس بدن او را در روی ریگها میاندازند بی‌غسل و
کفن و رحل او را غارت میکنند و اسیر مینمایند زنان او را و در شهرها میگردانند و یاوران
او را میکشند و سر او را با سرهای یاوران او در بالای نیزه‌ها میکنند و در شهرها میگردانند
ای موسی طفلهای صغیر او را میکشند و مردان کبیر او را پاره میکنند هر قدر طلب فریادرسی مینمایند
کسی ایشان را یاوری نمیکند و هر قدر طلب پناه دهنده میکنند کسی ایشان را پناه نمیدهد پس حضرت
موسی گریست و عرض کرد پروردگارا چیست عذاب قاتل او حقتعالی وحی فرمود ای موسی
عذاب قاتل او چنان شدید است که باستغاثه میاورد اهل آتش را و نمیرسد بر او رحمت
من و نه شفاعت جد حسین و اگر نبود مهلت دادن قتله کرامتی برای حسین هر آینه
ایشان را بزمین فرو میبردم موسی عرض کرد خداوندا من بیزارم از ایشان و از کسیکه به
فعل ایشان راضی باشد پس حقتعالی فرمود ای موسی نوشته ام من رحمت خود را از برای اندکسان
که متابعت نمایند او را و بدان بدرستیکه هر کس بگرید بر او یا بگریاند یا خود را شبیه بگریه کنندگان
نماید حرام میکنم بدن او را بر آتش ﴿ فی البحار ﴾ عن ام سلمة زوجة النبی قالت
دخل علی رسول الله ذات یوم و دخل فی اثره الحسن والحسین وجلسا الی جانبه فاخذ الحسن
علی رکبته الیسری وجعل یقبل هذا تارة وهذا اخری واذا جبرئیل قد نزل وقال یا رسول الله

انک لتحب الحسن والحسین فقال وکیف لا احبهما وهما ریحانتای من الدنیا وقرتا عینی فقال
فقال جبرئیل یا نبی الله ان الله قد حکم علیهما بامر فاصبر له فقال وما هو یا اخی فقال قد حکم علی
هذا الحسن ان یموت مسموما وعلی هذا الحسین ان یموت مذبوحا وان لکل نبی دعوة مستجابة
فان شئت کانت دعوتک لولدیک الحسن والحسین فادع الله تعالی ان یسلمهما من
السم والقتل وان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة فی شفاعتک للعصاة من امتک یوم
القیمة فقال النبی وآله یا جبرئیل انا راض بحکم ربی لا ارید الا ما یریده وقد احببت
ان یکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی ویقضی الله فی ولدی ما یشاء

﴿ ترجمه ﴾ در بحار از ام سلمه زوجه رسول خدا و آله روایت کرده است که روزی حضرت
پیغمبر خدا و آله داخل شدند و به اثر آنجناب حسن و حسین داخل شدند آنحضرت حسن را بر ران
راست و حسین را بر ران چپ نشانید گاهی این را می بوسید و گاهی آن دیگر برادر را آنوقت
جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله تو اینها را دوست میداری فرمود چگونه دوست ندارم
و حال آنکه اینها دو ریحانهٔ من هستند در دنیا و دو نور دیدهٔ من میباشند جبرئیل عرض کرد
یا رسول الله تو اینها را دوست میداری فرمود چگونه دوست ندارم و حال آنکه اینها دو
ریحانهٔ من هستند در دنیا و دو نور دیدهٔ من میباشند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله حقتعالی
در حق ایشان حکمی فرموده است پس صبر کن حضرت فرمود کدام است آن حکم جبرئیل
عرض کرد که حسن بزهر شهید خواهند کرد و حسین را بقهر سر خواهند برید و هر پیغمبر را دعای

مستجابی هست اگر خواهی دعا کن حقتعالی این مصیبت را از ایشان دفع کند و اگر خواهی مصیبت
ایشانرا ذخیره گردان از برای شفاعت گناهکاران امت خود در روز قیامت حضرت فرمود
یا جبرئیل من بحکم پروردگار راضیم و هر آنچه او از برای من پسندیده است از برای خود میخواهم
و میخواهم که مصیبت ایشانرا وسیلهٔ شفاعت گناه امت خود گردانم ‌ کذا فی البحار عن الجمع
و تفسیر الفرات باسنادهم عن ابیعبد الله علیه و آبائه السّلم قال کان الحسین ع مع امه تحمله فاخذه النبی ص
و قال لعن الله قاتلک و لعن الله سالبک و اهلک الله المتوازرین علیک و حکم الله بینی
و بین من اعان علیک قالت فاطمة الزهرا ع یا ابة ای شیئ تقول قال یا بنتاه ذکرت
ما یصیبه بعدی و بعدک من الأذی و الظلم و الغدر و البغی و هو یومئذ فی عصبة کانهم نجوم
السماء یتهادون الی القتل و کانی انظر الی معسکرهم و الی موضع رحالهم و تربتهم قالت
یا ابة و این هذا الموضع الذی تصف قال موضع یقال له کربلاء و هی دار کرب و بلاء
علینا و علی الائمة یخرج شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات و الأرضین ما
شفعوا فیه و هم المخلدون فی النار قالت یا ابة فیقتل قال نعم یا بنتاه و ما قتل قبله احد
کان قبله و تبکیه السموات و الأرضون و الملئکة و الوحش و النباتات و البحار و الجبال
و لو یؤذن لها ما بقی علی الأرض متنفس و یاتیه قوم من محبینا لیس علی ظهر الأرض
احد ملیقت الیه غیرهم المخی الأرض اعلم بالله و لا اقوم بحقنا منهم و لیس علی ظهر الأرض
احد ملیقت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور و هم الشفعاء و هم واردون علی

[illegible]

حوضی غداً اعرفهم اذا وردوا علیّ بسیماهم و کل اهل دین یطلبون ائمتهم و هم یطلبونا لا یطلبون
غیرنا و هم قوام الأرض و بهم ینزل الغیث فقالت الزهراء علیها السلام یا
ابة انا لله و انا الیه راجعون و بکت فقال لها یا بنتاه ان افضل اهل الجنان هم
الشهداء فی الدنیا بذلوا انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
و یقتلون وعدا علیه حقاً فما عند الله خیر من الدنیا و ما فیها قتلة اهون من میتة من
کتب علیه القتل خرج الی مضجعه و من لم یقتل فسوف یموت یا فاطمة بنت محمد ص اما
تحبین ان تامرین غداً بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب اما ترضین ان
یکون ابنک من حملة العرش اما ترضین ان یکون ابوک یاتونه یسئلونه الشفاعة
اما ترضین ان یکون بعلک یذود الخلق یوم العطش عن الحوض فیسقی منه اولیائه
و یذود عنه اعدائه اما ترضین ان یکون بعلک قسیم النار و یأمر النار فتطیعه یخرج
منها من یشاء و یترک من یشاء اما ترضین ان تنظرین الی الملائکة علی ارجاء السماء
ینظرون الیک و الی ما تأمرین به و ینظرون الی بعلک قد حضر الخلائق و هو
یخاصمهم عند الله فما ترین الله صانع بقاتل ولدک و قاتلیک و قاتل بعلک اذا
افلجت حجته علی الخلائق و امرت النار ان تطیعه اما ترضین ان یکون الملائکة تبکی
لابنک و یاسف علیه کل شیئ اما ترضین ان یکون من اتاه زائراً فی ضمان
الله و یکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله و اعتمر و لم یخل من الرحمة طرفة

حدیث

مبین و اذا مات مات شهیدا و ان بنی لم یزل فی حفظ الله و امنه حتی یفارق
الدنیا قالت یا ابه سلّمت و رضیت و توکلت علی الله فمسح علی قلبها و مسح
عینیها و قال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و یفرح
قلبک «ترجمه» در کتاب بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم و ابن قولویه از ایشان
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که روزی حضرت فاطمه سلام الله
علیها امام حسین ع را برداشت حضرت رسول ص و آله آنجناب را گرفت و فرمود خدا
لعنت کند آنکسانیرا که کشندهٔ تو اند و خدا لعنت کند غارت کنندهٔ ترا
و خدا لعنت کند آنکسانیرا که معاونت کنند بر قتل تو و خدا حکم کند میانه
من و آنکسانیکه یاری کنند کشندهٔ ترا چون حضرت فاطمه ع اینچنین سخنان را
شنید گفت ای پدر بزرگوار اینها چه سخنان است که برای فرزند من میگوئی
حضرت فرمود ای دختر بخاطر آوردم آنچه باو خواهد رسید بعد از من و بعد از تو از
آزار و ظلم و ستم و مکر و عدوان و او در آنروز میان گروهی باشد از اصحاب
خود که مانند ستاره های آسمان باشند و با نهایت شوق روند و کشته
و گویا در نظر است لشکرگاه و خیمه گاه ایشان و قبرهای ایشان حضرت فاطمه
گفت ای پدر آنچه میفرمائی در کدام موضع واقع خواهد شد حضرت فرمود در موضعی
که آنرا کربلا گویند که محل کرب و بلا و محنت و عنای اهل بیت رسول ص

ترجمه

خدا بوده باشد و بیرون آیند بر ایشان بدترین امت من که اگر برای یکی
از ایشان جمیع اهل آسمانها و زمینها شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول
نگردد و ابد الآباد در عذاب الیم جهنم معذب باشند فاطمه ع گفت ای پدر بزرگوار
این فرزند من کشته خواهد شد حضرت فرمود بلی ای دختر گرامی چنان کشته میشود که
هیچکس پیش از آن بآن نحو کشته نشده باشد و بر او بگریند آسمانها و زمینها و
ملائکه و وحشیان صحراها و ماهیان دریا و کوهها و هر یک از اینها رخصت طلبند از
حقتعالی که انتقام او را بکشند و رخصت نیابند و اگر متقی بر روی زمین نماند گروهی
از دوستان ما بزیارت او خواهد رفت که در زمین کسی داناتر از ایشان نباشد
بحق خدا و حق ما اهل بیت و کسی بغیر از ایشان متوجه زیارت آن نگردد و
ایشان چراغهای راه هدایتند و شفیعان روز قیامتند چون نزد حوض کوثر
بر من وارد شوند من ایشانرا بسیمای نیک ایشان میشناسم که زیارت
کننده حسین میباشند و در آنروز اهل هر دینی پیشوایان خود را طلب
کنند و ایشان ما را طلب کنند نه غیر ما را و بایشان زمین برپاست و
ببرکت ایشان باران از آسمان میبارد حضرت فاطمه ع گفت ای پدر
انا لله و انا الیه راجعون و خروشش برآورد حضرت فرمود که ای دختر بهترین اهل
بهشت شهیدانند که در دار دنیا جان و مال خود را در راه خدا بذل کرده اند و

بهشت را از حقتعالی خریده اند و ثوابهای خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است
وکشته شدن در راه خدا بهتر است از مردن بر فراش خود هر که را برای او شهادت
مقرر کرده اند بخشنگاه خود میرود و هر که بسعادت شهادت نرسد البته خواهد مرد ای
فاطمه دختر محمد آیا نمیخواهی که در قیامت هر امر کنی در حق انخلق اطاعت کنند آیا
راضی نیستی که پسر تو از حاملان عرش الهی باشد آیا راضی نیستی که شوهر تو ساقی حوض
کوثر باشد در روزی که همه تشنه باشند دوستان خود را از آنحوض سیراب گرداند
و دشمنان خود را براند و دور گرداند آیا راضی نیستی که شوهر تو قسمت کننده جهنم
باشد و جهنم را که هر امر فرماید اطاعت نماید هر که را خواهد از جهنم بیرون آورد
و هر که را خواهد در جهنم بگذارد آیا راضی نیستی که نظر کنی بملائکه که در اطراف آسمان
ایستاده اند و همه بسوی تو نظر کنند و منتظر فرمان تو باشند و هرچه فرمائی اطاعت
کنند و نظر نمایند بسوی شوهر تو که در نزد عرش خدا با دشمنان خود مخاصمه
کند پس گمان داری که خدا چه خواهد کرد با کشنده فرزند تو و با کشندگان شوهر تو در
وقتی که حجت او بر همه خلایق تمام شود و آتش جهنم را امر کنند که او را اطاعت
نماید آیا راضی نیستی که ملائکه مقربین برای فرزند تو گریه کنند و بر او نهایت افسوس
و اندوه داشته باشند آیا راضی نیستی که هر که بزیارت او آید در ضمان خدا
باشد و هر که بزیارت او رود چنان باشد که بحج خانه خدا رفته باشد و حج

و عمره بجا آورده باشد بچشم زدن از رحمت حقتعالی خالی نباشد و اگر بمیرد شهید
مرده باشد و اگر زنده بماند پیوسته حافظان اعمال برای او دعا کنند
تا زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا از دنیا مفارقت نماید حضرت
فاطمه گفت ای پدر راضی شدم و امر خدا را تسلیم کردم و توکل بر خدا نمودم پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر دل او مالید و آب دیده های مبارک
او را پاک کرد و فرمود من و شوهر تو و تو و دو پسر تو در مکانی خواهیم بود که دیده تو
روشن و دل تو شاد باشد ﴿فی البحار﴾ عن المجلسی قال رأیت فی
بعض مؤلفات بعض الثقات من المعاصرین روی انه لما اخبر النبی صلی الله علیه و آله ابنته
فاطمة بقتل ولدها الحسین علیه السلام و ما یجری علیه من المحن بکت فاطمة علیها السلام بکاءً شدیداً
و قالت یا ابه متی یکون ذالک قال فی زمان خال منی و منک و من
علی علیه السلام فاشتد بکاؤها و قالت یا ابه فمن یبکی علیه و من یلتزم باقامة العزاء له
فقال النبی صلی الله علیه و آله یا فاطمة ان نساء امتی یبکون علی نساء اهل بیتی و رجالهم
یبکون علی رجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلا بعد جیل فی کل سنة فاذا
کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال و کل من بکی منهم علی
مصاب الحسین علیه السلام اخذنا بیده و ادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة
الا عین بکت علی الحسین علیه السلام فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة ﴿ترجمة﴾ زمانی

[illegible]

حدیث

زمانی که خبر داد پیغمبر خدا ص و آله دختر خود فاطمه زهرا سلام الله علیها را بقتل فرزندش
حسین ع و بد انچه که براو وارد میشود گریست حضرت فاطمه ع گریستن شدیدی و عرض کرد
ای پدر شهادت او در چه زمان خواهد بود آنحضرت فرمود در زمانی که خالی باشد
از من و تو و علی و حسن ع پس شدید شد گریهٔ فاطمه ع و عرض کرد ای پدر پس که گریه میکند
براو و که برپا میکند عزای اورا حضرت فرمود ای فاطمه بدرستیکه زنان امت من
گریه میکنند بر زنان اهل بیت من و مردان ایشان گریه میکنند بر مردان اهل بیت
من و تجدید مینمایند تعزیهٔ اورا قومی بعد از قومی در هر سال چون روز قیامت شود
تو شفاعت میکنی زنان ایشانرا و من شفاعت میکنم مردان ایشانرا و هر کس از ایشان
که گریسته باشد در مصیبت حسین ع دست اورا میگیرم و داخل بهشت میکنم یا فاطمه همهٔ
چشم گریان است در روز قیامت مگر چشمیکه گریسته باشد بر مصیبت حسین ع بدرستیکه
آن دیده خندان است و بشارت داده شده است بر نعیم بهشت «فی
کتاب البحار» منقولاً بالامالی باسناده عن ابی الجارود عن ابی عبد الله قال کان
النبی ص و آله فی بیت ام سلمة فقال لها لا یدخل علی احد فجاء الحسین ع و هو طفل فما
ملکت معه شیئاً حتی دخل علی النبی ص فدخلت ام سلمة علی اثره فاذا الحسین
علی صدره واذا النبی ص یبکی واذا فی یده شیئ یقلبه فقال النبی ص یا ام سلمة ان
هذا جبرئیل یخبرنی ان هذا مقتول و هذه التربة التی یقتل علیها فضعه عندک

دوازدهم

فاذا صارت دما فقد قتل حبیبی فقالت ام سلمة یا رسول الله سل الله تعالی
ان یدفع ذالک عنه قال قد فعلت فاوحی الله عز و جل الی ان له درجة لا ینالها
احد من المخلوقین وان له شیعة یشفعون فیشفعون وان المهدی من ولده فطوبی لمن
کان من اولیاء الحسین ع و شیعته هم والله الفائزون یوم القیمة «ترجمه» صاحب
بحار از ابن بابویه علیه الرحمة او باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که روزی حضرت رسول ص در خانه ام سلمه بود فرمود که کسی نباید
بنزد من ام سلمه گوید که حضرت امام حسین ع آمد و کودک بود و من نتوانستم که آنحضرت
را منع نمایم تا آنکه رفت بخدمت آنحضرت و من از پی او رفتم دیدم که حضرت
رسول ص حضرت امام حسین ع را بر سینهٔ خود نشانیده است و گریه میکند و چیزی
در دست دارد و میگرداند پس حضرت رسول ص فرمود که ای ام سلمه جبرئیل
خبر داده است مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و این تربت را نگاهدار هر
وقت که خون شود بدانکه حسین من کشته شده است ام سلمه گفت یا رسول الله
از خدا سؤال کن که این را از او دفع کند حضرت فرمود سؤال کردم خداوند
عالم فرمود که اورا بسبب شهادت درجه خواهد بود که احدی از مخلوقات بان
درجه نمیرسد و بدرستیکه او را شیعه چندی خواهد بود که شفاعت کنند و شفاعت
ایشان رد نشود و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان او خواهد بود

«ترجمه»

پس خوشا حال کسیکه از اولیای حسین ع باشد و شیعیان او رستگارند

«فی البحار» عن کامل الزیاره باسناده عن ابی جعفر علیه السلام قال

کان رسول الله ص اذا دخل الحسین ع اجتذبه الیه ثم یقول لامیر المؤمنین ع امسکه ثم

یقع علیه فیقبله و یبکی فیقول یا ابه لم تبکی فیقول یا بنی اقبل مواضع السیوف

منک و ابکی قال یا ابه و اقتل قال ای والله و ابوک و اخوک و انت

قال یا ابه فمصارعنا شتی قال نعم یا بنی قال فمن یزورنا من امتک قال لا

یزورنی و یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی «ترجمه»

در بحار از ابن قولویه و او بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است

که چون حضرت امام حسین ع در کودکی نزد حضرت رسول ص می آمد حضرت

امیر المؤمنین ع را میفرمود که یا علی او را برای من نگاهدار پس او را میگرفت و زیر

گلوی او را می بوسید و میگریست روزی آن امام مظلوم گفت ای پدر چرا

گریه میکنی حضرت فرمود ای فرزند گرامی چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را میبوسم

حضرت امام حسین ع عرض کرد که ای پدر من کشته خواهم شد حضرت فرمود

بلی والله تو و پدر تو و برادر تو همه کشته خواهید شد جناب امام حسین ع عرض کرد پس

قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود حضرت فرمود بلی ای فرزند امام حسین ع گفت

پس که زیارت ما خواهد کرد از امت تو پس حضرت فرمود که زیارت

ما خواهد کرد از امت تو پس حضرت فرمود که زیارت نمیکند مرا و پدر ترا و برادر ترا

و ترا مگر صدیقان از امت من «فی البحار» عن الامالی باسناده عن

ابن عباس قال کنت مع امیر المؤمنین ع فی خروجه الی صفین فلما نزل بنینوی

و هو شط الفرات قال باعلی صوته یا ابن عباس اتعرف هذا الموضع قلت له

ما اعرفه یا امیر المؤمنین فقال لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی قال

فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته و سالت الدموع علی صدره و بکینا معا و هو یقول

اوه اوه ما لی و لآل ابی سفیان ما لی و لآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر

صبرا یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم ثم دعا بماء فتوضأ وضوء

الصلواة فصلی ما شاء الله ان یصلی ثم ذکر نحو کلامه الاول الا انه نعس عند

انقضاء صلواته و کلامه ساعة ثم انتبه فقال یا ابن عباس فقلت ها انا ذا فقال

الا احدثک بما رأیت فی منامی آنفا عند رقدتی فقلت نامت عیناک و رأیت

خیرا یا امیر المؤمنین ع قال رأیت کانی برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلام

بیض قد تقلدوا سیوفهم و هی بیض تلمع و قد خطوا حول هذه الارض خطة ثم رأیت

کان هذه النخیل قد ضربت باغصانها الارض فرأیتها تضطرب بدم عبیط و

کانی بالحسین سخیلی و فرخی و مضغتی و مخی قد غرق فیه یستغیث فلا یغاث و کان

الرجال البیض قد نزلوا من السماء ینادونه و یقولون صبرا آل الرسول فانکم

تقتلون على ايدى شرار الناس وهذه الجنة يا ابا عبد الله اليك مشتاقة ثم يعزوني ويقولون يا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله به عينك يوم القيامة يوم يقوم الناس لرب العالمين ثم انتبهت هكذا والذى نفس على بيده لقد حدثنى الصادق المصدق ابو القاسم انى سأراها فى خروجى الى اهل البغى علينا وهذه ارض كرب وبلاء يدفن فيه الحسين وسبعة عشر رجلا كلهم من ولدى وولد فاطمة وانها لفى السموات معروفة تذكر ارض كرب وبلاء كما تذكر بقعة الحرمين وبقعة بيت المقدس ثم قال لى يا ابن عباس اطلب لى حولها بعر الظباء فوالله ما كذبت ولا كذبت وهى مصفرة لونها لون الزعفران قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فناديتها يا امير المؤمنين قد اصبتها على الصفة التى وصفتها لى فقال على صدق الله ورسوله ثم قام يهرول اليها فحملها وشمها وقال هى هى بعينها تعلم يا ابن عباس ما هذه الابعار هذه قد شمها عيسى ابن مريم وذلك انه مر بها ومعه الحواريون فرأى ههنا الظباء مجتمعة وهى تبكى فجلس عيسى وجلس الحواريون معه فبكى وبكى الحواريون وهم لا يدرون لم جلس ولم بكى فقالوا يا روح الله وكلمته ما يبكيك قال اتعلمون اى ارض هذه قالوا لا قال هذه ارض يقتل فيها فرخ الرسول احمد وفرخ الحرة الطاهرة البتول شبيهة امى ويلحد فيها طينة اطيب من المسك لانها طينة الفرخ المستشهد وهكذا يكون طينة الانبياء واولاد الانبياء

فهذه الظباء تكلمنى وتقول انها ترعى فى هذه الارض شوقا الى تربة الفرخ المبارك وزعمت انها آمنة فى هذه الارض ثم ضرب بيده الى هذه الصيران فشمها وقال هذه بعر الظباء على هذه الطيب لمكان حشيشها اللهم فابقها ابدا حتى يشمها ابوه فيكون له عزاء وسلوة قال فبقيت الى يوم الناس هذا وقد اصفرت لطول زمنها وهذه ارض كرب وبلاء ثم قال باعلى صوته يا رب عيسى ابن مريم لا تبارك فى قتله والحامل عليه والمعين عليه والخاذل له ثم بكى بكاء شديدا طويلا وبكينا معه حتى سقط لوجهه فغشى عليه طويلا ثم افاق فاخذ البعر فصره فى ردائه وامرنى ان اصرها كذلك ثم قال يا ابن عباس اذا رايتها تنفجر دما عبيطا ويسيل منها دم عبيط فاعلم ان ابا عبد الله قد قتل بها ودفن قال ابن عباس فوالله لقد كنت احفظها اشد من حفظى لبعض ما افترض الله عز وجل على وانا لا احلها من طرف كمى فبينما انا نائم فى البيت فاذ انتبهت فاذا هى تسيل دما عبيطا وانا باك وقلت قد قتل والله الحسين والله ما كذبنى على قط فى حديث حدثنى ولا اخبرنى بشئ قط انه يكون الا كان كذلك لان رسول الله كان يخبره باشياء لا يخبر بها غيره ففزعت وخرجت وذلك عند الفجر فرايت والله المدينة كانها ضباب لا يستبين منها اثر عين ثم طلعت الشمس فرايتها منكسفة ورايت كان حيطان المدينة عليها دم عبيط فجلست وانا باك فقلت قد

قد قُتل والله الحسین وسمعت صوتاً من ناحیة البیت وهو یقول اصبروا آل
الرسول قُتل الفرخ النحول نزل الروح الأمین ببکاءٍ وعویل ثمّ بکی باعلی صوته
وبکیت فاثبت عندی تلک الساعة وکان شهر المحرم یوم عاشورا لعشر مضین منه
فوجدته قُتل یومَ ورد علینا خبره وتاریخه کذلک فحدثت هذا الحدیث اولئک الذین
کانوا معه فقالوا والله لقد سمعنا ما سمعت ونحن فی المعرکة ولا ندری ما هو فکنّا نری
انه الخضر ﴿ترجمه﴾ ابن بابویه باسانید معتبره از ابن عباس روایت کرده
است که گفت من با حضرت امیر المؤمنین ع بودم در وقتی که متوجه جنگ صفین
بود چون به نینوا رسیدیم که در کنار فرات است حضرت به آواز بلند مرا ندا
کرد که ای پسر عباس آیا میشناسی این موضع را چنانچه من میشناسم هر آینه از این
موضع نخواهی گذشت تا گریان شوی چنانچه من گریان شدم پس حضرت بسیار
گریست تا آنکه محاسن مبارکش تر شد و آب دیده انور او بر سینه اش جاری
گردید و من نیز گریان شدم پس حضرت فرمود که آه آه مرا چه کار است
با آل ابوسفیان مرا چه کار است با آل حرب که لشکرهای شیطان و اولیای
کفر و عدواند پس فرمود که صبر کن یا اباعبدالله که رسیده به پدر تو آنچه
بتو خواهد رسید پس آبی طلبید و وضو ساخت و نماز بسیار
کرد بعد از نماز باز همان سخنان را گفت و گریست پس ساعتی

﴿ترجمه﴾

مشکل

آنحضرت را خواب برد چون از خواب بیدار شد گفت ای پسر عباس کجائی
گفتم اینجا حاضرم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بآنچه در این ساعت در خواب
دیدم گفتم بسته دیدهٔ تو در استراحت باشد آنچه میبینی برای تو خیر باشد
فرمود که دیدم مردانی چند از آسمان بزیر آمده علمهای در دست دارند
و شمشیرها را حمایل کرده اند و شمشیرهای ایشان از نور سفید بی و از نور سفید میبدرخشید
و دور دور این زمین خطی کشیدند پس دیدم که شاخهای این درختان سر بزمین آوردند
و خون تازه در این صحرا موج میزند و حسین فرزند و جگر گوشهٔ خود را دیدم که در میان
آن دریای خون دست و پای میزد و استغاثه میکرد و بفریاد او نمیرسید
و آن مردان سفید که از آسمان بزیر آمده بودند او را صدا میزدند و میگفتند صبر
کنید ای آل رسول ص شما کشته میشوید بر دست بدترین مردم و اینک بهشت
ای ابوعبدالله مشتاق است بسوی تو پس آن سفید پوشان بنزد من آمدند
مرا تعزیت فرمودند و گفتند ای ابوالحسن شاد باش که حقتعالی دیدهٔ ترا باو
روشن خواهد فرمود در روز قیامت پس بیدار شدم و سوگند یاد میکنم بآن
خداوندی که جان علی در قبضهٔ قدرت او است که خبر داد مرا راستگوی
تصدیق کرده شده حضرت ابوالقاسم رسول الله ص که من خواهم دید این زمین را
در وقتی که بیرون روم بقتال اهل بغی که بر من طغیان کنند و این زمین کرب و بلا است

که حسین در اینزمین مدفون خواهد شد با هفده نفر از فرزندان من و فرزندان فاطمه
و اینزمین در آسمان معروف است و اینزمین را کرب و بلا میگویند چنانچه
حرم مکه و حرم مدینه و بیت المقدس را نام میبرند پس فرمود که ای پسر عباس طلب
کن در دور این صحرا پشکل آهو را بخدا سوگند که هرگز دروغ نگفته ام و از رسول خدا نشنیده ام ودروغ
و مرا خبر داده است که در این صحرا پشکلی چند خواهم دید که رنگ آنها زرد شده
باشد مثل زعفران ابن عباس گفت که طلب کردم و آن پشکلها را مجتمع یافتم بوصفی
که آنحضرت گفته بودند پس ندا کردم یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را بوصفی که فرموده بودید
حضرت فرمودند که راست گفتند خدا و رسول پس حضرت برخواست و بسرعت
آمد بسوی آنها و برداشت و بوئید و فرمود که همان است که خبر داده اند
یا بن عباس میدانی که این پشکلها چیست اینها را حضرت عیسی ابن مریم
بوئیده است در وقتیکه باین صحرا وارد شده است و حواریان در خدمت
او بودند و دیدند که آهوئی که در اینموضع جمع شده بودند و میگریستند پس عیسی نشست
و حواریان دور او نشستند تا حضرت عیسی بسیار گریست و حواریان برای
گریهٔ آنحضرت گریستند و سبب گریهٔ آنحضرت را ندانستند پس گفتند یا روح الله
سبب گریهٔ تو چیست حضرت عیسی فرمود میدانید اینچه زمین است گفتند حضرت
فرمود که اینزمینی است که کشته خواهد شد در اینزمین فرزند پیغمبر آخر الزمان

فرزند طاهر بتول که شبیه مادر من است در آخر الزمان در اینجا مدفون خواهد
شد و خاک اینزمین از مشک خوشبوتر است زیرا که طینت آنفرزند مبارک شهید است
و طینت انبیا و اولیا چنین میباشد و این آهوان با من سخن میگویند و مرا خبر
میدهند که در اینزمین چرا میکنیم برای شوق تربت آنفرزند مبارک و میگویند
که ما تا در اینزمینیم به برکت آن برگزیدهٔ عالمیان از شر جانوران و درندگان
ایمن میباشیم پس حضرت عیسی دست زد و آن پشکلها را برداشت و بوئید
و فرمود که خوشبوئی این گیاهها برای خوشبوئی گیاهی است که از اینزمین بنا رسته
میرویند خداوندا اینها را به آنحالت بدار باقی تا پدر آن بزرگوار اینها را ببوید
تا موجب تسلی او گردد پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که اینها بدعای آنحضرت
تا حال مانده شده و بسبب طول مدت زرد شده اند و اینزمین کرب و بلاست
پس بصدای بلند فرمود که ای پروردگار عیسی ابن مریم برکت مده قاتلان او را
و آنهائی را که یاری بر قتل او خواهند کرد و آنهائی را که یاری او نخواهند کرد
پس بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا از بسیاری گریه بر رو افتاد و ساعتی مدهوش
شد چون بهوش آمد قدری از آن پشکلها را رفت و در کنار ردای خود بست
و امر فرمود مرا که قدری از آنها در کنار ردای خود بستم پس فرمود یا بن عباس
هرگاه ببینی که این پشکلها خون تازه شده است و میریزد بدانکه جگر گوشهٔ من

حدیث

شهید شده است در این زمین ابن عباس گفت که من آن کلها را پیوسته در آستین خود بسته بودم و آنها را محافظت مینمودم و زیاده از نمازهای واجب خود در آن اهتمام میکردم پس روزی در خانهٔ خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که آستینم پر از خون شده است و خون از آن کلها جاریست پس خروشش بر آوردم و گفتم بخدا سوگند که حسین شهید شده است و هرگز از علی دروغ نشنیده ام و هرگز مرا خبری نداد که واقع نشود چون از خانه بیرون آمدم دیدم غباری مدینه را فرو گرفته است که یکدیگر را نمی توان دید و قرص آفتاب سرخ شده است مانند طشت خون و دیوارهای مدینه را سرخ دیدم که گویا خون بر در و دیوار ریخته اند پس بخانه برگشتم و گریان شدم گفتم بخدا سوگند که حسین شهید شده است ناگاه از ناحیهٔ خانه صدائی شنیدم و کسی را ندیدم و میگفت که صبر کنید ای آل رسول که کشته شد فرزند بتول و نازل شد روح الامین با گریه و ناله و این پس صدای گریه از آن شخص شنیدم و گریهٔ من زیاده شد و دانستم که حضرت در آن ساعت شهید شده است و آن روز دهم ماه محرم بود چون خبر بمدینه رسید معلوم شد که آنحضرت در همان روز شهید شده بود و از آن جماعتی که با آنحضرت بودند نقل کردند که ما بعد از شهادت آنحضرت همین صدائی که تو شنیدی در جنگ گاه می شنیدیم کسی را نمیدیدیم «فی ریاض المصایب» عن مفضل ابن

«چهاردهم»

عمر عن ابی عبد الله عن ابیه عن جده ان الحسین ابن علی دخل یوما علی الحسن فلما نظر الیه بکی فقال له ما یبکیک یا ابا عبد الله قال ابکی لما یصنع بک فقال الحسن ان الذی یؤتی الی سم یدس الی فاقتل به ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله یزدلف الیک ثلثون الف رجل یدعون انهم من امة جدنا محمد و آله و ینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک و نسائک و انتهاب ثقلک فعندها تحل بنی امیة اللعنة و یمطر السماء رمادا و دما و یبکی علیک کل شیئ حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار «ترجمه» از مفضل ابن عمر از حضرت صادق از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین بنزد حضرت امام حسن آمد چون نظرش به آنحضرت افتاد گریست حضرت امام حسن فرمود چرا گریه میکنی یا ابا عبد الله عرض کرد گریه میکنم برای آنچه نسبت بتو خواهند کرد امام حسن فرمود آنچه نسبت بمن میکنند این است که مرا بزهر میکشند ولیکن روزی مثل روز تو نیست ای ابو عبد الله که سی هزار کس رو بتو خواهند آورد که دعوی کنند از امت جد ما محمد و آله هستند و اسلام را بر خود می بندند پس اجماع نمایند بر قتل تو و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیر نمودن فرزندان و زنان تو و غارت نمودن اموال تو پس در آنوقت لعنت نازل شود بر بنو امیه و آسمان خاکستر و خون

(حدیث)

بیارد و سیکرید برای تو هر چیزی حتی وحوش صحرا و ماهیان دریا (فی البحار)
عن الشیخ المفید الی ابی عبد الله باسناده قال لما سار ابو عبد الله من المدینة لقیه
افواج من الملئکة المسومة فی ایدیهم الحراب علی نجب من نجب الجنة فسلموا علیه وقالوا یا حجة الله
علی خلقه بعد جده وابیه واخیه ان الله سبحانه وتعالی امد جدک بنا فی مواطن کثیرة
وان الله امدک بنا فقال لهم الموعد حفرتی وبقعتی التی استشهد فیها وهی کربلاء فاذا
وردتها فاتونی فقالوا یا حجة الله مرنا نسمع ونطیع فهل تخشی من عدو یلقاک فنکون معک
فقال لا سبیل لهم علی ولا یلقونی بکریهة او اصل الی بقعتی واتته افواج مسلمی الجن
فقالوا یا سیدنا نحن شیعتک وانصارک فمرنا بامرک وما تشاء فلو امرتنا
بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک ذالک فجزاهم الحسین خیرا وقال
لهم او ما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله اینما تکونوا یدرککم الموت ولو
کنتم فی بروج مشیدة وقال سبحانه وتعالی لبرز الذین کتب علیهم القتل الی
مضاجعهم واذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون
ومن ذا یکون ساکن فی حفرتی بکربلاء وقد اختاره الله یوم دحی الارض و
جعلها معقلا لشیعتنا ویکون لهم امانا فی الدنیا والاخرة ولکن تحضرون یوم السبت
وهو یوم عاشوراء الذی فی آخره اقتل ولا یبقی مطلوب من اهلی ونسبی و
اخوتی واهل بیتی ویسار برأسی الی یزید لعنه الله فقالت الجن والله یا حبیب الله

(یازدهم)

ومن حمیته لولا ان امرک طاعة وانه لا یجوز لنا مخالفتک قتلنا جمیع اعدائک قبل
ان یصلوا الیک فقال لهم نحن والله اقدر علیهم منکم ولکن لیهلک من هلک
عن بینة ویحیی من حی عن بینة (ترجمه) شیخ مفید بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که چون حضرت سید الشهداء از مدینه معظمه بیرون رفت فوجهای
بسیار از ملائکه با علامتهای حرب ونیزه ها در دست وبر اسبان بهشت سوار وبر سر
راه آنحضرت آمدند وسلام کردند وگفتند ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد
وپدر وبرادر خود بدرستیکه حق تعالی جد ترا در مواطن بسیار با مدد ویاری کرد اکنون
ما را بیاری تو فرستاده است حضرت فرمود وعده گاه ما وشما آن موضعی است
که حق تعالی برای شهادت ودفن من مقرر فرموده است وآن کربلاست چون
بآن بقعه شریف برسیم بنزد من آئید ملائکه گفتند ای حجت خدا هر حکمی که خواهی بفرما
که ما اطاعت میکنیم واگر از دشمنی میترسی ما همراه تو ایم ودفع ضرر ایشان از تو
میکنیم حضرت فرمود که ایشان ضرری بمن نمی توانند رسانند تا بمحل
شهادت خود برسم پس افواج بیشمار از مسلمانان جنیان ظاهر شد وچون
بخدمت آنحضرت آمدند گفتند ای سید وبزرگ ما شیعیان ویاوران تو ایم آنچه
خواهی در باب دشمنان خود وغیر آن بفرما تا اطاعت کنیم واگر بفرمائی که جمیع دشمنان
ترا در همین ساعت هلاک کنیم بی آنکه خود تعب بکشی وحرکتی بکنی بعمل میآوریم حضرت

ایشانرا دعا کرد و فرمود مگر نخوانده اید در قرآن که حق تعالی بر جد من فرستاده است این
آیه را که اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة یعنی در هر جا که باشید در
می یابد شما را مرگ و هر چند بوده باشید در قلعه های محکم و باز فرموده است که
قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بگو ای محمد منافقان
که اگر می بودید در خانهای خود البته بیرون می آمدند آنها که بر ایشان کشته شدن نوشته
شده بود بسوی محل کشته شدن و استراحت ایشان اگر من در جای خود توقف نمایم
و بیرون نروم بچه ادبیه امتحان خواهند کرد این خلق گمراه را و بچه چیز ممتحن خواهند کرد
دانید این حجره تباه را و که ساکن خواهد شد در قبر من در کربلا که حقتعالی آنرا برگزیده است
در روزی که زمین را پهن کرده است و آنمکان شریف را پناه شیعیان من
گردانیده است و باز گشت بسوی آن روضه و بقعه مقدسه رو موجب ایمنی دنیا و آ
خرت ایشان ساخته ولیکن بنزد من آئید در روز عاشورا که در آخر آن روز من شهید
خواهم شد در کربلا در وقتی که احدی از اهل بیت من نمانده باشد که قصد کشتن
او نمایند و سر مرا برای یزید پلید ببرند پس جنیان گفتند که ای حبیب خدا و فرزند
حبیب خدا اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است و مخالفت تو ما را جایز نیست
هر آینه میکشیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه بتو برسند حضرت فرمود که بخدا
سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شماست ولیکن میخواهیم

که حجت خدا را بر خلق تمام کنیم و قضای حق تعالی را انقیاد نمائیم ﴿فی البحار﴾
نا قلاً عن کعب الأحبار حین اسلم فی ایام خلافة عمر ابن الخطاب و جعل الناس یسئلونه عن ا
الملاحم التی تظهر فی آخر الزمان فصار کعب یخبرهم بانواع الأخبار و الملاحم و الفتن
التی تظهر فی العالم ثم قال و اعظمها فتنةً و اشدّها مصیبةً لا تنسی الا بدالآبدین مصیبة الحسین
وهی فساد الذی ذکره الله تعالی فی کتاب المجید حیث قال ظهر الفساد فی البر و البحر
بما کسبت ایدی الناس و انما فتح الفساد بقتل هابیل ابن آدم و ختم بقتل الحسین
او لا تعلمون انه یفتح یوم قتله ابواب السموات و یؤذن السماء
بالبکاء فتبکی دماً فاذا رأیتم الحمرة فی السماء قد ارتفعت فاعلموا ان السماء
حسیناً فقیل یا کعب لم لا تفعل السماء [illegible] کذالک و
لا تبکی دماً لقتل الأنبیاء ممن کان افضل من الحسین فقال ویحکم ان قتل ا
الحسین امر عظیم و انه ابن سید المرسلین و انه یقتل علانیةً مبارزةً ظلماً و عدواناً
و لا تحفظ فیه وصیته جده رسول الله و هو مزاج مائه و بضعة من لحمه یذبح بعرصة
کربلاء فو الذی نفس کعب بیده لتبکینه زمرة من الملائکة فی السموات السبع
لا یقطعون بکائهم علیه الی آخر الدهر و ان البقعة التی یدفن فیها خیر البقاع و ما
من نبی الا و یأتی الیها و یزورها و یبکی علی مصابه و لکربلاء فی کل یوم زیارة
من الملائکة و الجن و الأنس فاذا کانت لیلة الجمعة ینزل الیها تسعون الف

﴿حدیث﴾

ملک یبکون علی الحسین ویذکرون فضله وانّه یسمّی فی السماء حسینا
المذبوح وفی الأرض اباعبدالله المقتول وفی البحار الفرخ الأزهر المظلوم وانّه یوم قتله
تکسف الشمس بالنهار ومن اللیل یخسف القمر وتدوم الظلمة علی الناس ثلثة ایّام
وتمطر السماء دما وتدکدک الجبال وتغطمط البحار ولولا بقیّة من ذرّیّته وطائفة من شیعته
الذین یطلبون بدمه ویاخذون بثاره لصبّ الله علیهم نارا من السماء احرقت الأرض
ومن علیها ثمّ قال کعب یا قوم کانّکم تتعجّبون بما احدّثکم فیه من امر الحسین وانّ الله
تعالی لم یترک شیئا کان او یکون من اوّل الدهر الی آخره الّا وقد فسّره لموسی
وما من نسمة خلقت الّا ورفعت الی آدم فی عالم الذرّ وعرضت علیه هذه الأمّة ونظر
الیها واختلافها وتکالبها علی هذه الدنیا الدنیّة فقال آدم یا ربّ ما لهذه الأمّة
الزکیّة وبلاء الدنیا وهم افضل الامم فقال له یا آدم انّهم اختلفوا فاختلف قلوبهم
وسیظهرون الفساد فی الأرض کفساد قابیل حین قتل هابیل وانّهم یقتلون فرخ
حبیبی محمّد المصطفی ثمّ مثّل لآدم مقتل الحسین ومصرعه ووثوب امّته جدّه علیه
فنظر الیهم فرآهم مسوّدة وجوههم فقال یا ربّ ابسط علیهم الأنتقام کما قتلوا فرخ
نبیّک الکریم علیه افضل الصلواة والصلواة والسلام ﴿ترجمه﴾ در
بحار از کعب الاحبار نقل کرده که در زمان عمر ابن خطّاب باسلام مشرف شده واز
کتب متقدّمه نقل میکرد وقایعی را که در این امّت واقع خواهد خواهد شد

و

وفتنه‌های که حادث خواهد گردید پس گفت از همه فتنها عظیم‌تر واز همه مصیبتها
شدیدتر قتل سیّد الشهدا حسین ابن علی خواهد بود واین است فسادیکه حق تعالی در قرآن
یاد فرموده است که ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس واول فساد
یکه در عالم شد کشتن هابیل بود و آخر فسادها کشتن آنحضرت است ودر روز شهادت
آنحضرت درهای آسمانها را خواهند گشود و آسمانها بر آنحضرت خون خواهند گریست
چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شده بدانید که او کشته وشهید شده است
کعب الحبر چرا آسمان بر کشتن پیغمبران گریه نکرده است وبر کشتن آنحضرت میگرید گفت وای
بر شما کشتن حسین امر یست عظیم واو فرزند برگزیده سیّد المرسلین است وبازو
تن آنحضرت است واز آب دهان او تربیت یافته است واو را علانیه بجور
وستم وعدوان خواهند کشت ووصیّت جد او حضرت رسالت را در حق او
رعایت نخواهند کرد سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست
که بر او خواهند گریست آسمانهای هفتگانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد
وآن بقعه که در او مدفون میشود بهترین بقعهاست وهیچ پیغمبری نبوده است مگر
آنکه بزیارت آن بقعه رفته است وبر مصیبت آنحضرت گریه کرده است و
هر روز فوجهای ملئکه وجنّیان بزیارت آن مکان شریف میروند چون شب جمعه
میشود نود هزار ملک در آنجا نازل میشوند وبر آن امام مظلوم میگریند وفضایل

اورا ذکر میکنند ودر آسمان اورا حسین مذبوح میگویند ودر زمین
اورا ابو عبدالله مقتول میگویند ودر دریاها اورا فرزند منور مظلوم مینامند ودر
روز شهادت آنحضرت آفتاب خواهد گرفت ودر شب آن ماه خواهد گرفت
وتا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود وآسمان خواهد گریست و
کوهها از هم خواهد پاشید ودریاها بخروش خواهد آمد واگر باقی مانده ذریه او وجمعی
از شیعیان او برروی زمین نمیبودند هرآینه خدا آتش از آسمان برمردم میبارید
پس کعب گفت ایگروه تعجب نکنید از آنچه من درباب حسین میگویم بخدا
سوگند که حقتعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده وخواهد شد مگر آنکه برای حضرت
موسیٰ بیان کرد وهر بنده که مخلوق شده ومی شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم عرض
کرد واحوال ایشان واختلافات ومنازعات ایشان را برای دنیا بر آن
حضرت ظاهر گردانید پس آدم عرض کرد پروردگارا در امت آخر الزمان
که بهترین امتها اند چرا اینقدر اختلاف بهم رسیده است حقتعالی
فرمود که ای آدم چون ایشان اختلاف کردند دلهای ایشان مختلف
گردید وایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد قابیل
وخواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفیٰ وآله را ※ پس حقتعالی واقعه
کربلا را به آدم نمود وقاتلان آنحضرت را روسیاه مشاهده کرد پس آدم ۳۴

گریست وگفت خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزر
گوار ترا شهید خواهند کرد ﴿فی البحار﴾ ناقلا عن کامل الزیاره عن زرا
ره قال قال ابو عبدالله یا زراره ان السماء بکت علی الحسین اربعین
صباحا بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحا بالکسوف والحمرة وان الجبال تقطعت وانتثرت وان
البحار تفجرت وان الملائکة بکت اربعین صباحا علی الحسین وما اختضبت منا
امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا راس عبیدالله ابن زیاد
وما زلنا بعبرة بعده وکان جدی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحیته وحتی یبکی لبکائه رحمة
له من رآه وان الملائکة الذین عند قبره فیبکون فیبکی لبکائهم کل من فی الهوا
والسماء من الملائکة ولقد خرجت نفسه فزفرت جهنم زفرة کادت الارض تنشق
لزفرتها ولقد خرجت نفس عبیدالله ابن زیاد ویزید ابن معاویه لعنهم الله فشهقت
جهنم شهقة لولا ان الله حبسها بخزانها لاحرقت من علی ظهر الارض من فوره ولو
یؤذن لها ما بقی شیء الا ابتلعته ولکنها مأمورة مصفودة ولقد عتت علی الخزان غیر
مرة حتی اتاها جبرئیل فضربها بجناحه فسکنت وانها لتبکیه وتندبه وانها
لتتلظی علی قاتله ولولا من علی الارض من حجج الله لنقضت الارض واکفئت بما
علیها وما تکثر الزلازل الا عند اقتراب الساعة وما عین احب الی الله ولا عبرة من

[illegible]

الباکین

عین بکت ودمعت علیه ومامن باک یبکیه الا وقد وصل الی فاطمة ع و
اسعدها علیه ووصل رسول الله ص وادی حقنا ومامن عبد یحشر الا وعیناه باکیة الا
الباکین علی جدی فانه یحشر وعینه قریرة والبشارة تلقاه والسرور علی وجهه والخلق
فی الفزع وهم آمنون والخلق یعرضون وهم حداث الحسین ع تحت العرش لا
یخافون سوء الحساب یقال لهم ادخلوا الجنة فیأبون ویختارون مجلسه وحدیثه
وان الحور العین لترسل الیهم انا قد اشتقناکم مع الولدان المخلدین فما یرفعون ر
روسهم الیهم لما یرون فی مجلسهم من السرور والکرامة وان اعدائهم من بین
مسحوب بناصیته الی النار ومن قائل مالنا من شافعین ولا صدیق حمیم وانهم لیرون
منزلهم وما یقدرون ان یدنوا الیهم ولا یصلون الیهم وان الملائکة لتأتیهم با
الرسالة من ازواجهم ومن خزانهم علی ما اعطوا من الکرامة فیقولون نأتیکم ان شاء الله
فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم فیزدادون الیهم شوقا اذا هم خبروهم بما فیه من الکرامة
وقربهم من الحسین ع فیقولون الحمد لله الذی کفانا الفزع الاکبر واهوال القیامة
ونجانا مما کنا نخاف ویؤتون بالرحال والمراکب علی النجائب فیستوون علیها
وهم فی الثناء علی الله ولله الحمد والصلوة علی محمد وآله حتی ینتهون الی
منازلهم (ترجمة) در بحار از کامل الزیارة بسند معتبر از زرارة ابن
اعین روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند ای زرارة بدرستیکه

آسمان خون گریست چهل صباح بر حضرت حسین ع و زمین گریست چهل
صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل صباح بکسوف و سرخی و بدرستی که
کوهها از هم بدر شدند و پاشیدند و دریاها بجوشش و خروش آمدند و بدرستی
که ملائکه چهل صباح گریستند بر حضرت حسین ع و زنی از زنهای ما خضاب نکرد
و روغن نمالید و سرمه نکشید و بر موی خود شانه نزد تا آنکه سر عبید الله زیاد علیه
اللعنه را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم در مصیبت آنسرور و بود جدم
علی ابن الحسین ع چون پدر خود را یاد میکرد آنقدر میگریست که پر میشد ریش مبارکش
از اشک دیده اش بنحویکه هر کس آنحضرت را میدید از گریه او میگریست بجهة
ترحم نمودن بر آنجناب و بدرستیکه ملائکه نزد قبر آنحضرت میباشند گریه میکنند
بسبب گریه ایشان گریه میکنند هر کسیکه در هوا و در آسمان است
از ملائکه و چون روح آنحضرت ص و آله از بدن مقدسش مفارقت نمود جهنم نعره زد
که نزدیک بود زمین از هم شکافته گردد و چون جان عبید الله زیاد و یزید ابن
معاویه از بدن ایشان مفارقت نمود جهنم بخروش آمد اگر حق تعالی امر نمیکرد
خازنان جهنم را که آنرا حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود فرو میبرد ولیکن
مأمور است به امر خداوند خود و خازنان آنرا بزنجیرها دارند و چند مرتبه بر خازنان
خود زیادتی کرد تا بمقاومت آن نیاوردند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود

پیش داشت وزبانۀ ازنار دیگر دو آنرا ساکن گرد آنید بدرستیکه جهنم نوحه
ونده میکند بر انحضرت ونیز وسند بر قاتلان انحضرت اگر حجتهای خدا بر روی زمین
نمیبودند هرآینه زمین را سرنگون میکردی هیچ دیده نزد خدا خوبتر نیست و
هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده که بر انحضرت بگرید واز گریه که برای انحضرت
فرو ریزد وهر که بر انحضرت میگرید نیکی بحضرت فاطمه کرده است ویاری انحضرت
نموده است واحسان بحضرت رسالت و آله کرده است وحق ما اهل بیت را ادا
نموده است ودر قیامت هیچ بنده محشور نمی شود که دیدۀ او گریان نباشد مگر کسی که بر جدم
حسین گریسته باشد که او محشور میشود با دیده خندان وبشارت باو میرسد از جانب
خداوند عالمیان وآثار سرور وشادی از روی او ظاهر میگردد وخلایق همه در ترس
وبیمند وگریه کنندگان بر حضرت حسین ایمنند وهمه خلق را بمقام حساب میبرند
وایشان در زیر عرش خدا در خدمت انحضرت نشسته اند واز حساب نمیترسند واز انچه
بنزد ایشان میآیند وایشان را تکلیف دخول بهشت مینمایند ایشان ابا میکنند
ومیگویند ومیگویند که ما مجالست وصحبت انحضرت را به بهشت نمیفروشیم وازدیدن
انحضرت خوشتر است از بهشت وحور وغلمان برای ایشان پیغام میفرستند
که مارا شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است وایشان بسبب سرور
وشادی که از مجالست انحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام انهارا بشنوند

آنهارا بشنوند ودشمنان اهل بیت رامی بینند که برو بسوی آتش میکشند وبسیاری
منازل این نیکوکارانرا می بینند پس میگویند که نیست مارا شفاعت کننده
ونه دوستی ونه یاری در اینروز که مارا از شدت وآزار روزی نجات دهد پس باز
ملائکه از جانب زنان ایشان وخزینه داران ایشان پیغام میآورند وبرای
ایشان وصف میکنند نعمت هائی را که حق تعالی در بهشت ها برای ایشان مهیا
کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد نزد شما انشاء الله
چون پیغام ایشان بحور وغلمان وخازنان بهشت های ایشان میرسد ومی
شنوند که ایشان در زیر عرش در خدمت انحضرت نشسته اند شوق ایشان
بملاقات آنها زیاد میشود پس همنشینان انحضرت میگویند که حمد وسپاس آن
خداوندیرا که فزع اکبر واهوال امروز را از ما برداشت ومارا نجات داد
از انچه میترسیدیم پس اسبان وشتران از بهشت با محملها برای ایشان
میآورند وایشان سوار میشوند ومشغول حمد وثنای حضرت رب العزت و
صلوات بر حضرت رسالت واولاد انحضرت وآله میباشند تا داخل منازل خود
میگردند ﴿فی الجار﴾ منقول است بسند معتبر از کامل الزیاره عن مسمع ابن عبد الملک
کردین قال قال لی ابا عبد الله یا مسمع انت من اهل العراق اما تاتی قبر
الحسین قلت لا انا رجل مشهور من اهل البصرة وعندنا من یتبع هوی هذا الخلیفة و

[illegible]

اعدائنا كثيرة من اهل القبايل من النصاب وغيرهم ولست آمنهم ان يرفعوا على حالي ٥٠
عند ولد سليمان فيمثلون علي قال لي افما تذكر ما صنع بي قلت بلى قال فتجزع
قلت اي والله واستعبر لذلك حتى يرى اهلي اثر ذلك علي فامتنع من الطعام
حتى يستبين ذلك في وجهي قال رحم الله دمعتك اما انك من الذين يعدون مِن
في اهل الجزع والذين يفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا ويخافون لخوفنا ويأمنون
اذا آمنا اما انك سترى عند موتك وحضور آبائي لك ووصيتهم ملك الموت
بك وما يلقونك به من البشارة ما تقر به عينك قبل الموت فملك الموت ارق
عليك واشد رحمة لك من الام الشفيقة على ولدها قال ثم استعبر واستعبرت معه
فقال الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة وخصنا اهل البيت بالرحمة يا مسمع
ان السماء والارض لتبكيان منذ قتل امير المؤمنين ع رحمة لنا وما بكى لنا من
الملائكة اكثر وما رقات دموع الملائكة منذ قتلنا وما بكى احد رحمة لنا ولما لقينا عَ
الا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عينه فاذا سال دموعه على خده فلو ان
قطرة من دموعه سقطت في جهنم لاطفات حرها حتى لا يوجد لها حر وان الموجع
قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلك الفرحة في قلبه حتى يرد علينا
الحوض وان الكوثر ليفرح بمحبنا اذا ورد عليه حتى انه ليذيقه من ضروب
الطعام ما لا يشتهي ان يصدر عنه يا مسمع من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابداً

ولم يشق بعدها ابداً وهو في البرد الكافور وريح المسك وطعم الزنجبيل واحلى من
العسل والين من الزبد واصفى من الدمع وازكى من العنبر يخرج من تسنيم ويمر بانهار
الجنان تجري على رضراض الدر والياقوت فيه من القدحان اكثر من عدد نجوم
السماء يوجد ريحه من مسيرة الف عام قدحانه من الذهب والفضة والوان الجوهر
يفوح في وجه الشارب منه كل فائحة حتى يقول الشارب منه ليتني تركت ههنا
لا ابغي بهذا بدلاً ولا عنه تحويلاً اما انت يا كردين ممن تروى منه وما من عين الكوثر
بكت لنا الا نعمت بالنظر الى الكوثر وسقيت منه من احبنا وان الشارب منه
ليعطى من اللذة والطعم والشهوة له اكثر مما يعطاه من هو دونه في حبنا وان على
الكوثر امير المؤمنين ع وفي يده عصا من عوسج يحطم بها اعدائنا فيقول الرجل منهم
اني اشهد الشهادتين فيقول انطلق الى امامك فلان واسئله ان يشفع
لك فيقول تبرأ مني امامي الذي تذكره فيقول ارجع وراءك فقل للذي
كنت تتولاه وتقدمه على الخلق فاسأله كان عندك خير الخلق ان يشفع لك
فان خير الخلق حقيق ان لا يرد اذا شفع فيقول اني اهلك عطشاً فيقول
زادك الله ظماء وزادك الله عطشاً قلت جعلت فداك وكيف يقدر على الدنو
من الحوض ولم يقدر عليه غيره قال ورع عن اشياء قبيحة وكف عن شتمنا اذا
ذكرنا وترك اشياء اجترى عليها غيره وليس ذلك لحبنا ولا لهوى منه لنا

لنا ولکن ذلک لشدة اجتهاده فی عبادته وتدینه ولما قد اشتغل به نفسه عن ذکر
الناس فاما قلبه فمنافق ودینه النصب واتباع اهل النصب وولایة الماضین و
تقدمه لها علی کل احد ﴿ ترجمه ﴾ در بحار است بسند معتبر از مسمع ابن عبد الملک
روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق بمن فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی آیا
بزیارت قبر حضرت امام حسین میروی گفتم نه من مشهورم از اهل بصره ونزد
ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند ودشمنان بسیار داریم از اهل قبایل از ناصبیان
وغیر ایشان وایمن نیستم که احوال مرا بوالی بگویند واز ایشان ضررها بمن
برسد حضرت فرمود که آیا بخاطر میآوری آنچه به آنحضرت کردند گفتم بلی
فرمود که جزع میکنی برای مصیبت آنسرور گفتم بلی بخدا سوگند که جزع میکنم
ومیگریم تا آنکه اهل من اثر اندوه در من می‌بینند وامتناع میکنم از طعام
خوردن تا از حالمن آثار مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود خدا رحمت کند
گریه ترا بدرستی که شمرده میشوی از آنها که جزع میکنند از برای ما وشاد
میشوند برای شادی ما واندوهناک میشوند برای اندوه ما وخایف میشوند
برای خوف ما وایمن میگردند برای ایمنی ما زود باشد که ببینی در وقت مرگ
خود که پدران من حاضر میشوند در نزد تو وسفارش کنند ملک موت را
برای تو وبشارتها دهند ترا که دیده تو روشن گردد وشاد شوی وملک

موت بر تو مهربانتر شود از مادر مهربان نسبت بفرزند خود پس حضرت
گریست وما نیز گریستیم وفرمود حمد میکنم خدا را که تفضیل داده است ما را بر خلق
برحمت ومخصوص گردانیده است ما اهلبیت را برحمت ای مسمع بدرستی
که زمین وآسمان گریه میکنند از روزی که امیر المؤمنین شهید شده است تا حال
از برای ترحم بر ما وآنچه ملائکه میگریند برای ما زیاده از دیگران است از
روزی که ما کشته شده ایم گریه ملائکه ساکن نگردیده است وهر که گریه کند از
برای ترحم بر ما البته خدا رحمت خود را شامل حال او گرداند پیش از آنکه آب
از دیدهٔ او بیرون آید چون آب بر روی او جاری شود اگر قطرهٔ از آب
دیدهٔ او در جهنم بریزند هر آینه حرارت او را فرونشانند وکسیکه برای
ما دلش بدرد آید در وقت مردن چون ما را ببیند شاد گردد وآن شادی
از دلش زایل نگردد تا در حوض کوثر بر ما وارد شود وچون دوستان ما بر ما وارد
شوند وبنزد کوثر بیایند آب کوثر شاد میگردد واز لذتهای الوان طعامها
آنقدر بکام ایشان میرساند که نخواهند از آنجا برگردند ای مسمع هر که یک شربت
از آن آب بخورد بعد از آن تشنه نمیگردد وتعب ومشقت نمی‌بیند وآن آب
در سردی مثل کافور است وبوی مشک از آن ساطع است وطعم زنجبیل در
آن هست واز عسل شیرین تر است واز مسکه نرم تر است واز آب

وازآب دیده صاف تراست وازعنبر خوشبوتراست وازچشمهٔ تسنیم بیرون آید ودرنهرهای بهشت جاری میشود وبرروی مروارید ویاقوت میگردد وبرکنار حوض کوثر قدحهاست زیاده ازستارگان آسمان وبوی خوش آن از هزارسال راه بمشام اومیرسد وقدحهای آن ازطلا ونقره والوان جواهراست چون کسی اراده میکند که ازآن بیاشامد جمیع بوهای خوش رابمشام اومیرساند وآشامندهٔ آن میگوید که من راضیم که مرا همین جابگذارند ونعمتی دیگر نمی طلبم وتحویل ازانمکان رانمیخواهم ای مسمع توازآنها خواهی بود که ازآنحوض سیراب میگردند وهردیدهٔ که برای مصیبت ماگریان گردد البته شادمیگردد وبه نظر کردن بسوی کوثر وهمهٔ دوستان ازآن آب میآشامند وهرکس بقدر محبتی که بمادارد لذت ازآن میبابد بدرستیکه حضرت امیرالمؤمنین بر کنارحوض کوثرایستاده است وعصائی ازچوب عوسج دردست دارد ودشمنان مارا ازآن میراند پس یکی ازایشان گوید که من دردنیا شهادت بوحدانیت خداوبرسالت محمد صلی الله علیه وآله میدادم چرا مراآب نمیدهی حضرت در جواب اوفرماید که بروبنزدامام خودفلان سؤال کن تاتراشفاعت کند گوید که امام من امروزازمن بیزاری میجوید حضرت فرمایدبرگردبنزدآنکسی که محبت وولایت اورااختیارکردهٔ بودی وازاوسؤال کن که شفاعت

کندتراکه بهترین خلق سزاواراست که شفاعت اوردنشود گوید که ازتشنگی هلاک شدم حضرت فرماید که خداتشنگی ترازیاده گرداندراوی گوید بحضرت عرض کردم که چنین مردی چگونه راه میابد که بنزدیک کوثربیاید حضرت فرمود که اوپرهیزکاری نموده است ازگناهان بسیارچون مانزداومذکور میشدیم ناسزائی گفته جرانتهائی که دیگران درحق مامیکرده اند اونمیکرده وابنها ازبرای آن بوده که مارادوست میداشته باآنکه اعتقادبامامت ماداشته باشدولیکن ازآنکه مشغول عبادت باطل بوده بنحواست که مشغول ذکرمردم شود اما دلش منافق بودونیش نصب وعداوت باما بودومتابعت اهل نصب مینمودوولایت شیخین راداشت وایشانراهمه کس ترجیح میداد

«فی البحار» ناقلاعن العیون باسناده عن ریان بن شبیب قال دخلت علی الرضا علیه السلام فی اول یوم محرم فقال لی یابن شبیب اصائم انت فقلت لا فقال ان هذا الیوم هو الیوم الذی دعا فیه ذکریا ربه عزوجل فقال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء فاستجاب الله له وامرالملئکة فنادت زکریا وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی فمن صام هذا الیوم ثم دعی الله عزوجل استجاب له کما استجاب لزکریا ثم قال یابن شبیب ان المحرم هو الشهرالذی کان اهل الجاهلیة فیمامضی یحرمون

من المحرم

فیه الظلم والقتال لحرمته فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة نبیها لقد
قتلوا فی هذا الشهر ذریته وسبوا نساءه وانتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابداً
یا ابن شبیب ان کنت باکیاً لشیء فابک للحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
فانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون
ولقد بکت السموات السبع والارضون لقتله ولقد نزل الی الارض من الملائکة اربعة
آلاف لنصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث غبر الی ان یقوم القائم فیکونون
من انصاره وشعارهم یا لثارات الحسین یا ابن شبیب لقد حدثنی ابی عن ابیه عن
جده انه لما قتل جدی الحسین علیه السلام امطرت السماء دماً وتراباً احمر یا ابن شبیب
ان بکیت علی الحسین علیه السلام حتی تسیل تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب
اذنبته صغیراً کان او کبیراً قلیلاً کان او کثیراً یا ابن شبیب ان سرک ان
تلقی الله عز وجل ولا ذنب علیک فزر الحسین علیه السلام یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن
الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی صلی الله علیه و آله فالعن قتلة الحسین علیه السلام یا ابن شبیب ان سرک ان
یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین علیه السلام فقل متی ما ذکرته
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً یا ابن شبیب ان سرک ان تکون
معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا و
علیک بولایتنا فلو ان رجلاً تولی حجراً لحشره الله تعالی معه یوم القیمة

«ترجمه» بسند معتبر از ریان بن شبیب روایت شده که او گفت
در روز اول محرم خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدم فرمود ای پسر
شبیب آیا روزه ای عرض کردم نه فرمود که امروز روزی است که حق تعالی دعای حضرت
زکریا را مستجاب گردانید در وقتی که از حق تعالی فرزند طلبید و ملائکه او را
ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد ترا به یحیی علیه السلام پس هر که امروز را روزه
دارد دعای او مستجاب گردد چنانچه دعای او مستجاب گردید پس فرمود ای
پسر شبیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در ایام آن
حرام میدانستند برای حرمت ایام آن پس این امت حرمت ایام آن ماه را نشناختند
و حرمت پیغمبر خود را ندانستند در این ماه ذریه پیغمبر خود را قتال کردند و زنان
ایشانرا اسیر نمودند و اموال ایشانرا غارت نمودند پس خدا نیامرزد ایشانرا
هرگز ای پسر شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن از برای حسین بن
علی که او را مانند گوسفند سر بریدند و هیجده نفر از اولاد و اهل بیت او را شهید
کردند که هیچ یک در زمین شبیه خود نداشتند بتحقیق که گریستند برای
شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار هزار نفر از ملائکه برای نصرت
آنحضرت از آسمان بزیر آمدند چون بزمین رسیدند آنحضرت شهید شده
بود پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت هستند ژولیده مو و گرد آلود تا وقتی

«حدیث»

که حضرت قائم عجل الله آل محمد ع ظاهر شود پس از یاوران آنحضرت خواهند بود
و در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد بود که یا طلب کنندگان خون حسین ع ای
پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش و او از جدش چون جدم حضرت حسین ع
کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین تا اینکه آب
دیدهای تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره ترا بیامرزد
خواه اندک باشد خواه بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی که خدا را ملاقات نمائی
و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حضرت امام حسین را ای پسر شبیب
اگر خواهی که در غرفات عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه هدی
طاهرین علیهم السلام پس لعنت کن بر قاتلان حضرت حسین ای پسر شبیب
اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا داشته باشی پس هر وقت که بیاد
آنحضرت را یاد کنی بگو آرزو میکنم ای کاش که با ایشان میبودم و کشته میشدم و رستگاری
بزرگ مییافتم ای پسر شبیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی
پس برای اندوه ما اندوهناک باش و از برای شادی ما شاد باش و بر تو
باد بولایت ما اگر کسی سنگی را دوست دارد حقتعالی او را در قیامت با او
محشور میگرداند «فی البحار» منقولاً بتفسیر الامام الحسن العسکری ع قال
رسول الله ص لما نزلت و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم الآیة فی الیهود ای

الذین

«آیت بیست و دوم»

الذین نقضوا عهد الله و کذبوا رسل الله و قتلوا اولیاء الله افلا انبئکم بمن یضاهیهم من
یهود هذه الامة قالوا بلی یا رسول الله قال قوم من امتی ینتحلون انهم من اهل ملتی
یقتلون افاضل ذریتی و اطائب ارومتی و یبدلون شریعتی و سنتی و یقتلون ولدی
الحسن و الحسین کما قتل اسلاف الیهود زکریا و یحیی الا و ان الله یلعنهم کما لعنهم و یبعث
علی بقایا ذراریهم قبل یوم القیمة هادیاً مهدیاً من ولد الحسین المظلوم یحرقهم بسیوف
اولیائه الی نار جهنم الا و لعن الله قتلة الحسین و محبیهم و ناصریهم و الساکتین عن لعنهم
من غیر تقیة یسکتهم الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین و المقیمین عزائه الا و صلی الله
علی من بکی علی الحسین رحمة و شفقة و اللاعنین لاعدائهم و الممتلئین علیهم غیظاً
و حنقاً الا و ان الراضین بقتل الحسین شرکاء قتلته الا و ان قتلته و اعوانهم
و اشیاعهم و المقتدین بهم براء من دین الله الا و ان الله لیأمر ملائکته المقربین
ان یتلقوا دموعهم المصبوبة لقتل الحسین الی الخزان فی الجنان فیمزجوها بماء الحیوان
فتزید عذوبتها و طیبها الف ضعفها و ان الملائکة لیتلقون دموع الفرحین
الضاحکین لقتل الحسین و یتلقونها فی الهاویة و یمزجونها بحمیمها و صدیدها
و غساقها و غسلینها فیزید شدة حرارتها و عظیم عذابها الف ضعفها یشدد
بها علی المنقولین الیها من اعداء آل محمد عذابهم «ترجمه» در جلاء العیون
مجلسی از تفسیر امام نقل کرده که حضرت رسالت ص و آله فرمود که گروهی از امت

لعنهم

من

من خواهند بود که دعوی کنند که از اهل ملت من هستند و بقتل رسانند
نیکوترین ذریت مرا و پاکیزه ترین خویشان مرا و بدل میکنند شریعت و سنت
مرا و شهید کنند دو فرزند من حسنؑ و حسینؑ را چنانچه گذشتگان یهود کشتند زکریا و یحییؑ
را بدرستیکه حق تعالی لعنت میکند ایشان را چنانچه لعنت کرده است آنها را و خواهد
فرستاد بر بقیهٔ ذریهٔ ایشان پیش از روز قیامت امام هدایت کننده و هدایت
یافته را از ذریت حسینؑ که بشمشیر دوستان خود ایشان را بجهنم خواهد فرستاد بدانید
که حق تعالی لعنت کرده است قاتلان حسین را و دوستان و یاوران ایشان
و آنها را که ساکت شوند از لعن ایشان بدون تقیه که بسبب سکوت ایشان گردد
بدانید که حق تعالی صلوات فرستاده است بر آنها که گریه میکنند بر حسینؑ از روی
شفقت و رحمت و بر آنها که لعنت میکنند بر دشمنان آنحضرت و انکار می
کنند بر ایشان از روی خشم و کینه بر ایشان و بدانید آنها که راضیند
بقتل حسینؑ شریکند در قتل آنحضرت و بدرستیکه قاتلان آنحضرت و اتباع
ایشان و اشیاع ایشان و اقتدا کنندگان با ایشان بیزارند از دین
خدا بدرستیکه حق تعالی امر میکند ملکی را که بر ساند آبهای دیدهٔ گریه کنندگان
بر آنحضرت را بسوی خازنان بهشت تا ممزوج گردانند به آب حیوان
پس آب عذوبت و لذت آن آب زیاده گردد و بدرستیکه ملایکه میرسانند

آب دیدهای شادی کنندگان و خنده کنندگان بر قتل حسینؑ را
و میریزند ایشان را در جهنم تا ممزوج گردانند به حمیم و صدید و غساق و غسلین جهنم
تا زیاده گرداند شدت حرارت و عذاب آنها را هزار برابر و بسبب این سخت
تر گردد عذاب آنها که از دشمنان آل محمد صلی الله علیه بسوی جهنم می برند
«فی البحار» منسوباً لابن طریح قال روی ابن وهب قال دخلت یوم عاشوراء
الی دار امامی جعفر الصادقؑ فرأیته ساجداً فی محرابه فجلست من ورائه حتی فرغ
فاطال فی سجوده و بکائه فسمعته یناجی ربه وهو ساجد ویقول اللهم یا من خصنا با
الکرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبیاء و ختم بنا الامم
السابقة و خصنا بالوصیة و اعطانا علم ما مضی و ما بقی و جعل افئدة الناس تهوی
الینا اغفر لی اللهم و لاخوانی و لزوار ابی عبد الله الحسینؑ الذین بذلوا اموالهم
فی حبنا و اشخصوا ابدانهم رغبة فی برنا و رجاء لما عندک فی صلتنا و سروراً ادخلوه
علی نبیک محمدؐ و اجابة منهم لامرنا و غیظاً ادخلوه علی عدونا و ارادوا بذلک ر
رضوانک اللهم فکافهم بالرضوان و اکلأهم باللیل و النهار و اخلفهم فی اها
لیهم و اولادهم الذین خلفوا احسن الخلف و اکفهم شر کل جبار عنید و کل ضعیف
من خلقک و شدید و شر شیاطین الانس و الجن و اعطهم افضل ما املوک فی
غربتهم عن اوطانهم و ما اثرونا به علی ابنائهم و اهالیهم و قراباتهم اللهم ان

اعدائنا غابوا علینا خروجهم فلم ینههم ذلک عن النهوض والشخوص الینا خلافاً
منهم علی من خالفنا فارحم اللهم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس وارحم تلک الخدود
التی تقلبت علی قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارحم تلک الاعین التی جرت
دموعها رحمة لنا وارحم تلک القلوب التی جزعت لاجلنا اللهم انی استودعک
تلک الانفس وتلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر وتدخلهم الجنة
وتسهل علیهم الحساب انک انت الکریم الوهاب قال فما زال الامام یدعو لاهل الایمان
ولزوار قبر الحسین وهو ساجد فی محرابه فلما رفع راسه اتیت الیه وسلمت علیه وتاملت وجهه
واذا هو کاسف اللون متغیر الحال ظاهر الحزن ودموعه تنحدر علی خدیه کاللؤلؤ الرطب
فقلت له یا سیدی مم بکاؤک لا ابکی الله لک عیناً وما الذی حل بک فقال لی او فی
غفلة عن هذا الیوم اما علمت ان جدی الحسین قد قتل مثل هذا الیوم قال فبکیت
لبکائه وحزنت لحزنه فقلت له یا سیدی فما الذی افعل فی هذا الیوم فقال لی یابن وهب
زر الحسین من بعید اقصی او من قریب ادنی وجدد الحزن علیه واکثر البکاء والشجو له فقلت
یا سیدی لو ان الدعاء الذی سمعته منک وانت ساجد کان لمن لا یعرف الله
لظننت ان النار لا تطعم منه شیئاً والله لقد تمنیت انی کنت زرته قبل ان احج فقال
لی فما الذی منعک من زیارته یابن وهب ولم تدع ذلک فقلت جعلت فداک
لم ادر ان الاجر یبلغ هذا کله حتی سمعت دعاءک لزواره فقال لی یابن وهب

انّ الذی یدعو لزواره فی السماء اکثر ممن یدعو لهم فی الارض فایاک ان
تدع زیارته لخوف من احد فمن ترکه لخوف رای الحسرة والندامة حتی انه یتمنی ان قبره
عنده یابن وهب اما تحب ان یری الله شخصک اما تحب ان تکون غداً ممن یصافحه
رسول الله یوم القیمة قلت یا سیدی ما قولک فی صومه من غیر تبییت فقال لی لا تجعله
صوم یوم کامل ولکن افطارک بعد العصر ساعة علی شربة ماء فانه فی ذلک الوقت تجلت
الهیجاء عن آل الرسول وانکشفت الغمة عنهم ومنهم فی الارض ثلثون قتیلاً من موالیهم
ومن اهل البیت یعز علی رسول الله مصرعهم ولو کان حیاً لکان هو المعزی بهم قال
وبکی الصادق حتی اخضلت لحیته بدموعه ولم یزل حزیناً کئیباً طول یومه ذلک وانا
معه ابکی لبکائه واحزن لحزنه «ترجمه» بچندین سند صحیح از معویة بن عمار منقول است
که گفت روزی بخدمت امام جعفر صادق رفتم و آنحضرت مشغول نماز بود چون فارغ
شد شنیدم که مناجات میکرد با پروردگار خود و میگفت الهی خداوندیکه مخصوص گردانیده
ما را بکرامت خود و وعده داده ما را بشفاعت و علم رسالت را بما داده و ما را وارث
پیغمبران گردانیده و ختم کرده بما امتهای گذشته را و ما را مخصوص بوصیت پیغمبر گردانیده
و علم گذشته و آینده را بما عطا کرده و دلهای مردم را بسوی ما مایل گردانیده بیامرز مرا
و برادران مرا و زیارت کنندگان قبر ابی عبدالله الحسین را آنانکه خرج کرده اند
مالهای خود را و بیرون آورده اند از شهرها بدنهای خود را برای رغبت در نیکی ما

و امید ثوابهای تو وصله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای خشمی که بر دشمنان وارد کرده اند و مراد ایشان خوشنودی تو است پس مکافات ده ایشان را از جانب ما بخوشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز و خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته اند بخلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع از ایشان کن شر هر جبار و معاندی را و هر ضعیف و شدید از خلقت را و شر شیاطین جن و انس را و بده با ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطنهای خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود خداوندا عیب کردند دشمنان ما بر ایشان بیرون آمدن ایشان را بزیارت ما پس آن مانع نشد ایشان را از عزم کردن و بیرون آمدن از روی مخالفت ایشان پس رحم کن آن روها را که آفتاب متغیر گردانیده است و رحم کن گونه های روی ایشان را که میگردانند و میمالند بر قبر امام حسین و رحم کن آن دیده ها را که گریه شان جاری شد از برای ترحم بر ما و رحم کن آن دلها را که جزع کردند و سوخته اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما بلند کرده اند خداوندا آنجانها و بدنها را بشما میسپارم که تا سیراب نمائی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آنحضرت باین نحو دعا میکرد و در سجده پس چون فارغ شد گفتم آن دعا را که من از شما شنیدم اگر در حق کسی میکردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم باو نرسد هرگز والله که آرزو کردم که

زیارت آنحضرت نموده بودم و حج نکرده بودم حضرت فرمود که چه بسیار نزدیکی تو با آنحضرت چه مانع است ترا از زیارت امیوبه ترک زیارت مکن گفتم فدای تو شوم نمیدانستم اینقدر فضیلت دارد فرمود امیوبه آنها که برای زیارت کنندگان آنحضرت دعا میکنند در آسمان زیاده از آنهایند که دعا میکنند در زمین ترک مکن زیارت آنحضرت را از برای خوف احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت برد که آرزو کند که کاش آنقدر میماندم نزد قبر آنحضرت که در آنجا مدفون میشدم آیا دوست نمیداری که خدا ترا ببیند در میان آنها که دعا میکنند برای ایشان رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه طاهرین آیا میخواهی از آنها باشی که در قیامت با ایشان مصافحه میکنند آیا میخواهی از آنها باشی که در قیامت میآیند و هیچ گناهی بر ایشان نباشد آیا میخواهی از آنها باشی که در قیامت میآیند و حضرت رسول با ایشان مصافحه میکند ❊

فی البحار منقولا عن الکامل الزیاره باسناده عن عبدالله ابن حماد البصری عن ابی عبدالله قال قال لی ان عندکم او قال فی قربکم لفضیلة ما اوتی احد مثلها و ما احسبکم تعرفونها کنه معرفتها و لا تحافظون علیها و لا علی القیام بها و ان لها لاهلا خاصة قد سموا لها و اعطوها بلا حول و لا قوة الا ما کان من صنع الله لهم و سعادة حباهم بها و رأفة و رحمة و تقدم قلت جعلت فداک و ما هذه الذی وصفت و لم تسمه قال زیارة جدی الحسین فانه غریب بارض غربة یبکیه من زاره و یحزن له من لم یزره و یحترق

[illegible]

لفضیلة

لا من لم یشهده ویرحمه من نظر الی قبره عند رأسه فی ارض فلاة ولا حمیم قربه ولا قریب
ثم منع الحق وتوازر علیه اهل الردة حتی قتلوه وضیعوه وعرضوه للسباع ومنعوه شرب ماء
الفرات الذی یشرب به الکلاب وضیعوا حق رسول الله ووصیته به وباهل بیته فاضحی مجفوا
فی حفرته صریعا بین قرابته وشیعته بین اطباق الطباع قد اوحش قربه فی الوحدة والبعد
عن جده والمنزل الذی لا یأتیه الا من امتحن الله قلبه للایمان وعرفه حقنا فقلت له جعلت فداک
قد کنت آتیه حتی بلیت بالسلطان وفی حفظ اموالهم وانا عندهم مشهور فترکت للتقیة اتیانه
وانا اعرف ما فی اتیانه من الخیر فقال هل تدری ما فضل من اتاه وما له عندنا من جزیل
الخیر فقلت لا فقال اما الفضل فیباهیه ملائکة السماء واما ما له عندنا فالترحم علیه کل
مساء وصباح ولقد حدثنی ابی انه لم یخل مکانه منذ قتل من مصل یصلی علیه من الملائکة او من
الجن او من الانس او من الوحش وما من شیء الا وهو یغبط زائره ویتمسح به ویرجو فی النظر الیه
الخیر لنظره الی قبره ثم قال بلغنی ان قوما یأتونه من نواحی الکوفة وناسا من غیرهم ونساء
یندبنه وذلک فی النصف من شعبان فمن بین قارئ یقرأ وقاص یقص ونادب یندب وقائل
یقول المراثی فقلت له نعم جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف فقال الحمد لله الذی
جعل فی الناس من یفد الینا ویمدحنا ویرثی لنا وجعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا
او غیرهم یهددونهم ویقبحون ما یصنعون ﴿ترجمه﴾ بسند معتبر از عبد الله
ابن حماد منقول است گفت روزی حضرت صادق ع بمن فرمود که نزد شما یا فرمود

التراب

من شعبان

در قرب شما فضیلتی هست که با حدی مثل آن نداده شده است وگمان
ندارم که چنانچه باید او را بشناسید ومحافظت بر آن بنمائید وقیام بحق آن بکنید واز
برای آن فضیلت اهلی چند هست که ایشان را برای آن کار نام برده اند وبایشان آن توفیق را
عطا کرده اند بدون حول وقوتی که ایشان را باشد وان سعادت ورحمتی است که حق
تعالی برایشان بخشیده است پرسیدم که کدام است آن فضیلت که وصف کردی
ونام بردی فرمود که زیارت جدم حسین است زیرا که او غریبست ودر زمین غربت
مدفون شده است هر که بزیارت او میرود وبر او میگرید ودر مصیبت او اندوهناک
می شود ودلش میسوزد هر که او را بیاد می آورد وترحم میکند هر که نظر کند بسوی قبر پسرش
در پایین پای او در بیابانی که خویشی ودوستی نزد او نیست وحق او را غصب کردند
وجمع شدند جمعی از کافران ومرتدان از دین ویاوری یکدیگر کردند تا او را کشتند و
در بیابان دفن نکرده انداختند ومنع کردند از او آب فرات را که کلاب بخورند
وضایع کردند حق رسول خدا را ووصیتی را که در حق او واهل بیتش کرده بود پس او مدفون
گردید جفا یافته در میان قبرهای شیعیان وخویشان خود هر که نزدیک قبر او میرود وحشت
می یابد از تنهائی او ودوری او از جد بزرگوارش ودر منزلی افتاده است که نمیرود
نزد او مگر کسی که امتحان کرده باشد حق ما را به او شناسانده باشد پس گفتم فدای
تو شوم من بسیار میرفتم بزیارت آنحضرت تا آنکه مبتلا شدم بخدمت خلیفه وحفظ اموال او

ومن مشهور

ومن مشهور شدم نزد ایشان لهذا در اینولا از برای تقیه ترک کرده ام ومن میدانم
که زیارت آنحضرت ثواب بسیار دارد فرمود نمیدانی که کسیکه بزیارت آنحضرت میرود
چه فضیلت دارد و از نزد ما چه نیکیها است عرض کردم نه فرمود که اما فضیلت زیارت
کننده او پس مباهات میکنند باو ملائکه آسمانها و اما آنچه نزد ما برای او هست پس ترحم
میکنیم باو هر صباح و شام و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم که روضه آنحضرت از روزی
که مدفون شده است هرگز خالی نبوده است از کسی که صلوات بفرستد براو از ملائکه
و یا جنیان یا آدمیان یا جانوران صحرا و هیچ چیز نیست مگر اینکه آرزوی حال
زیارت کننده آنحضرت میکند و خود را از برای برکت براو میمالند و به نظر کردن
بسوی قبر آنحضرت امید خیر میدارند برای آنکه برکت یافته است بنظر کردن
بسوی قبر آنحضرت بعد از آن فرمود که شنیده ام که قومی از نواحی کوفه و غیر آن
میروند نزد قبر آنحضرت و زنان میروند و ندبه و نوحه میکنند و بعضی مرثیه
میخوانند گفتم بلی فدای تو شوم دیده ام بعضی از اینها را که میفرمائی فرمود حمد و سپاس خدا
وندی را که در میان مردم جمعی را مقرر فرموده است که میآیند بسوی ما و ما را مدح میکنند
و مرثیه از برای مصیبت ما میگویند و میخوانند و دشمن ما کسانی را گردانیده است که طعن
کنند از خویشان ما و غیر ایشان و استهزا کنند بر ایشان و قبیح میشمارند کردار
ایشان را ﴿فی البحار﴾ ناقلا عن کامل الزیاره باسناده عن ابی بصیر قال کنت

عند ابیعبدالله واحدثه فدخل علیه ابنه فقال له مرحبا وضمه الیه وقبله وقال حقر الله من حقرکم
وانتقم ممن وترکم وخذل الله من خذلکم ولعن الله من قتلکم وکان الله لکم ولیا وحافظا
وناصرا فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملائکة السماء ثم بکی و
قال یا ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املکه بما اتی الی ابیهم والیهم
یا ابا بصیر ان فاطمة لتبکیه وتشهق فتزفر جهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکائها و
قد استعدوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق او یشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیکبحونها
ما دامت باکیة ویزجرونها ویوثقون من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن
صوت فاطمة وان البحار تکاد ان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض وما منها قطرة الا بها
ملک موکل فاذا سمع الموکل صوتها اطفاء فارها باجنحته وحبس بعضها علی بعض مخافة علی الدنیا
ومن فیها ومن علی الارض فلا تزال الملائکة مشفقین یبکون لبکائها ویدعون الله ویتضرعون
الیه ویتضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات من الملائکة بالتقدیس لله مخافة
علی اهل الارض ولو ان صوتا من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض وتقلعت
الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک ان هذا الامر عظیم قال غیره اعظم منه
ما لم تسمعه ثم قال لی یا ابا بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة فبکیت حین قالها فما قدرت
علی المنطق وما قدرت علی کلامی من البکاء ثم قام الی المصلی یدعو وخرجت من عنده
علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جاءنی النوم واصبحت صائما وجلا حتی اتیته فلما

رأیته قد سکن سکنت و حمدت الله حیث لم یزل بی عقوبة «ترجمه» در بحار با سانید معتبره از ابوبصیر روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم و با آنحضرت سخن میگفتم که یکی از فرزندان آنحضرت داخل شد چون نظر آنحضرت بر او افتاد گفت مرحبا او را در بر کشید و بوسید فرمود خدا حقیر کند آنها را که شما را حقیر کردند و خدا انتقام کشد از آنها که پدران شما را کشتند و خدا واگذارد آنها را که شما را واگذاشتند و خدا لعنت کند آنها را که شما را شهید کردند و خدا یاور و حافظ و ناصر شما باد چه بسیار گریستند زنان شما و چه بسیار بطول انجامید گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان بر شما پس حضرت گریست و فرمود ای ابابصیر هرگاه نظر میکنم بسوی فرزندان حسین ع مرا حالتی رو میدهد که ضبط خود نمی توانم بکنم به سبب آنچه نسبت به پدر ایشان و با ایشان کردند ای ابوبصیر بدرستیکه حضرت فاطمه ع بر حسین ع میگرید و گاهی نعره میزند که جهنم بخروش می آید و خازنان جهنم صدای آنحضرت را می شنوند جهنم را ضبط میکنند که مبادا زبانه کشد و جمیع اهل زمین را بسوزاند تا آنحضرت در گریه است ایشان محافظت درهای جهنم میکنند و زبانه های آنرا بر میگردانند از برای محافظت اهل زمین و جهنم ساکن نمیشود تا آنحضرت از گریه ساکن شود و دریاها از صدای گریه آنحضرت نزدیکست که بجوش آیند و بر یکدیگر بریزند و بهر قطره از آنها ملکی موکل است که چون صدای آنحضرت بر میآید محافظت آنها مینمایند که اهل زمین را غرق نکنند و

ملائکه پیوسته ترسانند و برای گریه آنحضرت گریانند تضرع و استغاثه بدرگاه حقتعالی میکنند و اهل عرش و آنها که بر دور عرشند با جمیع ملائکه تضرع مینمایند و صدا به تسبیح و تقدیس حقتعالی بلند میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر یکی از صداهای ایشان به اهل زمین برسد هر آینه اهل زمین مدهوش گردند و کوهها کنده شود و زمین بلرزد گفتم فدای تو شوم این امر عظیمی است که یاد میکنی حضرت فرمود آنچه نگفتم زیاده از آنست که گفتم پس فرمود که ای ابوبصیر آیا میخواهی از آنها باشی که یاری فاطمه ع میکنند در گریه کردن پس من بگریه افتادم و از بسیاری گریه سخن نتوانستم گفت حضرت بجای نماز خود رفت و مشغول نماز و دعا شد من با آن حالت از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خوردم مرا در شب خواب نبرد و روز دیگر ترسان و خائف به خدمت آنحضرت رفتم چون دیدم که آنحضرت ساکن گردیده است من ساکن شدم و حمد خدا کردم که بر من عقوبتی نازل نشد «فی البحار» منسوبا الی المنتخب روی عن الصادق ع انه کان اذا اهل هلال عاشوراء اشتد حزنه و عظم بکاؤه علی مصاب جده الحسین ع والناس یاتون الیه من کل جانب و مکان یعزونه بالحسین ع و یبکون و ینوحون معه علی مصاب جده الحسین ع فاذا فرغوا من البکاء یقول لهم ایها الناس اعلموا ان الحسین ع حی عند ربه یرزق من حیث یشاء و هو دائما ینظر الی موضع عسکره و مصرعه و من حل فیه من الشهداء و ینظر الی زواره والباکین علیه والمقیمین العزاء علیه و هو اعرف بهم و باسمائهم

واسماء آبائهم وبدرجاتهم ومنازلهم فی الجنة وانه لیری من یبکی علیه فیستغفر له ویسئل جده وآباءه وامه واخاه سلام الله علیهم ان یستغفروا للباکین علی مصابه والمقیمین عزاه ویقول لو یعلم زایری والباکی علی ماله من الاجر عند الله لکان فرحه اکثر من جزعه وان زایری والباکی علی لینقلب الی اهله مسروراً وما یقوم من مجلسه الا وما علیه ذنب وصار کیوم ولدته امه «ترجمه» در بحار از کتاب منتخب روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق چون هلال محرم آشکار میشد بسیار شدید میگردید حزن آنجناب و بزرگ میشد گریه او بر مصیبت جدش حضرت امام حسین و مردم از هر جانب و مکانی به خدمت آنحضرت میآمدند واو را تعزیت میگفتند بمصیبت آنحضرت ومیگریستند ونوحه میکردند با او در مصیبت آن بزرگوار چون از گریه فارغ میشدند آنحضرت به ایشان میفرمود که ایها الناس بدانید که حضرت امام حسین زنده است نزد پروردگار خود روزی میخورد از هر جا که میخواهد وپیوسته نظر میکند بعسکرگاه خود وسایر اشخاصی که شهید شدند در آنموضع ونظر میکند بزوار خود وگریه کنندگان خود ونظر میکند به اشخاصی که تعزیه او را برپا میدارند واو اعرف است بایشان وباسماء ایشان واسماء آباء ایشان وبدرجات ایشان ومنازل ایشان در بهشت وبدرستیکه نظر میکند بکسیکه گریه میکند براو وطلب مغفرت مینماید جهت او وسؤال میکند از جد وپدر ومادر وبرادر خود که طلب مغفرت نمایند از برای گریه کنندگان در مصیبت او واز برای اشخاصی که عزای او را برپا میدارند

ومیفرماید اگر زایر من وگریه کننده بر من چه قدر اجر هست بجهت ایشان نزد حقتعالی هر آینه شادی او بیشتر خواهد شد از جزع او وبدرستیکه زایر من وگریه کننده بر من بر میگردد بسوی اهل خود در حالتی که مسرور باشد وبرنمیخیزد از مجلس خود مگر آنکه هیچ گناهی برای او نمانده وبگردد مثل روزی که از مادر متولد شده باشد تم الحدیث «فی البحار» عن کامل الزیارة باسناده عن عبد الله بن بکر قال حججت مع ابی عبد الله فی حدیث طویل فقلت یا ابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی هل کان یصاب فی قبره شیء فقال علیه السلام یا ابن بکر ما اعظم مسائلک ان الحسین بن علی مع ابیه وامه واخیه فی منزل رسول الله وآله ومعه یرزقون ویحبرون وانه لعن یمین العرش متعلق به یقول یا رب انجزلی ما وعدتنی وانه لینظر الی زواره فهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء آبائهم وما فی رحالهم من احدهم بولده وانه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسئل اباه الاستغفار ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت اکثر مما حزنت وانه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة «ترجمه» در بحار از کامل الزیاره باسناد خود از عبد الله بن بکر روایت کرده است که بحضرت امام جعفر صادق عرض کردم که هرگاه قبر حضرت امام حسین را نبش نمایند آیا چیزی در قبر آنحضرت خواهند یافت حضرت فرمود ای پسر بکر چه بسیار بزرگست سؤال تو بدرستیکه حسین ابن علی با پدر ومادر وبرادر خود در منزل جد خود رسول خدا میباشند وبا او روزی میخورند بدرستیکه آنحضرت در طرف راست عرش

متعلق است ومیگوید ای پروردگار من برسان بمن آنچه وعده فرموده و بدرستیکه آنجناب نظر میکند بزوار خود و او اعرف است بایشان و باسماء ایشان و به اسماء پدران ایشان و آنچه در رحل خود دارند از هر یک از شما بولد خود بدرستیکه آنحضرت نظر میکند بسوی کسیکه گریه میکند براو و سؤال میکند از پدر خود که استغفار نماید بجهة آنکه گریه کننده و میگوید اگر گریه کننده اگر بدانی آن اجری را که خدا مهیا کرده است بجهة تو هر آینه شاد خواهی شد بیشتر از آنقدر که محزون شدی و بدرستیکه آنجناب طلب مغفرت میکند از برای گریه کننده از هر گناه و خطائی «فی ریاض المصائب» منسوباً الی منتخب روی عن جعفر ابن محمد الصادق ع قال علیه السلام رحم الله شیعتنا انهم اوذوا فینا ولم نعوذ فیهم شیعتنا منا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا رضوا بنا ائمة و رضونا بهم شیعة یصیبهم مصابنا و تبکیهم اوصابنا و یحزنهم حزننا و یسرهم سرورنا و نحن ایضاً نتالم لتالمهم و نطلع علی احوالهم فهم معنا لایفارقونا ولا نفارقهم یهجرون من عادانا و یجهرون بمدح من والانا و یباعدون من آذانا اللهم احی شیعتنا فی دولتنا و ابقهم فی ملکنا و مملکتنا ثم قال ع اللهم ان شیعتنا منا و مضافون الینا فمن ذکر مصابنا و بکی لاجلنا او تباکی استحی الله ان یعذبه بالنار «ترجمة» حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع فرمودند خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستیکه ایشان اذیت کشیدند بسبب ما و ما اذیت نکشیدیم بسبب ایشان شیعیان ما از ما هستند به

بتحقیق

بتحقیق خلق شده اند از فاضل طینت ما و خمیر شده اند بنور ولایت ما راضی شدند به امامت ما و راضی شدیم بشیعه بودن آنها میرسد ایشانرا مصیبت ما و بتعب میاندازد و محزون و صدمه میزند ایشانرا چیزی که ما را بدرد میآورد و بتعب میاندازد و محزون میاندازد ایشانرا حزن ما و سرور مینماید ایشانرا سرور ما و ما نیز متالم میشویم از برای تالم ایشان و مطلع میشویم بر احوال ایشان پس ایشان با ما میباشند مفارقت نمی نمایند از ما و ما نیز مفارقت نمی کنیم از ایشان پس ایشان ترک میکنند کسی را که دشمنی نماید با ما و علانیه مدح مینمایند کسی را که دوست دارد ما را و دوری مینمایند کسی را که عداوت کند با ما بار خدایا زنده بگردان شیعیان ما را در دولت ما و باقی بدار ایشانرا در ملک ما و مالک شدن ما بار خدایا بدرستیکه شیعیان ما از ما میباشند پس کسیکه بیاد آورد مصائب ما را و بگرید از برای ما یا خود را بگریه بدارد حیا میکند خدا که عذاب نماید او را به آتش «فی حدیث» اربعمائة عن امیر المؤمنین ع قال علیه الصلوة والسلام ان الله تبارک و تعالی اطلع الی الارض فاختارنا و اختار لنا شیعة ینصروننا و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم فینا اولئک منا و الینا «ترجمة» حضرت امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام فرمود بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی پسندید و اختیار نمود از اهل زمین ما را و اختیار نمود برای ما شیعه های که نصرت و یاری میکنند با و شاد و فرحناک میشوند به

فرح و شادی و محزون میشوند بحزن و اندوه ما و بذل مینمایند جانها و مالها شانرا در
راه ما و آنها از ما هستند و بسوی ما خواهند برگشت «فی ریاض المصائب» عن
الصادق قال انّ احسن المؤمنین احسنهم خلقاً و اکثرهم رقّة علینا اهل البیت و اشدّهم حباً
لنا و اکثرهم حزناً لنا و اکثرهم مودّة لنا «ترجمة» از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده که فرمودند بدرستیکه کاملترین مؤمنان خوشخلق ترین ایشانند
و بسیار رقت کنندگان ایشانند ما اهل بیت را و بسیار دوست دارندگان ایشانند
ما را و بسیار محزون شدگان ایشانند ما را و بسیار مودت کنندگان ایشانند ما را
«فی البحار» عن کامل الزیاره باسناده عن الامام محمد باقر انه قال کان مولانا
علی ابن الحسین زین العابدین علیهما السلام یقول ایما مؤمن ذرفت عیناه لقتل الحسین
بن علی دمعة حتی تسیل علی خدّه بوّأه الله تعالی فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً و ایما مؤمن
دمعت عیناه دمعاً حتی تسیل علی خدّه لأذی مسّنا من عدوّنا فی الدنیا بوّأه الله تعالی
مبوّأ صدق فی الجنة و ایما مؤمن مسّه اذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خدیه من
مضاضة ما اوذی فینا صرف الله عن وجهه الأذی و آمنه یوم
القیمة من سخطه و النار «ترجمة» در کتاب بحار از لهوف و کامل الزیاره باسناد
خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمودند که مولانا حضرت
علی ابن الحسین میفرمود هر مؤمنیکه دیده های او اشکریزان شود برای کشته شدن

خبر از حضرت صادق و احادیث در فضیلت شیعیان و دوستان ایشان

خبر دلعون حضرت محمد باقر از فضیلت بکاء در مصائب آل رسول

حضرت امام حسین بحدیکه بر رخسار وی جاری شود در عوض آن خدایتعالی مهیا
کند در بهشت غرفه هائیکه در او ساکن باشند مدتهای مدید و هر مؤمنیکه اشک
وی بر رخسارش جاری بامصیبت ما و اذیتهائیکه از دشمنان بما رسیده مهیا
کند خدایتعالی برای وی در بهشت منزل صدقی و هر مؤمنیکه باو در راه ما اذیتی
رسد پس اشکبار شود دو چشم او تا اینکه بر رخسارش جاری شود از درد و مصیبت آن
اذیتی که بجهة ما رسیده خدایتعالی برمیگرداند اذیت را از وی و مأمون میفرماید او را
در قیامت از عذاب خود و آتش دوزخ «فی البحار» عن کامل الزیاره باسناده
عن ابن خارجه انه قال کنا عند ابو عبد الله جعفر ابن محمد فذکرنا الحسین ابن علی و علی
قاتله لعنة الله فبکی ابو عبد الله و بکینا قال ثم رفع رأسه فقال قال حسین ابن علی انا
قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی ثم قال نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همّه لنا عبادة و کتمان
سرّنا جهاد فی سبیل الله ثم قال یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب «ترجمه»
ابن خارجه روایت میکند که بودیم در خدمت امام جعفر صادق پس ذکر نمودیم
حضرت امام حسین را که بقاتل او باد لعنت خدایتعالی پس آنحضرت گریست و ما
نیز گریستیم پس آنحضرت سر بالا و فرمود که حضرت امام حسین فرمودند من کشته اشک
دیده هستم ذکر نمیکند مرا هر مؤمنی مگر اینکه گریه میکند پس حضرت فرمود نفس کشیدن از برای
ظلمیکه بما وارد شده ثواب تسبیح نمودن به خدایتعالی است و هم او از برای ما

حدیث از حضرت صادق در نفس مهموم

عبادت به خداوند عالم است و مخفی نمودن سرّ ما جهاد نمودن در راه خداست
پس فرمودند واجبست این حدیث نوشته شود به طلا ﴿فی البحار﴾ عن الأمالی
الطالقانی باسناده عن فضال قال قال الرضا ؑ من تذکّر مصابنا و بکی لما ارتکب
منّا کان معنا فی درجتنا یوم القیمة و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم
تبکی العیون و من جلس مجلساً یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب ﴿ترجمه﴾
در کتاب امالی از فضال روایت کرده که حضرت امام رضا ؑ فرمودند کسیکه بیاد آورد
مصیبت ما را و بگرید از برای ظلمهائیکه بما کردند میباشد با ما همدرجه در روز قیامت
و کسیکه متذکر شود مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند نگرید چشم او در روزیکه دیدهها
گریان باشند و کسیکه بنشیند در مجلسی که احیا میشود در آن مجلس امر ما نمیرد دل او در روزیکه
دلها میمیرند ﴿فی البحار﴾ عن قرب الاسناد باسناده عن ابی عبدالله ؑ قال یا
فضیل اتجلسون و تحدّثون قال نعم جعلت فداک قال انّ تلک المجالس احبّها فاحیوا
امرنا یا فضیل فرحم الله من احیا امرنا یا فضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه
مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر ﴿ترجمه﴾
در قرب الاسناد از وی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ؑ به فضیل فرمودند
ای فضیل آیا می نشینید و حدیث ما را ذکر میکنند عرض کرد بلی فدای تو شوم
فرمود بدرستیکه من آن مجلس را دوست میدارم پس زنده بدارید امر ما را ای فضیل پس

خدا رحمت کند کسی را که زنده بدارد امر ما را ای فضیل کسیکه یاد نماید ما را یا ذکر شویم
در نزد او پس اشک بیرون آید از دیدهای او بقدر پر مگسی میآمرزد خدا از برای
او گناهانش را اگر بیشتر از کف دریاها باشد ﴿فی البحار﴾ عن الصادق ؑ قال
رحم الله شیعتنا شیعتنا هم والله المؤمنون فقد والله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن
والحسرة ﴿ترجمه﴾ حضرت امام جعفر صادق ؑ فرمودند خدا رحمت کند شیعیان
ما را شیعیان ما والله ایشانند مؤمنان پس بتحقیق قسم بخدا شریک شدند با ما در مصیبت
بسبب طول اندوه و مصیبت ﴿فی البحار﴾ عن المفید باسناده عن محمد بن
ابی عمارة الکوفی قال سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام یقول من دمعت عیناه فینا
دمعة لدم سفک لنا او حق لنا انتقصناه او عرض انتهک لنا او لاحد من شیعتنا
بوّاه الله بها فی الجنة حقباً ﴿ترجمه﴾ مولانا شیخ مفید اعلی الله مقامه باسناد
خود از محمد ابن ابی عمارة کوفی روایت کرده گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
آنحضرت فرمودند کسی که چشم او گریان گردد بسبب خونی که از ما ریخته شده است
یا حقی که از ما غصب شده است یا بسبب عرضی که از ما یا یکی از شیعیان ما که دریده
شده است ساکن گرداند خدا تعالی او را در بهشت حقبها ﴿فی البحار﴾
عن کامل الزیاره باسناده عن ابی هرون المکفوف قال قال ابوعبدالله ؑ
فی حدیث طویل و من ذکر الحسین ؑ عنده فخرج من عینیه من الدموع مقدار جناح

عَیْنه

ذباب

٨

در ثواب باکین در انشین ائمه

ذ باب کان ثوابه علی الله عزّ وجلّ ولم یرض له بدون الجنّة ﴿ترجمه﴾
در کامل الزیاره از ابی هرون مکفوف روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در حدیث طولانی فرمودند هر کسیکه ذکر شود در نزد او حضرت امام حسین
پس بیرون آید از چشم او از اشک بقدر پر مگسی پس ثواب او بر خداوند عزّ وجلّ است
و راضی نمیشود برای او بغیر از بهشت را ﴿فی البحار﴾ و اللهوف باسناده عن
مولانا الامام محمّد الباقر علیه السلام قال ما من رجل ذکرنا او ذکرنا عنده فیخرج
من عینیه ماءٌ ولو مثل جناح البعوضة الّا بنی الله تعالی له بیتاً فی الجنّة وجعل ذلک
الدمع حجاباً بینه وبین النار ﴿ترجمه﴾ در لهوف باسناد خود از حضرت امام
محمّد باقر روایت کرده که فرمودند نیست مردیکه ما را یاد نماید یا نذکور شویم در نزد
او پس بیرون آید از دو چشم او اشکی هر چند پر پشه باشد بنا میکند خدا تعالی
برای وی خانه در بهشت و قرار میدهد آن اشک را حجابی میانه او و آتش

فرمایش امیرالمؤمنین با امام حسین

﴿فی کامل الزیاره﴾ باسناده عن ابی عبد الله انّه قال نظر امیر المؤمنین الی الحسین
فقال یا عبرة کلّ مؤمن فقال انا یا ابتاه فقال نعم یا بنیّ ﴿ترجمه﴾ در بحار از
کامل الزیاره از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت
فرمودند نظر نمود حضرت امیر المؤمنین بسوی حضرت امام حسین پس فرمود ای سبب
گریهٔ همه مؤمنان آنجناب عرض کرد ای پدر مرا میفرمائی آنحضرت فرمود آن

حضرت فرمود بلی ای فرزند من ﴿فی البحار﴾ عن کامل الزیارة باسناده عن ابی
حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول انّ البکاء والجزع مکروه للعبد فی کلّ ما جزع
ما خلا البکاء علی الحسین بن علی علیهما السلام فانّه فیه مأجور ﴿ترجمه﴾ در کامل الزیارة
از ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که گفت شنیدم از آنحضرت فرمودند
بدرستیکه گریه کردن و جزع نمودن مکروه است بر بنده در جمیع آنچیزیکه جزع میکند
مگر گریه بر حضرت حسین ابن علی بدرستیکه در آن مأجور است ﴿فی البحار﴾ روی
عن ابی عبد الله قال لکلّ سرّ ثواب الّا الدمعة فینا ﴿ترجمه﴾ در بحار از حضرت
امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرمودند جمیع مخفیات را اجریست
مگر اشک چشمی را که برای ما باشد ﴿فی الامالی﴾ عن ابی بصیر عن الصادق عن آ
آبائه قال قال ابو عبد الله الحسین بن علی علیهما السلام انا قتیل العبرة لا اذکر فی

فرمایش حضرت انا قتیل العبرة

مؤمن الّا استعبر ﴿ترجمه﴾ در امالی از ابی بصیر او از حضرت امام جعفر صادق
و او از پدران خود روایت کرده است که حضرت امام حسین فرمودند من
کشتهٔ اشک چشمم ذکر نمیکنند مرا مؤمنی مگر اینکه اشک چشمش جاری میگردد ﴿فی البحار﴾
عن المنتخب باسناده عن جعفر بن محمّد الصادق قال اذا کان یوم العاشر من المحرّم
تنزل ملائکة من السماء ومع ملائکة قارورة من البلور الابیض ویدورون فی کلّ
بیت ومجلس یبکون فیه علی الحسین فیجمعون دموعهم فی تلک القوارير فاذا کان

یوم القیمة فتلهب نار جهنم فیضربون من تلک الدموع علی النار فتهرب النار عن الباکی
علی الحسین مسیرة ستین الف فرسخ «ترجمة» در کامل الزیاره باسناد خود از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده است آنحضرت فرمود وقتیکه روز عاشورا میشود از
ماه محرم نازل میشود جمعی ملائکه از آسمان و با هر ملکی از ایشان شیشه میباشد از بلور سفید
و سیر میکنند بهر خانه و مجلسی که گریه میکنند در آنجا بحضرت امام حسین ع پس جمع میکنند
در آن شیشه ها آب دیده های گریه کنندگان را چون روز قیامت میشود پس زبانه میکشد آتش
جهنم پس میریزند از آن اشکها با آتش پس میگریزد آتش جهنم از گریه کننده بحضرت امام حسین ع
بمسافت شصت هزار فرسخ «فی البحار» عن الامالی الطالقانی باسناده عن

(حدیث ۴۸)

فضال عن الرضا علیه السلام قال من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشورا قضی الله له
حوائج الدنیا والآخرة ومن کان یوم عاشورا یوم مصیبته وحزنه وبکائه جعل الله یوم القیمة یوم
فرحه وسروره وقرت بنا فی الجنان عینه ومن سمی یوم عاشوراء یوم برکة وادخر

فیه لمنزله

فی منزله شیئا لم یبارک له فیما ادخر وحشره یوم القیمة مع یزید وعبید الله بن زیاد وعمر بن
سعد لعنهم الله الی اسفل درک من النار «ترجمة» بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست
که فرمود هر کس ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا حق تعالی حوائج دنیا و
آخرت او را بر آورد و هر کس روز عاشوراء روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد
حق تعالی روز قیامت را روز سرور و شادی او گرداند و دیده او در بهشت بمارد شن

سیکردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت شمارد و بجهة برکت آذوقه در آن روز در خانه
ذخیره کند برکت نیابد در آنچه ذخیره کرده است و خدا او را در روز قیامت با یزید و
عبید الله زیاد و عمر ابن سعد لعنهم الله در پست ترین درکات جهنم اندازد «فی البحار» ابن

(حدیث ۴۹)

ده مل الزیاره باسناده عن داود الرقی قال کنت عند ابی عبد الله ع اذ استسقی الماء
فلما شربه رأیته قد استعبر واغرورقت عیناه بدموعه ثم قال لی یا داود لعن الله قاتل
الحسین ع فما من عبد شرب الماء فذکر الحسین ع ولعن قاتله الاکتب الله له مائة الف حسنة و
حط عنه مائة الف سیئة ورفع له مائة الف درجة وکانما اعتق مائة الف نسمة وحشره الله
یوم القیمة ثلج الفؤاد ابن قولویه و کلینی بسند معتبر از داود الرقی روایت کرده اند
گفت روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم که آب طلبید چون
بیاشامید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و گفت ای داود خدا لعنت کند
قاتل حضرت حسین ع را پس هر بنده که آب بیاشامد و یاد کند آنحضرت را و لعنت
کند بر قاتل او البته حق تعالی صد هزار حسنه از برای او مینویسد و صد هزار گناه از او
محو میکند و صد هزار درجه برای او بلند میکند و چنان باشد که صد هزار بنده
آزاد کرده باشد و در روز قیامت شاد و خرم مبعوث گردد «فی البحار»
واللهوف من آل الرسول ع انهم قالوا من بکی وابکی فینا مائة ضمنا له علی الله الجنة ومن
بکی وابکی خمسین فله الجنة ومن بکی وابکی ثلثین فله الجنة ومن بکی وابکی عشرین

فضیلت گریه کردن برآنحضرت

فله الجنة ومن بکی وابکی عشر فله الجنة ومن بکی وابکی واحداً فله الجنة ومن تباکی فله الجنة
«ترجمه» از آل رسول صلواة الله علیهم اجمعین روایت شده که فرمودند هرکس که گریه
کند و بگریاند در مصیبت ما صد نفر را ضامن میشویم از برای او بهشت را هرکس که گریه
کند و بگریاند پنجاه نفر را از برای اوست بهشت و هرکس که گریه کند و بگریاند سی نفر را
از برای اوست بهشت و هرکس که بگرید و بگریاند بیست نفر را از برای اوست
بهشت و هرکس که بگرید و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت هرکس که بگرید
و بگریاند یکنفر را از برای اوست بهشت هرکس که خود را شبیه بگریه کنندگان نماید
پس از برای اوست بهشت «فی البحار» عن الامالی باسناده عن ابی عمارة
المنشد عن ابی عبدالله قال قال لی یا اباعمارة انشدنی فی الحسین ابن علی قال فا
نشدته فبکی ثم انشدته فبکی قال فوالله مازلت انشده فیبکی حتی سمعت البکاء من
الدار فقال یا اباعمارة من انشد فی الحسین ابن علی علیهما السلام فابکی خمسین فله
الجنة ومن انشد فی الحسین شعراً فابکی ثلثین فله الجنة ومن انشد فی الحسین شعراً
فابکی عشرین فله الجنة ومن انشد فی الحسین شعراً فابکی عشر فله الجنة ومن انشد فی
الحسین شعراً فابکی واحداً فله الجنة ومن انشد فی الحسین شعراً فبکی فله الجنة ومن انشد
فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنة «ترجمه» در بحار از امالی باسناد خود از ابی عمارهٔ
شاعر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود یا اباعمار

فضیلت شعر خواندن در مصیبت

شعری بخوان در مصیبت حسین بن علی پس من خواندم و آنحضرت گریست و
باز خواندم و گریست بخدا سوگند که پیوسته من میخواندم و آنحضرت میگریست تا اینکه صدای
گریه از خانهٔ آنحضرت بلند شد پس فرمود یا اباعمار کسیکه شعر بخواند در مصیبت حسین ابن
علی و پنجاه نفر را بگریاند از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری
بخواند و سی نفر را بگریاند از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری
بخواند و بیست نفر را بگریاند از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری
بخواند و ده نفر را بگریاند از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری بخواند
و یکنفر را بگریاند از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری بخواند پس خود
بگرید از برای اوست بهشت و کسیکه در مصیبت حسین شعری بخواند و خود را شبیه بگریه
کنندگان نماید و از برای اوست بهشت «فی البحار» عن الشیخ الکشی باسناده
عن زید الشحام قال کنا عند ابی عبدالله و نحن جماعة من الکوفیین فدخل جعفر ابن
عفان علی ابی عبدالله فقربه و ادناه ثم قال یا جعفر قال لبیک جعلنی الله فداک قال
بلغنی انک تقول الشعر و تجید فقال نعم جعلنی الله فداک قال قل فانشده صلی الله
علیه فبکی و من حوله حتی صارت الدموع علی وجهه و لحیته ثم قال یا جعفر والله لقد
شهدت ملئکة الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما
بکینا او اکثر و لقد اوجب الله تعالی یا جعفر فی الساعة الجنة باسرها و غفر الله لک

فضیلت زیارت و تعزیت

مستحبی

فقال یا جعفر الا ازیدک قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شعراً فبکی و ابکی به الا اوجب الله تعالی له الجنة و غفر له «ترجمه» در بحار از شیخ به اسناد خود از زید شحام روایت کرده است که ما بودیم در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ما جماعتی از اهل کوفه بودیم پس وارد شد جعفر ابن عفان آنحضرت او را نزدیک خود خواند و در نزد خود جای داد پس فرمود ای جعفر عرض کرد بلی جعلنی الله فداک فرمود بمن رسیده که تو در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام شعر خوب میگوئی عرض کرد بلی جعلنی الله فداک فرمود بگو پس من انشاد کردم آنحضرت و کسانی که حاضر بودند گریستند بمرتبه که سرشک آنحضرت بچهره و محاسنش جاری گردید پس فرمود ای جعفر هر آینه بتحقیق حاضر شده اند ملائکه مقربین خدایتعالی در اینجا و استماع میکنند کلمات ترا که در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام گفته و هر آینه گریه کردند آنها مثل گریه ما یا زیادتر و هر آینه خدایتعالی واجب فرمود در همین ساعت بهشت را و بخشید خدایتعالی گناهان ترا پس حضرت فرمود آیا میخواهی زیاده نمایم برای تو فضیلت را عرض کرد بلی ای مولای من فرمود کسی نیست که در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام شعری بگوید پس گریه کند یا بگریاند دیگری را مگر آنکه خدایتعالی بهشت را برای او واجب گرداند و گناهانش را می بخشد «فی البحار» عن کامل الزیارة باسناده عن ابی هرون المکفوف قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی انشدنی فانشدته فقال لا کما تنشدون و کما

فضیلت گریه و انشاد شعرات

ترثیه عند قبره فانشدته امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة قال فلما بکی امسکت انا فقال مر فمررت قال ثم قال زدنی قال انشدته یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک قال فبکی وتهایج النساء قال فلما ان سکتن قال یا ابا هرون من انشد فی الحسین علیه السلام وابکی عشرة فله الجنة ثم جعل ینتقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد من انشد فی الحسین علیه السلام وابکی واحداً فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة «ترجمه» از ابی هرون مکفوف روایت شده که گفت خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شدم پس آنحضرت بمن فرمود شعری در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام بخوان پس شروع نمودم بخواندن فرمود بهمان روش بخوان که در نزد خود میخوانید و در نزد قبر آنحضرت بجهة او مرثیه میگوئید پس خواندم امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة پس حضرت گریست من ساکت شدم فرمود بخوان پس باز خواندم فرمود زیادتر بخوان پس خواندم یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک یعنی ای مریم برخیز نوحه و ندبه نما به آقای خود و یاری کن بحضرت امام حسین علیه السلام بگریه خود پس حضرت علیه السلام باز گریان شد و خروش و ناله و گریه زنان بلند گردید چون ساکت شدند فرمود ای ابا هرون کسیکه بخواند در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری و ده نفر را بگریاند برای اوست بهشت بعد یک یک را ناقص کرد تا رسید به یکنفر پس فرمود کسیکه بخواند در مصیبت آنحضرت شعری و بگریاند یکنفر را از برای اوست بهشت

حدیث دعبل شاعر خزاعی در ثواب گریه و انشاد است

بعد فرمود کسیکه یاد کند آنحضرت را و خود بگرید از برای اوست بهشت (۲) فی البحار
قال المجلسی رحمه الله رأیت فی بعض مؤلفات المتأخرین انه حکی عن دعبل الخزاعی قال
دخلت علی سیدی علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرأیته جالساً جلسة الحزین
دعبل خزاعی گوید بر داخل شدم حضرت مولای خود حضرت امام رضا در مثل این ایام آنحضرت نشسته بود نشستن شخص محزون
الکئیب واصحابه من حوله فلما رآنی مقبلاً قال لی مرحباً بک یا دعبل مرحباً بناصرنا بیده و
غمگین و اصحاب او در اطراف آنحضرت نشسته بودند چون نظرش بمن افتاد فرمود مرحبا بتو ای دعبل مرحبا یاری کننده ما
لسانه ثم انه وسع لی مجلسه واجلسنی الی جانبه ثم قال یا دعبل احب ان تنشدنی فان هذه
بدست و زبان خود مرا طلبید و در کنار خود نشانید و فرمود ای دعبل دوست میدارم که شعری چند در مرثیه جدم بخوانی
الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت و ایام سرور کانت لاعدائنا خصوصاً
بجهة اینکه این روزها روزهای حزن ما اهل بیت و روزهای سرور و شادی اعدای ما بخصوص خصوصاً
علی بنی امیة لعنة الله علیهم یا دعبل من بکی او ابکی علی مصابنا ولو واحداً کان
بنی امیه لعنت خدا بر ایشان باد ای دعبل هر کس که گریه کند و بگریاند در مصیبت ما اگر چه یکنفر هم باشد
اجره علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا حشره الله تعالی فی زمرتنا
اجر او بر خدای تعالی است ای دعبل هر کسیکه اشک از چشم او در مصیبت ما جاری شود محشور مینماید خدای تعالی
یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین غفر الله له ذنوبه البتة ثم انه علیه السلام نهض و ضرب
او را در زمره ما ای دعبل کسیکه در مصیبت جدم بگرید البته حق تعالی گناهان او را می آمرزد پس آنحضرت علیه السلام بر خواست

ستراً بیننا و بین حرمه و اجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین
پرده میان ما و میان اهل حرم کشید و اهل بیت خود را پس پرده نشانید تا بگریند در مصیبت جدشان حضرت امام حسین
ثم التفت الی و قال لی یا دعبل ارث الحسین فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیاً فلا
پس التفات فرمود بمن و گفت ای دعبل مرثیه بخوان از برای حسین بدرستیکه توئی ناصر ما و مدح کننده ما تا زنده هستی
تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل فاستعبرت و سالت عبرتی و انشات اقول
پس کوتاهی مکن از یاری ما هر قدر میتوانی دعبل گوید پس گریستم و جاری شد اشک چشم من و شروع کردم این شعرها را گفتم

أفاطم لو خلت الحسين مجدّلاً
ای فاطمه اگر ببینی که حسین با لب تشنه در کنار نهر
فقد مات عطشاناً بشطّ فرات
فرات شهید شده باد و بدن او در زمین کربلا افتاده

إذاً للطمت الخدّ فاطم عنده
هر آینه بر روی خود طپانچه میزدی ای فاطمه بسبب آن حالی که گرد
وأجريت دمع العين في الوجنات
و جاری مینمودی اشک چشم خود را بر رخسار خود

أفاطم قومي يا ابنة الخير واندبي
ای فاطمه ای دختر بهترین خلقان برخیز و نوحه کن بر ستارهای
نجوم سماوات بأرض فلاة
آسمان رسالت شهید شدند در صحرای بی آب و علف

قبور بكوفان وأخرى بطيبة
قبوری چند از خانواده رسالت در کوفه است و قبرهای چند در مدینه است
وأخرى بفخّ نالها صلوات
و قبرهای چند در فخ است درود الهی بآنها برسد

قبور ببطن النهر من جنب كربلا
و قبرهای چند از اهل بیت رحمة الله در جوار نهر است که در کربلا
معرّسهم فيها بشطّ فرات
واقع شده [illegible] که بار انداز آنها در کنار فرات بود

تَوافوا عِطاشاً بالعراء فلیتنی
همه لب تشنه شهید شدند در بیابان یکباره و کاش من در میان ایشان
تُوُفّیتُ فیهم قبل حین وفاتی
میبودم و پیش از آنکه اجل من برسد شربت مرگ مینوشیدم

إلی الله أشکو لوعةً عند ذکرهم
شکایت میکنم بسوی خدا سوختن جگر خود را نزد یاد کردن ایشان را که
سقتنی بکأس الثکل والفظعات
چشانید بمن سوزش مصیبت جام اندوه و حزن و غم و الم

إذا فخروا یوماً أتوا بمحمد
این طایفه چون عترت شده که هرگاه فخر کنند میآورند محمد مصطفی ص
وجبریل والقرآن والسورات
و جبرئیل و قرآن و سوره های آنرا

وعدّوا علیاً ذا المناقب والعلا
و میشمرند در مقام فخریه خود علی را که صاحب مناقب و درجات عالیه است
وفاطمة الزهراء خیر بنات
و فاطمه زهرا که بهترین زنان است

وحمزة والعباس ذا الدین والتقی
و میشمرند حمزه و عباس را که صاحب دین و تقوی میباشند
وجعفرها الطیار فی الحجبات
و میشمرند جعفر را که طیران میکند در حجابات

اولئک مشؤومون هنداً وحربها
و اما دشمنان پس از ایشان هند جگر خواره و حرب است
سمیة من نوکی ومن قذرات
و سمیه است که از نجاست زنوک و قذارت میباشند

هم منعوا الآباء من اخذ حقهم
و اینجماعت چنین منع نمودند پدران اهلبیت رسالت را از گرفتن حق خود
وهم ترکوا الأبناء رهن شتات
و اینجماعت واگذاشتند یا پسران اولاد ایشان را متفرق شده

سأبکیهم ما حجّ لله راکب
خواهم گریست بر اهلبیت رسالت تا وقتیکه از برای خدا سواره
وما ناح قمری علی الشجرات
حج کند و تا وقتیکه قمری بر درختان نوحه نماید

فیا عین ابکیهم وجودی بعبرة
ای چشم گریه کن و سخاوت نما با ریختن بخشش گریه
فقد آن للتسکاب والهملات
رسیده است وقت گریه کردن و ریختن اشک

بنات زیاد فی القصور مصونة
دختران زیاد در قصرها محفوظ باشند و اولاد
وآل رسول الله منتهکات
و اولاد پیغمبر خدا پرده عزت ایشان دریده شده یا و بیابان گرد شده اند

وآل زیاد فی الحصون منیعة
و اولاد زیاد ملعون در خانه ها در کمال عزت و اعتبار نشسته اند
وآل رسول الله فی الفلوات
و اولاد رسول خدا در بیابانهای بی آب و علف خوار و زار

دیار رسول الله اصبحن بلقعاً
خانه های رسول خدا صبح نموده در حالیکه خراب و ویران است
وآل زیاد تسکن الحجرات
و اولاد زیاد لعنهم الله در حجرات معمور و آباد نشسته

وآل رسول الله نحف جسومهم
بدنهای اولاد رسول خدا کاهیده و ضعیف شده و گردنهای
وآل زیاد غلظ القصرات
آل زیاد ملعون غلیظ است و کلفت است

وآل رسول الله تدمی نحورهم
از حلقومهای اولاد رسول خدا صلی الله و آله خون جاری است
وآل زیاد ربة الحجلات
و اولاد زیاد ملعون صاحبان خیمه و سراپچه میباشند

وآل رسول الله تسبی حریمهم
حریم اولاد رسول خدا ص و آله را باسیری میبرند و آل
وآل زیاد آمنو السربات
زیاد ملعون از اسیری در امنیت و آسوده گی هستند

اذا وتروا مدّوا الی واتریهم
در وقتیکه آل رسول را بقتل آورد دستهای خود را
أکفّاً عن الأوتار منقبضات
میکنند بطرف آورنده خود ولکن میباشند دستهای ایشان از گرفتن خون

سأبكيهم ما ذرّ في الأرض شارق … ونادى منادي الخير للصلوات

گریه میکنم بر ایشان مادامیکه حرکت میکند در روی زمین روشن کننده و مادامیکه ندا در بانگ نماز میکند مگو بجهة نماز

وما طلعت شمس وحان غروبها … وبالليل ابكيهم وبالغدوات

و خواهم گریست بر ایشان مادامیکه از برای آفتاب طلوع و غروبی باشد و خواهم گریست بر ایشان در صبحها و شامها

مدارس آيات خلت من تلاوة … ومنزل وحي مقفر العرصات

خانهای اهلبیت رسالتست که خالی از تعلیم آیات الله بوده اند خالی شد از تلاوت کننده و منزل وحی و جبرئیل که آنجا خراب شده و عرصه‌های آن خالی

أرى فيئهم في غيرهم متقسماً … وايديهم من فيئهم صفرات

می بینم مالهای ایشانرا غیر ایشان در میان خود قسمت نموده اند و دستهای ایشان از مالهای غنیمت خالی است

لقد خفت في الدنيا وايام سعيها … واني لأرجو الأمن بعد وفاتي

بدرستیکه من در دنیا همیشه از دشمنان اهلبیت بیمناک بوده ام و بدرستیکه من امیدوارم که ایمن بوده باشم بعد از مردن

وقبر ببغداد لنفس زكية … تضمنها الرحمن في الغرفات

و قبر دیگر از اولاد رسول در بغداد از نفس پاکیزه هست که ضامن شده است خدای تعالی از برای او غرفهای بهشت را

قال علي بن موسى افلا الحق لك بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك

فرمود حضرت علی ابن موسی الرضا ای دعبل آیا ملحق بکنم در اینموضع دو بیت که تمام قصیدهٔ تو بآن مرتب باشد

قال دعبل بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام وعليه الصلوة

دعبل عرض کرد بلی ای پسر رسول خدا آنوقت آنحضرت که بر او باد صلوات و سلام فرمودند

وقبر بطوس يا لها من مصيبة … توقّد في الاحشاء بالحرقات

و قبر دیگر از اولاد رسول خدا در طوس خدا است که بسیار بزرگ مصیبت او که نالهای سوزان را افروزد در احشاء و دلهای حسنیان

الى الحشر حتى يبعث الله قائماً … يفرّج عنا الهمّ والكربات

تا اینکه قائم آل محمد علیه السلام ظهور فرماید و مبعوث شود و اینهموم و کروبات را از ما بردارد ان شاء الله

فقال دعبل لمن هذا القبر في الطوس يا ابن رسول الله فقال الرضا قبري

پس دعبل عرض کرد یا ابن رسول الله این قبر که فرمودی در طوس باشد از کیست حضرت امام رضا فرمود قبر منست و منقضی نمیشود روزها و شبها تا اینکه بگردد در شهر طوس محل زیارت شیعیان و زوار من آگاه باش کسیکه زیارت نماید مرا در غربت که شهر طوس است میباشد در درجهٔ من با من در روز قیامت و همهٔ گناهان او آمرزیده شود

في اسرار الشهادة قال روى عن ابن عباس قال صلينا ذات

در اسرار الشهاده از ابن عباس روایت کرده است که گفت روزی نماز

يوم خلف رسول الله صلوة الصبح في المدينة في مسجده الآن فلما فرغ من التعقيب

صبح را در عقب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه در مسجد آنجناب که الآن هست بجا آوردیم چون آنحضرت

التفت الينا بوجهه الشريف واستند الى محرابه كانه البدر في ليلة تمامه وكماله

از تعقیب فارغ شد روی مبارکش بطرف ما گردانید و پشت بمحراب داد و مانند ماه شب چهارده

وجعل يعظنا بحديث كالماء البارد على كبد العطشان يشوقنا الى الجنة ويحذرنا

میدرخشید پس موعظه فرمود با حدیث چند که گویا آب سرد بر جگر تشنه میریزند و ما را اشتیاق به بهشت میفرمود

من النار ونحن مسرورون مغبوطون بقربه واذا قد رفع رأسه وتهلّل وجهه

از جهنم میترسانید و ما بسیار مسرور و خوشحال بودیم از مجالست با آنجناب ناگاه آنحضرت سر بالا کرد و صورت مبارکش

ازحضرت

وجواب باد

۳۴

فقط ما

فنظرنا الی الباب واذا ابا الحسنین علیهما السلام مقبلین وکف یمنی الحسن بکف یسری

شگفته کردید پس نظر نمودیم بر در مسجد دیدیم که حسنین می آیند دست راست امام حسن در دست چپ امام حسین

الحسین علیهما السلام وهما یقولان من مثلنا وقد جعل الله تعالی جدنا افضل اهل السموات

و میفرمایند کیست مثل ما و حال آنکه حق تعالی گردانیده است جد ما را بهترین اهل آسمانها و زمینها و پدر ما را

والارضین وابونا بعد خیر خلق الله وامنا خیرة اهل الجنة ~~وابونا بعد خیر خلق~~ سیدة

گردانیده است بعد از پیغمبر بهترین خلق خدا و گردانیده است مادر ما را سیده زنان

النساء العالمین وجدتنا خدیجة الکبری ام المؤمنین ونحن سیدا شباب اهل الجنة

عالمیان و گردانیده است جده ما را خدیجه کبری مادر مؤمنان و ما آقای جوانان اهل بهشت ایم

اجمعین فرادسرورنا واستبشرنا بذلک وکل منا التفت الی صاحبه بتهنیئه بالولایة

پس زیاد شد شادی ما و بشارت دادیم یکدیگر را و هر یک از ما متوجه شدیم برفیق خود و تهنیت میدادیم

والبرائة فنظرنا ثانیة نحو رسول الله وآله واذا بدموعه تجری علی خدیه فسحلها بکمه

همدیگر را بر دوستی آل محمد و بیزاری از دشمنان ایشان پس مرتبه دیگر نظر نمودیم رسولخدا و آله ناگاه دیدیم

فقلنا سبحان الله هذا وقت الفرح فکیف هذا البکاء فاردنا ان نسئله واذا به یقول

که اشکهای دیده مبارکش بر رویش جاری است و با آستین پاک میکند گفتیم سبحان الله این وقت سرور و شادیست اینگریه

یعز علی ما تلقیان بعدی یا ولدی ثم التفت الینا وقال یعز علی من بقی منکم بعدنا

از کجا است خواستیم که سؤال کنیم در آنحال پیغمبر خدا فرمود عزیز است و دشوار است بر من آنچه بشما میرسد بعد از من ای فرزندان من پس رو کرد بما فرمود عزیز است

ارکجا

ان یری ما یحل بهما وازداد بکائه وقال یعز علی کل من بعدی من شیعتی وشیعة

فرمود سخت است بر من اگر از شما باقی ماند بعد از من و بیند آنچه را که بایشان واقع میشود پس گریه آنحضرت زیاد شد فرمود سخت است بر من که بعد از من شیعه من

اهلبیتی ما یلقیان هذان واردنا ان نسئله واذا بهما قد جلسا فی حجره بعد ان دعاهما

جمیع اهلبیت من بعد از من خواهند شد از شیعیان من و از شیعیان پدر ایشان از آنچه ملاقات خواهند کرد این دو فرزندم پس ما اراده نمودیم که از آنحضرت سؤال

فاجلس الحسن علی فخذه الیمنی واجلس الحسین علی فخذه الیسری فقال وآله بابی انتما وامی

نمایم که ناگاه آنحضرت نشانید امام حسن را در ران راست او و امام حسین را در ران چپ خود و فرمود پدرم فدای شما باد و مادرم

انتما فقبل الحسن فی فمه واطال الشم بعد ذلک ثم التفت الی الحسین وقبله فی نحره و

فدای شما باد پس دهان مبارک خود را بر دهان مبارک امام حسن گذاشت و مدت طولانی میبوسید و بوئید پس متوجه شد بسوی

اطال الشم بعد ذلک فتساقطت دموعه علی خدیه فبکینا لبکائه ولا نعلم لماذا لک

امام حسین و گلوی مبارکش را در مدت طولانی میبوسید و میبوئید و گریه میکرد و اشکهای بر رخسار مبارکش جاری میگردید و ما نیز از گریه آنحضرت

واذا بالحسین تباشا ومضی الی امه باکیا فلما دخل علیها ورأته اقبلت الیه

گریستیم و سبب آنرا نمیدانستیم پس حضرت امام حسین گریه کنان نزد مادر خود رفت وقتیکه داخل شد پیش مادرش و دید او را

تمسح دموعه بکمها قائلة فداک امک ما یبکیک یا ولدی واذا به ازداد بکاء

فاطمه آمد نزد آنجناب و اشک دیده او را با آستین پاک میکرد و میگفت مادرت فدای تو باد چرا گریه میکنی ای فرزند من پس گریه او

فبکت فاطمة رحمة له وقالت یا قرة عینی وثمرة فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله

بیشتر شد و فاطمه از گریه کردن او بگریه در آمد و فرمود ای نور چشم من و ای میوه دل من چه چیز ترا بگریه در آورده خدا چشمهایت را گریان

لک

ایشان از ابیس شنیده خوار

و میگریست

والہ

لك عيناً اما تخبرني ما شانه قلبي قال خيراً فالت بحقي عليك وبحق جدك وابيك

بگو آیا مرا خبر نمیدهی اگر چه خوب ای روح روانم آن جناب گفت خیر است حضرت فاطمه فرمود بحق من بر تو و بحق جد بزرگوار

الا اخبرتني ما يبكيك فقال لها يا اماه كان جدي قد سئم من كثرة ترددي اليه

وبحق پدر بزرگوارت قسم میدهم که خبر دهی مرا که چه چیز ترا بگریه در آورده گفت ای مادر گویا جدم از من ملول شده بجهة بسیار آمد و شد من

قالت وكيف ذلك يا ولدي قال يا اماه قلت لاخي الحسن امض بنا لنزور جدنا فاتيناه خمی

بسوی او حضرت فاطمه گفت چگونه میشود این ای فرزند گرامی گفت ای مادر به برادرم حسن گفتم بیا برویم بزیارت جد بزرگوار

وهو في مسجد وابي واصحابه محدقون حوله فدعى اخي الحسن فاجلسه على فخذه اليمنى واجلسني خمی

خود پس رفتیم بحضور آن جناب و آنحضرت در مسجد بود و پدرم و اصحاب در اطراف او حلقه زده بودند پس برادرم حسن را خوانده در ران راست

على فخذه اليسرى ثم لم يرض بهذا حتى قبل اخي الحسن في فمه وشمه طويلاً ثم اتاني واعرض

خود نشانید و مرا در ران چپ پس باین هم راضی نشد تا اینکه دهان برادرم حسن را بوسید و مدت طولانی او را بوئید آنگاه متوجه من شد

عن فمي وقبلني في نحري فلو لم يكن انه قد ملني لقبلني مثل اخي شمي يا اماه فمي هل فيه شيء

و از دهان من اعراض کرد گلوی مرا بوسید اگر چنین نیست که جدم از من ملول شده هر آینه مثل برادرم مرا میبوسید ای مادر دهان مرا

يكرهه جدي فقالت فاطمة ما في فمك شيء يكرهه جدك ولا في قلبه عشر حبة خردل

بو کن آیا چیزی در دهان من هست که جدم کراهت دارد فاطمه گفت نیست در دهان تو چیزی که جدت کراهت کرده و در قلب او بقدر

من بغضك فقال اجل من اي شيء هذا الاعراض مني قالت يا ولدي اني سمعته

عشری از خردل بغض تو نیست آنحضرت گفت پس سبب این اعراض چیست جدم از من فرمود ای فرزند گرامی من شنیدم

مراراً يقول حسين مني وانا من حسين الا من اذى شعرة من حسين فقد اذاني وقد

شنیدم که فرمود حسین از من است و من از حسین هستم آگاه باشید هر کسیکه اذیت بکند یک موی از حسین که بتحقیق مرا اذیت

حملك مراراً وقال الا من احب حسيناً فقد احبني والله يا ولدي لقد كنت في المهد

کرده است او ترا بر دوش خود سوار کرده و فرمود آگاه باشید هر کسیکه دوست دارد حسین را بتحقیق مرا دوست داشته ای فرزند هر آینه

تبكي ذات يوم وهو مار على منزلي فسمعك تبكي فدخل علي فقال يا فاطمة سكتيه فان

که تو در گهواره بعضی وقت گریه میکردی روزی آنحضرت میگذشت بر منزل من پس شنید صدای گریه ترا پس داخل شد و فرمود

فان بكاءه يؤذيني وراك يوماً تبكي فقال يا فاطمة سكتيه فان الملائكة تتاذى من

ای فاطمه ساکت کن حسین را بدرستیکه گریه او مرا اذیت میکند و روزی دیگر ترا که گریه میکردی فرمود ای فاطمه ساکت کن

بكاءه ولما كنت مريضاً سأل جبرئيل ان يعوذ عليك اما تذكر يا ولدي لما تصارعتما

حسین را بدرستیکه ملائکه اذیت میکشند از گریه کردن او و وقتی تو بیمار شدی از جبرئیل درخواست نمود که تعویذ از برای تو بیاورد

بين يديه وهو يقول ايها يا حسن فقلت له يا ابتاه كيف تستنهض الكبير على الصغير فقال

آیا بخاطر نمیآوری ای فرزند روزی که تو و برادرت با یکدیگر در حضور آنحضرت کشتی گرفتید و آنحضرت فرمود ای حسن بزن حسین را

یا ولدی هلمّ خرزا

هذا جبرئيل يستنهض الحسين وانا استنهض الحسن فكيف تملك يا ولدي سرينا اليه

پس گفتم پدر بزرگوار چگونه جرأت میدهی بزرگ را بر کوچک پس فرمود این جبرئیل است جرأت میدهد حسین را و من جرأت میدهم حسن را

فاخذت بيده ودموعها تجري وهي تعثر في اذيالها حتى وصلت الى باب المسجد

پس چگونه ملال میآورد از تو ای فرزند من بیا بخدمت جدت برویم پس حضرت فاطمه دست او را گرفت و اشکهایش جاری بود و دامن چادر

قال

قال ابن عباس فانزوی کل واحد منا بناحیة من نواحی المسجد الاعلی فلما

او بزیر پایش می‌افتاد تا آنکه بر در مسجد رسید ابن عباس گفت پس هر یک از ما بناحیهٔ از ناحیه مسجد پنهان شدیم پس که حضرت امیر المؤمنین

رآهما النبی و آله تنفس الصعداء وجرت دموعه علی خدیه فضمهما فقالت له فاطمة علیها السلام

چو حضرت پیغمبر حضرت فاطمه و حضرت حسین را دید آهی سرد کشید و اشک چشمش بر رخساره مبارکش جاری گردید و با آستین مبارکش پاک می‌نمود

السلام علیک یا ابتاه یا رسول الله فقال وعلیک السلام یا فاطمة ورحمة الله وبرکاته فقالت

پس حضرت فاطمه عرض کرد السلام علیک یا ابتاه و یا رسول الله حضرت رسول خدا فرمود و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته

یا سیدی کیف تکسر خاطر ولدی الحسین اما قلت هو ریحانتی التی ارتاح بها اما قلت

حضرت فاطمه عرض کرد ای سید من چگونه شکستی خاطر فرزندم حسین را آیا نفرموده که حسین ریحانهٔ من است که از بوی خوش او لذت میبرم

الحسین زین اهل السموات والارض اما قلت اشم رائحة الجنة من الحسین قال بلی یا بنتاه فقالت

آیا نفرموده حسین زینت اهل آسمانها و زمین است آیا نفرموده که بوی بهشت را از حسین میشنوم حضرت رسول خدا فرمود آری فاطمه عرض کرد

لم ما قبلته کتقبیلک اخاه الحسن وها هو باک اسکته فلم یسکت فقال یا بنتاه هذا ابنی

چرا نبوسیدهٔ او را مانند بوسیدن برادرش حسن و اینک از اینکه گریه میکند هر چه ساکتش کنم ساکت نمیشود حضرت فرمود ای فاطمه این فرزند

اخاف علیک منه اذا اسمعته قالت فاطمة بحقک یا ابتاه لا تخفه علی فبکی وقال انا

که میترسم بر تو اگر بشنوی دور است حضرت فاطمه گفت بحق تو ای پدر بزرگوار از من مخفی مدار آنرا پس آنحضرت گریست و فرمود انا لله

لله وانا الیه راجعون یا بنتاه هذا اخبرنی جبرئیل عن الرب الجلیل ان الحسن یموت

و انا الیه راجعون این خبر را جبرئیل خبر داد مرا از جانب پروردگار که جلیل است بدرستیکه حسن از دنیا میرود

مسموماً بالسم تسمه زوجة له اسمها جعدة بنت الاشعث بن قیس فشممته بعد تقبیلی له

زهر داده شده و زهر رسیده او را زوجه او که نام وی جعده دختر اشعث پسر قیس لعنة الله علیه است پس من موضع زهر را بوسیدم

بموضع السم والحسین یموت منحوراً بالسیف الشمر لعنه الله فشممته بعد تقبیلی له بموضع نحره فبکت

و بوییدم و حسین از دنیا میرود گلو بریده شده بشمشیر شمر ابن ذی الجوشن لعنة الله پس من گلو او را بوسیدم و بوییدم پس

فاطمة وبکینا کلنا حتی ارتج المسجد بمن فیه حتی ظننا ان الجن تبکی معنا فعندها قالت فاطمة

فاطمه گریست و همه ما بگریه در آمدیم تا اینکه بر لرزه در آمد مسجد و هر آنکس که در او بود و ما چنان خیال کردیم که جنیان هم با ما گریه میکنند

بای ارض یقتل ولدی قال فی ارض تسمی کربلا قالت صف لی سبب قتله فقال

پس در این جا حضرت فاطمه عرض نمود در کدام زمین کشته میشود فرزندم فرمود در زمینی که نام او کربلا است حضرت فاطمه عرض کرد بیان فرما که سبب قتل او چه خواهد شد

مصیبته اعظم کل مصیبة اعلمی انه یدعوه اهل الکوفة فی کتبهم ورسلهم ان اقدم الینا فانت

فرمود ای فاطمه مصیبت او بزرگتر از هر مصیبتی است بدانکه اهل کوفه نامهای بسیار باو می‌نویسند و او را میخوانند که بیا بسوی ما که تو جانشین پیغمبر خدا و پسر

الخلیفة وابن الخلیفة امر من الله ورسوله فاذا اتاهم کذبوه وقتلوه عطشانا غریبا ینادی

خلیفهٔ پیغمبر خدائی چون نزد ایشان رود تکذیب نمایند و میکشند او را در حالتیکه تشنه و غریب باشد و مکرر ایشان را ندا

بهم مراراً کثیرة اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا فلا یجیبه احد فیذبح ذبح الشاة

میکند آیا یاری کننده هست که یاری کند ما را آیا پناه دهنده هست که پناه دهد ما را پس احدی او را جواب نمیدهد پس او را میکشند

ویقتلون بنیه وبنی اخیه الحسن وانصاره ثم یأخذون رؤوسهم علی العوالی ویأخذون بناته واخواته

چنانکه گوسفند را میکشند و فرزندان او و فرزندان برادرش حسن و اعوان او را و این سرهای آنها را بر نیزه ها میکنند و اسیر میکنند دختران او و خواهران او را

یا فاطمه

و فرزندان او و اولاد علی و ...

ونسائه سبایا حواسر یطاف بهن فی الامصار فصاحت فاطمة واحسیناه وا ولداه
و زنهای ایشان اسیر و پا برهنه در شهرها سیر گردانند پس حضرت فاطمه صیحه زد و فریاد برکشید و احسیناه و ولداه و وای بر خون دل
وا مهجة قلباه فبکی کل من حوله المسجد ثم قالت یا ابتاه انا اکفل النساء والایتام و جهزه
من و گریست همه آنهائیکه در مسجد بودند پس عرض کرد ای پدر من آیا من نیز میباشم که کفیل شوم زنان و یتیمان او و تجهیز
و اکفنه فقال یا فاطمة هذا یصدر من بعدی و بعدک و بعد ابیه و اخیه قالت یا ابتاه بای
و تکفین نمایم او را حضرت فرمود ای فاطمه این صادر میشود بعد از من و بعد از تو و بعد از پدر او و بعد از برادرش حضرت فاطمه عرض کرد
شهر قال شهر یسمی محرم فی العاشر منه تحرم فیه الکفرة حمل السلاح و اتی تقتل به ولدی لا انا
ای پدر آیا در کدام یک از ماهها کشته میشود فرمود در ماه محرم و در دهم آن ماه که حرام میدانند در آن ماه کافران برداشتن سلاح را و میکشند
لهم الله شفاعتی قالت من یغسله و یکفنه و یصلی علیه و من یدفنه قال لا یری من هذا شیء الا
است مر در آن ماه فرزند مرا خدا از ایشان شفاعت مرا حضرت فاطمه گفت پس کی غسل میدهد او را و کفن میکند او را و کی نماز میخواند بر او
انه یدفن بعد مدة بعد ان یبقی جسده علی الثری تصهره الشمس و راسه علی القنا فنادت
و که دفن میکند او را حضرت فرمود نمی بینم از اینها چیزی را مگر اینکه دفن میشود بعد از مدتی بعد از آنکه میماند بدن او بر روی خاک و میتابد
وا ولداه وا حسرتاه علیک یا ابا عبد الله فقال الحسین یا جداه رزئی عظیم و خطبی
بر آن آفتاب و سر مبارکش در نیزه ها باشد پس حضرت فاطمه فریاد بر آورد وا ولداه وا حسرتا بر تو ای ابو عبد الله پس حضرت امام حسین عرض کرد ای جد
جسیم فبکی و بکی الحاضرون فبینما هم کذلک و اذا بالامین جبرئیل قد نزل من السماء
بزرگوار مصیبت من بزرگ و مصیبت بزرگ است پس گریه کرد و گریست حاضران اثنا را اینجا جبرئیل نازل شد از جانب آسمان و گفت سلام

فقال السلام علیک یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک سکت
سلام بر تو باد یا محمد خداوندی که علی و اعلی است اسلام میرساند بتو میفرماید ساکت کن فاطمه را به تحقیق که بگریه
فاطمة فقد ابکت ملائکة السماء و انی ساخلق شیعة طاهرین مطهرین ینفقون اموالهم و یبذلون
در آورد ملائکه آسمانها را بدرستیکه زود باشد که من خلق نمایم شیعیان و دوستان از اولاد پاک و پاکیزه که خرج میکنند مالهای خود را
ارواحهم علی زیارته و یتخذون المجالس لنشر و ابها الاحزان و یشکون الدموع و لا یطیلون
و بذل میکنند جانهای خود را در زیارت او و مجلس ها بر پا میکنند از برای گرفتن تعزیه او و میریزند اشکهای خود را و شبها در مصیبت او
الهجوع و یتناکحون و یتزوجون المطهرات و یؤتی بکل طاهر موال له غیر قال للرجوع
بیدار گذرانند و پیوسته در اینمقام باشند و تزویج نمایند زنان پاک و پاکیزه را و بزایند هر پاکیزه را که دوست دارد حسین را و ایشان با مجاور
الی مشهده الشریف من کل مؤمن لطیف الی ان یقوم ولده صاحب الزمان لیاخذ و
قبر او باشند یا قلب ایشان مایل باشد بسوی مشهد شریف و تا وقتیکه قیام نماید فرزند او صاحب الزمان و بگیرد خون او را
بثاره و ثار کل مظلوم الی ان تقوم الساعة الا فبشر الزائرین له بعد مماته الا و من
خون هر مظلومی را تا اینکه قایم شود روز قیامت آگاه باش و بشارت ده زیارت کنندگان او را بعد از شهادت او آگاه باش هر که
زاره بعد مماته فله بکل خطوة حجة مقبولة الا و من انفق ماله درهما علی عزائه و زیارته فاجر
هر که زیارت کند او را بعد از شهادت او آگاه باش برای او است بهر قدمی ثواب حج مقبول آگاه باش هر کس خرج نماید از مال
له به الملئکة الی یوم القیمة فبانیته بکل درهم سبعون حسنة و بنی الله له قصرا فی الجنة الا
خود درهمی در تعزیه او و تجارت میکند برای او با او تا روز قیامت و میرسد بهر درهمی هفتاد ثواب و بنا میکند خدا برای او قصری در بهشت آگاه

ومن تذکر مصابه وبکی علیه حفظت الملئکة دموعه بقواریر من زجاج واتته بها یوم القیمة
بایدهر کس یاد کند مصاب او را و بگرید بر آنحضرت نگه میدارند ملائکه اشکهای او را در شیشه ها و ضبط مینمایند و میآورند برای او در روز قیامت و میگویند
وقالوا یا ولی الله خذ هذه دموعک فی الدار الدنیا علی الحسین فاذا هم بکت عین من البکا
ای دوست خدا بگیر این اشکهای تست که در دنیا بجهت امام جاری کرده هرگاه قصد نماید ترا شعله از آتش میریزند از آن اشک
فارم علیه منه فانها تفرغ خمس مائة عام فتهلل وجه النبی واله فرحا فقالت ثم تهلل وجهک
بدرستیکه آتش از تو دور میشود بانصد ساله راه پس پیغمبر شاد شد و رویش بشکفت پس فاطمه عرض کرد بجه سبب خاطر مبارکت
فرحا فاخبرها بمقالة جبرئیل فسجدت لله شکرا فقال الحسین فما جزاؤهم عندک یوم القیامة
شکفته گردید و شاد شد پس خبر داد فاطمه را از اخبار جبرئیل پس حضرت فاطمه سجده شکر بجا آورد پس حضرت امام حسین عرض کرد
یا جداه فقال یا ولدی اشفع بذنب المذنب منهم یوم القیمة عند الله عز وجل وقد اعطانی
یا جد آیا جزای ایشان در نزد تو چیست در روز قیامت حضرت فرمود ای فرزند من شفاعت میکنم گناهکاران ایشان در روز قیامت در نزد خداوند عالمیان
ذلک فنظر الیه علی وقال وانت یا اباه ما یکون جزاؤهم عندک یوم القیمة
بتحقیق که شفاعت را عطا فرموده بمن خدا پس نظر نمود بسوی امیر المؤمنین و گفت چه میشود جزای ایشان در پیش تو در روز قیامت حضرت امیر المؤمنین
فقال له علی یا ولدی لاسقی یوم العطش الاکبر الا ایاهم فقال وانت یا اخی الحسن فقال
فرمود ای فرزند من سیراب میکنم در روز عطش اکبر مگر ایشان را بعد از آن امام حسین متوجه شد بسوی برادر
الحسن وحقک یا اخی لا ادخل الجنة الا معهم فقال وانت یا اماه فقالت فاطمة
و گفت تو چه میدهی امام حسن گفت بحق تو قسم ای برادر من داخل بهشت نمیشوم مگر با ایشان امام حسین گفت یا مادر تو چه میدهی حضرت فاطمه فرمود

وعزة ربی وحق ابی وبعلی لاقفن علی باب الجنة براس مکشوف ودمع ذروف لا
بعزت پروردگار قسم و بحق پدر و شوهرم که بر در بهشت میایستم با سر گشاده و اشک ریزان و نمیخواهم از پروردگار خود مگر ایشان را پس زمانیکه
لا اطلب من ربی سواهم فاذا دخلوا الجنة دخلت معهم فقال الحسین وانا یا جداه
ایشان داخل شدند بهشت من هم با ایشان داخل میشوم پس آنجناب گفت من ای جد بزرگوار بحق تو تا اینکه ایشان
وحق ربی وحقک ان لم یدخلوا الجنة بین یدی لم ادخل قبلهم واطلب عن ربی ان
در پیش من داخل بهشت نشوند من پیش از ایشان داخل نمیشوم و درخواست میکنم از پروردگار خود اینکه قصرهای ایشان را برابر قصر من
یجعل قصورهم مجاورة لقصری یوم القیمة «فی الریاض المصائب روی ان النبی
گرداند در روز قیامت انشاء الله صاحب کتاب ریاض المصائب و دمعة ساکبه روایت کرده اند که روزی
کان ذات یوم جالسا وحوله علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فقال لهم یا اهل
پیغمبر خدا نشسته بود حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین در دور آنحضرت نشسته بودند بآنجناب
بیتی کیف لکم اذا کنتم صرعی وقبورکم شتی فقال له الحسین یا جدی نموت موتا او نقتل
بر ایشان فرمود که حال شما چگونه میشود که بعضی کشته میشوید و قبرهای شما متفرق میشود حضرت حسین عرض کرد ای جد بزرگوار آیا بحال خود میمیریم
قتلا قال یا بنی تقتل انت ظلما وعدوانا ویقتل اخوک الحسن ظلما وعدوانا وتشرد ذرا
یا اینکه ما را میکشند فرمود ای فرزند من تو کشته میشوی از روی ظلم و عداوت و برادرت حسن کشته میشود از روی ظلم و عداوت و پراکنده میشوند
ریکم فی الارض شرقا وغربا وقال الحسین ومن یقتلنا یا جداه قال یقتلکم اشرار
اولاد شما در شرق و غرب زمین حضرت امام حسین عرض کرد ای جد بزرگوار کدام قوم میکشند ما را آنجناب فرمود شهید میکنند شما را شریرترین

الناس قال فهل یزورنا بعد قتلنا احد من امتک قال نعم طایفة من امتی

یزورن قبورکم ویبکون علیکم ویندبون وینوحون حزناً علی مصائبکم یریدون بذلک

بری وصلتی فاذا کان یوم القیمة جئتهم الی الموقف فاخذ باعضادهم فاخلصهم من

اهوال یوم القیمة وشدایدها «فی البحار» وفی الریاض المصایب منسوباً لابن ا

الطریح باسناده عن ابی جعفر الباقر قال خلق الله تعالی کربلاء قبل ان یخلق الله الکعبة با

(ترجمه سطر اول) پس گفت آیا بعد از شهادت کسی ما را زیارت میکند از امت تو فرمود بلی جماعتی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را

(سطر دوم) وگریه میکنند بجهت شما وندبه ونوحه میکنند از روی محزونی در مصیبات شما واراده میکنند از اینها نیکی واحسان مرا وقتیکه روز

(سوم) قیامت میرسد بعرصهٔ محشر میآیم نزد ایشان واز بازوهای ایشان میگیرم وایشان را از ترسهای روز قیامت وشدتها خلاص

(چهارم) میکنم نمت در کتاب بحار وکتاب ریاض المصایب از ابن طریح باسناد معتبره از حضرت امام محمد باقر

روایت کرده است که فرمود خلق کرد خداتعالی زمین کربلا را پیش از آنکه خلق کند کعبه را به بیست چهار هزار سال وبعد از

باربعة وعشرین الف عام ثم قدسها وبارک فیها فمازالت ارض کربلاء مقدسة

گردانید آنرا وبرکت فرستاد بر آن وپیوسته همچنین بود مقدس ومبارک پیش از آنکه خلایق را

مبارکة طاهرة قبل ان یخلق الله الخلق وقبل ان یکون الله الکون ولم تزل کذلک

خلق نماید وپیش از آنکه ایجاد نماید مخلوقات را وهمیشه چنین خواهد بود تا اینکه

حتی جعلها الله عز وجل افضل ارض فی الجنة وافضل منزل ومسکن یسکن الله اولیائه

بگرداند خداتعالی آنرا بهترین زمینها بهشت وبهترین منزل ومسکنی که ساکن گرداند خدا دوستان خود را

فی الجنة وهی اعلا وارفع مساکن الجنة وانها اذا زلزل الارض وسیرها رفعت کما تر

در بهشت وزمین کربلا بلندترین وبالاترین منازل بهشت است وچون حقتعالی زمین را بلرزاند وبرد بالا برند کربلا را با خاکش

زبتها نورانیة صافیة فجعلت اول روضة من ریاض الجنة وافضل مسکن فی الجنة لا یسکنها

چنانچه هست نورانی وصاف وپس بگردانند اول باغی از باغهای بهشت وبهترین مسکن ومأوائی در بهشت که در آن ساکن نشوند

الا النبیون والمرسلون واولو العزم من الرسل وانها لتزهر بین ریاض الجنة کما یزهرا

مگر پیغمبران ومرسلان واولو العزم از پیغمبران که آن روشنی دهد در باغهای بهشت چنانچه ستاره دری ستارهٔ

الکوکب الدری لاهل الارض یغشی نورها ابصار اهل الجنة وهی تنادی انا الارض المقدسة

روشن در میان سایر ستارهای از برای اهل زمین روشنی دهد ونورش خیره میکند دیدهای اهل بهشت را وندا

والطینة المبارکة التی تضمنت جسد سید الشهداء وسید شباب اهل الجنة ابی عبد الله الحسین ع

میکند منم آن زمین مقدس وطینت مبارکی که در بر داشتم بدن بهترین شهیدان وبهترین جوانان اهل بهشت حضرت ابی

وروی ان الله تعالی لما خلق ارض الکعبة افتخرت وابتهجت وقالت من مثلی

عبد الله الحسین را وبسند دیگر روایت کرده که چون خلق کرد خدا زمین کعبه را فخر کرد زمین کعبه ومسرور شد وگفت که کیست مثل من وحال آنکه

وقد بنی الله البیت علی ظهری ویاتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله و

خانهٔ خدا بر پشت من ساخته شده است ومیآیند مردم از اطراف عالم بسوی من وحق تعالی مرا حرم وما من خود گردانیده است

آمنه فاوحی الله الیها یا ارض الکعبة کفی وقری فوعزتی وجلالی لیس ما فضلت به

حقتعالی با وحی فرمود که ای زمین کعبه ساکت شو وقرار گیر بعزت وجلال خودم قسم که فضیلت تو در جنب فضیلت زمین

فیما اعطیت ارض کربلا الا بمنزلة الابرة التی اغمست فی البحر ولولا تربة کربلا ما فضلتک

کربلا نیست مگر بمنزلهٔ سوزنی که در دریا افتد وفرو برند در جنب دریا واگر تربت کربلا نمی‌بود برتری

واولاما تضمنته ارض کربلاء ما خلقتک ولا خلقت البیت الذی افتخرت به فقری
واگر آنچیکه کربلا متحمل دفن او شده است نبود ترا خلق نمیکردم ونه آنخانه را که بآن فخر میکنی پس قرار گیر و متواضع و
واستقری وکونی متواضعة ذلیلة مهینة غیر مستنکف ولا مستکبرة علی ارض کربلاء والا سخت
ذلیل باش زیرا که کربلا و استنکاف و تجبر مکن بر کربلا والا غضب میکنم بر تو ومیاندازم ترا در آتش جهنم و هم
بک وهویت بک فی نار جهنم کل ذلک تعظیما واجلالا للحسین ع فی ریاض
اینها بجهة احترام و تعظیم حضرت امام حسین است علیه السلام در کتاب ریاض المصائب
المصائب منسوبا الی فضایل الشیعة للصدوق القمی عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا
منسوب بکتاب فضایل الشیعه از شیخ صدوق قمی از ابو سعید خدری روایت است که میگوید در خدمت حضرت رسول خدا
مع رسول الله ص اذ اقبل الیه رجل فقال یا رسول الله اخبرنی عن قول الله تعالی لابلیس
نشسته بودیم ناگاه مردی داخل شد عرض کرد یا رسول الله خبر ده از قول خدا تعالی بشیطان که فرمود تکبر کردی تو از
استکبرت ام کنت من العالین فمن هم یا رسول الله الذین هم اعلی من الملائکة
عالیان کیستند یا رسول الله آنجماعتیکه بالاترند از ملائکه پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
فقال رسول الله ص انا وعلی وفاطمة والحسن والحسین کنا فی سرادق العرش نسبح الله
ایشان منم وعلی و فاطمه وحسن وحسین میباشند ما بودیم در سرادقات عرش و تسبیح خدا را میکردیم
وتسبح الملائکة بتسبیحنا قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فلما خلق الله آدم امر الملائکة ان یسجدوا
و تسبیح میکردند ملائکه بتسبیح کردن ما پیش از آنکه خلق کند آدم را خدا دو هزار سال پس زمانیکه خلق نمود آدم را امر فرمود ملائکه را بسجده

له ولم یأمرنا بالسجود فسجد الملائکة کلهم الا ابلیس فانه ابی ان یسجد فقال الله تعالی یا
کنند برای او و ما را امر نفرمود بسجده آدم پس سجده کردند ملائکه همگی مگر شیطان پس امتناع کرد از سجده آدم خدای تعالی فرمود آیا تکبر
استکبرت ام کنت من العالین ای من هؤلاء الخمسة المکتوب اسماؤهم فی سرادق العرش
کردی یا بودی تو از عالیان یعنی از این پنج نفر که نوشته شده است نامهای ایشان در سرادق عرش پس آنحضرت فرمود
فنحن باب الله الذی یؤتی منه بنا یهتدی المهتدون فمن احبنا احبه الله واسکنه جنته ومن
مائیم آن دریکه منسوب است بخدا که با ما بسوی خدا توان رفت و با ما هدایت میابند هدایت یافتگان هر کس ما را دوست دارد خدا
ابغضنا ابغضه الله واسکنه ناره ولا یحبنا الا من طاب مولده ع فی ریاض المصائب
او را دوست میدارد و در بهشت ساکن میکند و هر کس ما را دشمن دارد خدا او را دشمن میدارد و در آتش داخل میکند و دوست نمیدارد ما را مگر کسیکه پاک
لابن طریحی حکی ان امرأة ذات فحش کانت معهودة فی المدینة ولها جار وکان
باشد زادن او از مادر خود در کتاب ریاض المصائب از ابن طریحی حکایت شده که زنی فاحشه مشهوره در مدینه بود و همسایه داشت که مواظب
مواظبا علی ماتم الحسین ع وکان عنده ذات یوم رجال ینشدون ویبکون علی الحسین
بود در ماتمداری حضرت امام حسین ع روزی جمعی از مردان در خانه او مشغول تعزیه داری بودند و مرثیه خواندند و گریستند پس
فامرلهم باصطناع طعام فدخلت الامرأة الفاحشة تریدنارا واذا بالنار قد انطفت
امر نمود که برای ایشان طعامی مهیا نمایند پس همان زن فاحشه بجهة اخذ آتش داخل خانه همسایه شد دید که آتش خاموش شده
من غفلتهم عنها فما جلتها تلک الفاحشة بالنفخ ساعة طویلة حتی انتفخت یداها ودرفت
بسبب غفلت اهل خانه پس زن فاحشه ساعت طویلی بر آن آتش دمید تا دو دست او آزرده شد و اشک از دیده

عینا ها فلما انقدت اخذت منها وصنعت لقضاء مآربها فلما صار الظهر وکان
او جاری کردید چون آتش روشن کرد دید قدری از آن آتش برداشت و مراجعت نمود چون وقت ظهر رسید و آن زمان
وکان الوقت قیظا فرقدت وکان لها عادة بالقیلولة ساعة ترقد واذا تری طیفا
تابستان بود و آن زن را عادت قیلوله بود ساعتی بخواب رفت در عالم رؤیا دید که قیامت برپا شده است
کان القیمة قد قامت واذا ابزبانیة جهنم یسحبونها بسلاسل من نار وهم یقولون یا زانیة
و جهنم زبانیه میکشند و مالکان دوزخ او را بزنجیرهای آتش بسوی جهنم میکشند و با و میگویند ای زانیه حقتعالی غضب
غضب الله علیک وامرنا ان نلقیک فی نار جهنم فهی تستغیث فلا تغاث وتستجیر فلا تجار
کرده است بر تو و امر نموده است که ترا بقعر جهنم اندازیم پس آن زن هر چند طلب اغاثه میکند کسی بفریاد او نمیرسد
قالت والله لقد صرت علی شفیر جهنم واذا ابرجل اقبل یصیح بهم خلوها لا یا ابن رسول الله
و طلب پناه دهنده میکند کسی او را پناه نمیدهد آن زن گوید بخدا سوگند چون بکنار جهنم رسیدم مردی را دیدم که آمد و صیحه بر ایشان
وما سببه قال نعم انها دخلت علی قوم یعملون وقدا واوقدت لهم نارا یعملون بها
جهنم رد که و اگذارید او را ایشان گفتند یا ابن رسول الله بچه سبب او را واگذاریم آنحضرت فرمودند این امر وارد شد بر قومی که تهیه
طعاما فقالوا کرامة لک یا ابن الشافع والساقی قالت فقلت من انت الذی من الله
طعام میکردند و این آتش ایشان خاموش شده بود این زن آتش ایشان را روشن کرد ایشان گفتند ما تبعیت میکنیم کرامة ترا ای پسر شفاعت کننده و پسر ساقی
علی بک قال انا الحسین ابن علی فانتبهت وانا مذهولة وعرفت المجلس قبل ان
کوثر غرض آن زن با آن شخص که تو کیستی که خداوند منت گذارد بر من بسبب تو آنحضرت فرمود من حسین ابن علی هستم پس از خواب بیدار شدم و رفتم بسوی مجلس تعزیه
آنچه پیش از

یتفرقوا فحکیت لهم فتجددوا قیام البکاء والعویل وبنت علی ایدیهم من فعل القبیح
متفرق شوند و خواب خود را با ایشان نقل کردم و تعجب نمودند و صدای گریه و فغان بلند کردند و توبه نمودند اهل مجلس از عمل قبیح
فی البحار حکی عن السید علی الحسینی ره قال کنت مجاورا فی مشهد مولای علی ابن موسی الرضا
در کتاب بحار از بعضی ثقات خویش از سید علی حسینی رحمة الله علیه روایت کرده که گفت من مجاور در مولای خود حضرت علی ابن موسی الرضا
مع جماعة من المؤمنین فلما کان الیوم العاشر من شهر عاشوراء ابتدأ رجل من اصحابنا
و جماعتی از مؤمنین با من بودند وقتیکه روز عاشورا از ماه محرم رسید مردی از اصحاب ما کتاب مقتل حضرت
یقرأ مقتل الحسین فوردت روایة عن الباقر انه قال من ذرفت عیناه علی مصاب
امام حسین علیه السلم را میخواند چون باین روایت رسید که حضرت باقر علیه السلم فرمودند که هر که از دیده او در مصیبت حضرت
الحسین ولو مثل جناح البعوضة غفر الله ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر وکان فی المجلس معنا
حسین بقدر بال پشه آب بیرون آید حقتعالی گناهان او را می بخشد اگر چه بقدر کف دریا باشد در انجلس مرد جاهلی که مدعی علم
رجل جاهل مرکب یدعی العلم ولا یعرفه فقال لیس هذا بصحیح والعقل لا یعتقده وکثر البحث بیننا
بود حاضر بود و بعقل ناقص خود اعتقاد تمام داشت گفت این حدیث نباید صحیح باشد و عقل آنطلب را در نمیکند با او مباحثه
وافترقنا من هذا المجلس وهو مصر علی العناد فی تکذیب الحدیث فنام ذالک الرجل تلک
بسیار کردیم لیکن از ضلالت خود بر نگشت و بر حرف خود ثابت ماند و از مجلس بیرون شدیم آن مرد در عناد خود اصرار داشت و حدیث را تکذیب میکرد پس آن مرد
اللیلة فرای فی منامه کان القیمة قامت وحشر الناس فی صعید صفصف لا تری فیها عوجا
همان شب خوابید و در خواب دید که قیامت برپا شده است و همه مردم را در صحرای جمع کرده اند که هرگز در آن صحرا دیده نمیشود پستی و بلندی

ولا امشاً وقد نصبت المیزان وامتدّ الصراط ووضع الحساب ونشرت الکتاب وا
و نپستی و ترازو های اعمال را آویخته اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای عمر را گشوده اند و آتش جهنم را افروخته اند
اسعرت النیران و زخرفت الجنان واشتدّ الحرّ علیه واذا هو قد عطش عطشاً شدیداً وبقی
و قصرهای بهشت را جلوه در آورده اند و حرارت شدت کرده در آن وقت تشنگی عظیم بر وی غالب شده و هر قدر
یطلب الماء فلا یجده فالتفت یمیناً وشمالاً فاذا هو بحوض عظیم الطول والعرض قال فقلت
طلب آب کرد نیافت و چون بجانب چپ و راست نگاه کرد حوض کوثر را مشاهده نمود بسیار پهن و طولانی آمد و گوید در نزد خود
فی نفسی هذا هو الکوثر فاذا فیه ماء ابرد من الثلج واحلی من العذب واذا عند الحوض رجلان
گفتم که این حوض کوثر است و آبش از برف سردتر است و شیرین و گوارا است و دیدم در نزد حوض کوثر دو مرد و یک زن
وامرأة انوارهم تشرق علی الخلایق وهم مع ذلک لبسهم السواد وهم مع ذلک باکون
ایستاده اند و نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده است و جامه های سیاه در بر دارند و محزون و گریان
محزونون فقلت من هؤلاء فقیل لی هذا محمد المصطفی وهذا الامام علی المرتضی وهذا الطاهرة فاطمة
از مهو پرسیدم که اینها کیستند بمن گفت یکی حضرت محمد المصطفی و دیگر حضرت علی المرتضی و آن زن حضرت فاطمه
الزهراء فقلت مالی اراهم لابسین السواد وباکین محزونین فقیل لی الیس هذا یوم عاشوراء
زهرا است گفتم چرا سیاه پوشیده اند و محزون و گریانند گفت مگر نمیدانی که امروز عاشورا است و روز شهادت
یوم قتل الحسین فهم محزونون لاجل ذلک فدنوت الی سیدة النساء فاطمة قلت
شهید کربلاست و بدین سبب محزون و گریانند پس نزدیک حضرت فاطمه زهرا رفتم و گفتم

لها یا بنت رسول الله انی عطشان فنظرت الیّ شزراً وقالت لی انت الذی
ای دختر پیغمبر خدا من تشنه ام آنحضرت از روی غضب بمن نظر کرد و فرمود تو نیستی که انکار میکردی فضیلت گریه
تنکر فضل البکاء علی مصاب ولدی الحسین ومهجة قلبی وقرة عینی الشهید المقتول ظلماً وعدواناً
کردن بر مصیبت فرزند پسندیده من و میوه دل من و نور دیده من حسین شهید مظلوم را که لعنت کند خدای تعالی
لعن الله قاتلیه وظالمیه ومانعیه من شرب الماء قال الرجل فانتبهت من نومی فزعاً مرعوباً
شهید کننده و ظلم کننده و مانع شونده او را از خوردن آب مرد گوید از وحشت از خواب بیدار شدم
واستغفرت الله کثیراً وندمت علی ما کان منی واتیت الی اصحابی الذین کنت معهم وخبرتهم
و استغفار کردم و پشیمان گردیدم از آنچه در آن بودم و آمدم بسوی اصحاب که با ایشان بودیم و خبر دادم ایشان را
هراسان و خوفناک و از گفته خود نادم
بروءیای وتبت الی الله من نحر فضلهم
از خوابی که دیدیم و الحال توبه میکنم بسوی خدا ... انکار آنان فضیلت
فی الریاض المصایب عن الصادق قال
در کتاب ریاض المصائب از حضرت امام جعفر صادق روایت
ان اکمل المؤمنین احسنهم خلقاً واکثرهم رقتاً علینا اهل البیت واشدهم حباً لنا واکثرهم حزناً
کرده آنحضرت فرمود بدرستیکه کاملترین مؤمنان آنهایند خلق ایشان نیکو باشد و از همه بیشتر بر ما اهلبیت رقت کنند و بیشتر ما را دوست داشته باشند و بیشتر ایشان
علینا واکثرهم مودة لنا
بر ما اندوه و محزون ... بسیار دوستی با ایشان بر ما زیاد تر باشد
بسم الله الرحمن الرحیم
نقلت عن کتاب مناقب فضیل
بن شاذان علیه الرحمة قال حدثنا سلیمان بن مهران قال حدثنا جابر بن مجاهد قال حدثنا
عبد الله ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لما عرج بی الی السماء رأیت علی
باب الجنة مکتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله والحسن والحسین علیهما السلام

سبطا رسول اللہ و فاطمۃ الزہراء صفوۃ اللہ و علی ناکرہم و باغضہم لعنۃ اللہ تعالیٰ ثم ان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ کان جالسًا ذات یوم و عندہ الامام علی ابن ابیطالب علیہ السلام اذ دخل
حسین ابن علی علیہما السلام فاخذہ النبیؐ و اجلسہ فی حجرہ و قبل بین عینیہ و قبل شفتیہ و
کان للحسین علیہ السلام ست سنین فقال علی علیہ السلام یا رسول اللہ اتحب ولدی الحسینؑ
قال النبیؐ و آلہ و کیف لا احبہ و ہو عضو من اعضائی فقال علی علیہ السلام یا رسول اللہ
ایما احب الیک انا ام حسینؑ فقال الحسینؑ یا ابہ من کان اعلی شرفًا کان احب
الی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و اقرب الیہ منزلۃً قال علی علیہ السلام تفاخرنی یا حسینؑ
قال نعم ان شئت فقال لہ الامام علی علیہ السلام یا حسین انا امیر المومنین انا لسان (یا اَبَا)
الصادقین انا وزیر المصطفیٰ انا خازن علم اللہ و مختارہ من خلقہ انا قائد السابقین
الی الجنۃ انا قاضی الدین عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ انا الذی عمہ سید الشہدا
فی الجنۃ انا الذی اخوہ جعفر طیار فی الجنۃ عند الملائکۃ انا قاضی الرسولؐ انا آخذ بہ
بالیمین انا حامل سورۃ التنزیل الی اہل مکۃ بامر اللہ تعالیٰ انا الذی اختارنی اللہ
تعالیٰ من خلقہ انا حبل اللہ المتین الذی امر اللہ تعالیٰ خلقہ ان یعتصموا بہ قولہ تعالیٰ و اعتصموا
بحبل اللہ جمیعًا انا نجم اللہ الزاہر انا الذی تزورہ ملائکۃ السماء و السموات انا لسان
اللہ الناطق انا حجۃ اللہ تعالیٰ علی خلقہ انا ید اللہ القوی انا وجہ اللہ تعالیٰ فی السموات
انا جنب اللہ الظاہر انا الذی قال اللہ تعالیٰ و سبحانہ فی حقی عباد مکرمون لا یسبقون

بالقول و ہم بامرہ یعملون انا عروۃ الوثقی التی لا انفصام لہا و اللہ سمیع علیم انا باب الیقین
الذی یؤتی منہ انا علم اللہ علی الصراط انا بیت اللہ الذی من دخلہ کان آمنًا فمن
تمسک بولایتی و محبتی امن من النار انا قاتل الناکثین و المارقین انا قاتل الکافرین انا
ابو الیتامیٰ انا کہف الارامل انا عم یتساءلون عن ولایتی یوم القیمۃ و قولہ تعالیٰ ثم لتسئلن
یومئذٍ عن النعیم انا نعمۃ اللہ تعالیٰ الذی انعم اللہ بہا علی جمیع خلقہ انا الذی قال اللہ تعالیٰ
فی و فی حقی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینًا فمن احبنی
کان مومنًا مسلمًا کامل الدین انا الذی قال اللہ تبارک و تعالیٰ فی و فی عدوی و (انا الذی بی اہتدیتم)
قفوہم انہم مسئولون ای عن ولایتی یوم القیامۃ انا النبأ العظیم انا الذی اکمل اللہ تعالیٰ
بی الدین یوم غدیر خم و خیبر انا الذی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فی من کنت مولاہ
فعلی مولاہ انا صلوۃ المومن انا حی علی الصلوٰۃ انا حی علی الفلاح انا حی علی خیر العمل
انا الذی نزل علی اعدائی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس لہ دافع بمعنی من انکر ولایتی
و ہو نعمان ابن حارث الیہودی لعنہ اللہ تعالیٰ انا داعی الانام الی الحوض فہل داعی المومنین (النعمان ابن الحارث)
الی الحوض غیری انا ابو الائمۃ الطاہرین من ولدی انا میزان القسط لیوم القیمۃ انا یعسوب
الدین انا قائد المومنین الی الخیرات و الغفران الی ربی انا الذی اصحابی یوم القیامۃ
من اولیائی المبرؤن من اعدائی و عند الموت لا یخافون و لا یحزنون و فی قبورہم لا
یعذبون و ہم الشہداء و الصدیقون و عند ربہم یفرحون انا الذی شیعتی متوثقون ان یوادو

من جاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم. انا الذی شیعتی یدخلون الجنة بغیر حساب انا الذی عندی دیوان الشیعة باسماعهم انا عون المؤمنین وشفیع لهم عند رب العالمین انا الضارب بالسیفین انا الطاعن بالرمحین انا قاتل الکافرین یوم بدر وحنین انا مردی الکماة یوم احد انا ضارب بن عبدود لعنه الله تعالی یوم الاحزاب انا قاتل العنترة ومرحب انا قاتل فرسان خیبر انا الذی قال فی الامین جبرئیل لاسیف الا ذوالفقار ولافتی الا علی انا صاحب فتح مکه انا کاسر اللات والعزی انا الهادم لهبل الاعلی ومناة الثالثة الاخری انا علوت علی کتف النبی و آله وکسرت الاصنام انا الذی کسرت یغوث ویعوق ونسرا علیهم اللعنة الله تعالی انا الذی قاتلت الکافرین فی سبیل الله انا الذی تصدق بالخاتم انا الذی نام علی فراش النبی وآله وفدیته من المشرکین انا الذی تخاف الجن من بأسی انا الذی یعبد الله انا ترجمان الله انا خازن علم الله انا عالم در رسول الله انا قاتل یوم الجمل والصفین بعد رسول الله انا قسیم الجنة والنار فعند ما سکت علی علیه السلام فقال النبی وآله اسمعت یا اباعبدالله ما قاله ابوک وهو عشر عشیر معشار ما قاله من فضائله ومن الف الف فضیلة هو فوق ذلک اعلی فقال الحسین الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنون وعلی جمیع المخلوقین وخص جدنا بالتاویل والتنزیل والصدق ومناجات الامین جبرئیل وجعلنا خیار من اصطفاء الجلیل ورفعنا علی الخلق اجمعین ثم قال الحسین اما ما ذکرت یا امیرالمومنین فانت فیه صادق امین وقال النبی وآله اذکر انت یا

المؤمنین

ولدی فضائلک فقال الحسین یا ابت انا الحسین بن علی بن ابیطالب وامی فاطمة الزهرا سیدة نساء العالمین وجدی محمد المصطفی سید بنی آدم اجمعین لاریب فیه امی افضل من امک عندالله وعند الناس اجمعین وجدی خیر من جدک وافضل عندالله وعند الناس اجمعین وابی خیر من ابیک وافضل عندالله وعند الخلق اجمعین وانا فی المهد ناغانی جبرئیل وتلقانی اسرافیل یا علی انت عندالله افضل منی وانا افخر منک بالاباء والامهات والاجداد قال ثم ان الحسین اعتنق اباه علیه السلام ویقبله واقبل علی یقبل ولده الحسین بن علی بن ابیطالب وهو یقول زادک الله شرفا وفخرا وعلما وحلما ولعن الله تعالی ظالمیک یا اباعبدالله ثم رجع الحسین الی النبی صلی الله علیه وآله وهذا ما وجدناه مکتوبا علی التمام والکمال ونستغفر الله من الزیادة والنقصان ونعوذ بالله من سخط الرحمن تمت الحدیث

ترجمهٔ

الا ای نیوشندهٔ هوشیار حدیثی ترا گویمت گوش دار
چنین گفت آن شیخ قدسی مآب ابوالفضل شاذان رضوان ایاب
که روزی علی با رسول کریم در از غیر بنشسته با هم ندیم
گزیده دو شهباز عرش آشیان بجنت سرای رسالت مکان
دو عنقای زیبای اوج جلال بکاخ رسالت بهم داده بال

زنغمات قدسی رب الوجود — به الحان خوش با هم اندر سرود
که ناگاه ریحانهٔ مصطفی — حسین علی جان خیر النسا
درخشید چون مهر تابان ز در — بتا با پدر بر حجر خیر البشر
ز دیدار روی شه بشکفید — بمهرش چو جان در بر خود کشید
زدی بوسه گه چشم و گاهی لبش — مکیدی گه از نیکون غبغبش
در آنوقت شهزاده شش ساله بود — ولی قلب چرخ کهن ساله بود
علی گفت السید العالمین — نبی دوست میدار آیا حسین
نبی گفت السید اوصیاء — چه سان دوست نبود حسینم مرا
حسینم مرا پارهٔ از تن است — سرور دل و زینت دامن است
حسین است ریحان خندان من — حسین است مرجان غلطان من
حسینم مرا نخلهٔ نامی است — حسینم مرا اصلهٔ باقی است
سلیل من از صلب او اندر است — نخیل من از شاخ او مثمر است
حسین است دیباچه ابتلاء — حسین است موصوفهٔ کاف و هاء
حسین است لب تشنهٔ کربلا — حسین است مقتول تیغ جفاء
حسین است کز فرط سوز عطش — نمودار گردد دخان از لبش
حسین است کاندر سر نیزه ها — تلاوت نماید کلام خدا

فقد دست سقایش از نهر آب — شود زلف دامادش از خون خضاب
در آغوش وی جان دهد اصغرش — شود پاره پاره تن اکبرش
صغیران او جان دهد از عطش — کبیران او جلدشان سکمش
بیغما رود جمله اموال او — مقید شوند عترت و آل او
علی باز گفت ای رسول کریم — من و او کدامین گرامی تریم
در اینحال شهزاده لب باز کرد — چو بلبل ز شاخ گل آواز کرد
حسین گفت اندر جواب پدر — که ای خاکپایت مرا تاج سر
هر آنکس که باشد شریف النسب — بود در بر جد من او احب
هر آنکو نسبت به او اقرب است — حبیب خدا را هم او احب است
بگفتا شهنشاه گردون وقار — حسنیا ابن میکنی افتخار
بگفتا بلی ایشه ذو الکرم — ترا گر بود میل من مایلم*
ز گفتار شهزاده شیر ودود — به بغداد فخریه لب بر گشود
بگفتا منم مؤمنان را امیر — منم خاتم انبیا را وزیر
منم زمرهٔ صادقان را لسان — صداقت ز من نشر شد در جهان
منم خازن علم پروردگار — مرا کرده ایزد ز خلق اختیار
منم سابقان را بجنت دلیل — منم قاضی دین خیر سلیل*

عموی من آنشیر غران بود — که سالار خیل شهیدان بود
برادر مرا در جهان جعفر است — که در خلد با قدسیان طایر است
منم قاضی سید المرسلین — منم بهر او آخذ بالیمین
منم آنکه با امر خلاق فرد — به بطحائیان سوره ابلاغ کرد
منم خیر خلق خداوندکار — منم آنکه بگزیده اش کردگار
منم حبل محکم که دادار فرد — بحبل اعتصام مرا امر کرد
منم حق را حجت زاهره — منم خلق را حجت باهره
منم آنکه قدوسیان سماء — زیارت کنندم صباح و مساء
در افلاک وجه الله فائقم — بمردم لسان الله ناطقم
خداوند را جنب ظاهر منم — بمردم ید الله قاهر منم
خدا را منم اکرم عباد — که سبقت بقولش زمین سر نداد
منم عامل امر رب العباد — زمن یافت امر خدا انتظام *
من آن عروة الوثقی ام بس درست — که هر کز فصامی باو ره نجست
منم در صراط آنمبارک لوا — که افرازدش ایزد کبریا
منم باب مفتوح پروردگار — که از وی توان یافتن کردگار
خدا را منم خانهٔ محترم — که ایمن شود داخلش از نقم

الأنام مر

هر آنکو بحبلم کند اعتصام — مر او را نباشد بدوزخ مقام
منم قاتل ناکثین جمل — منم حارب قاسطین دغل
منم نادم بیخ اهل شقاق — منم هازم جیش کفر و نفاق
ندیم یتیمان غم دیده را — کفیلم زنان ستم دیده را
زحب من است آنکه روز قیام — پرستندش از جمله خاص و عام
من آن نعمت اعظم از خدا — که انعام فرموده مر خلق را
منم نعمتی کایزد ذو الجلال — کند در صف محشر از وی سؤال
منم آنکه در حق من آشکار — بقرآن بیاورده پروردگار
همین روز اکمیل شد دینتان — همین روز محکم شد ایمانتان
همین روز نعمت شد اتمام تان — شدم راضی از دین و اسلامتان
منم نعمت تامه بر مؤمنین — منم آنکه کامل بوی گشت دین
منم پیشوای طریق هدی — هدایت ز من یافتند اصفیا
ز من دین اسلام کامل شود — ز من قرب معبود حاصل شود
عدوی من است آنکه روز شمار — رسد حکم تفتیش از کردگار
منم آن نباء خوانده حقش عظیم — نخواندی مگر در کتاب کریم
ولای من است آنکه روز قیام — سؤالش کند ایزد لا ینام

آیین تان

منم آنکه فرمود یوم الغدیر	بمردم رسول بشیر و نذیر
هرآنکس که او را محمد ولی است	بلا فرق بر وی ولی اش علی است
بمؤمن صلوٰة و عبادت منم	بلون اذان و اقامت منم
منم آن صلوٰة و فلاح و عمل	که بر مردم امرش شده العجل
بدانسان که فرموده حق در کتاب	که بنمود سائل سؤال از عذاب
منم آنکه بر منکرم از شتاب	بدرخواست خود واقع آمد عذاب
ثمین دُر درج خلافت منم	مهین مهر برج ولایت منم
زجاج هدایت ز من روشن است	تمامی ائمه ز نسل من است
منم روز محشر منادی بحوض	بجز من کشتی نبنشاد بحوض
منم در صف حشر میزان قسط	مسلم بمن گشته فرمان قسط
بدین پیمبر منم پاسبان	به نیکی منم قاید مؤمنان
منم آنکه اصحاب کُن از صفا	بمحشر مخاطب شوند اولیاء
دم موت آسوده اند از حزن	عدو بیند از جان باعدای من
معذب نباشند در قبرشان	منعم شوند از نعیم جنان
شهیدند و صدیق و پاکی نهاد	ز نعماء قرب خدایند شاد
نباشند احباب من بدپسند	اگرچه پسر یا پدرشان شوند

مودت نورزند با آن جهول	که دشمن بود با خدا و رسول
منم آنکه احباب من بی حساب	شوند از نعیم جنان کامیاب
منم آنکه نام محبان من	شفیع لهم عند رب الجلیل
منم شیعیان را معین و کفیل	همه ثبت باشد بدیوان من
منم ناصر و یاور مؤمنان	منم شافع زمرهٔ عاصیان
منم آنکه ضارب بتیغین شد	منم آنکه طاعن برمحین شد
منم آنکه در جنگ بدر و حنین	همی راند کفار را با سنین
منم صف شکن در غزای احد	منم قاتل عمرو بن عبدود
منم قاتل مرحب و عنتره	منم شیر مرد افکن خیبره
منم آنکه جبریل خواند از سما	بشأن من الا علی لا فتی
منم آنکه او مکه را فتح کرد	ز بام حرم لات و عزی فکند
منم آنکه گشتم نبی را غیاث	مکسر منم بر بنات الثلاث
من آن هادم هبل اعلی استم	من آنکه سر لات و عزی استم
منم آنکه دوشش نبی زد قدم	فرو ریخت اصنام را از حرم
منم آنکه جاهد براه خدا	که کندم ز بن بیخ کفار را
منم آنکه کردم فدا لیل غار	تن خویش را بر رسول کبار

بگفتم بجایش که ای جان پاک   نگردد بدست اعادی هلاک
منم آنکه انگشتر خویش را   تصدق نمودم براه خدا
منم آنکه از سطوتم جنیان   همه در هراسند روز و شبان
خدا را منم عابد بیعدیل   منم ذات بیمثل او را دلیل
منم ترجمان کلام خدا   منم کرده تسبیل بدا معتدا
منم خازن علم وحی قدیم   منم باب علم رسول کریم
منم سهمگین شیر و یل بطل   بهیجای صفین و جنگ و جمل
منم قاسم خلد و نار و جحیم   بود بغض من سجن حبم نعیم
چو مطلب بانجام رسانید امام   پس آنگاه بنمود ختم کلام
رسول خدا گفت بر نور عین   شنید این مقال پدر یا حسین
علی ان فضایل که ذکرش نمود   ز دریای فضلش یکی قطره بود
مقامش ز انبیا بسی برتر است   ز حد بیان وصفش افزونتر است
نخجد کمالات او بر ضمیر   همینهاست معیار عشر عشیر
چو شهزاده از جد خود این شنود   نخستین بحمد خدا لب گشود
بگفتا ثنا بر خداوند باد   که ما را ز نیت بمخلوق داد
بمعراج جد سرا بر فراشت   به تنزیل و تأویل مخصوص داشت

خدائیکه کون و مکان آفرید   ز مجموع اخیار ما را گزید
پس آنگاه بگرفت رو بر پدر   فرو ریخت از درج لب در تر
بگفتا که ای مؤمنان را امیر   بفضلت نباشد بجز حق نصیر
توئی راستگوی امین در مقال   بلی نی ترا در فضایل همال
نیاید به تقریر اوصاف تو   خدا خویشتن گشته وصاف تو
ترا ان فضایل که کردی شمار   بود آیتی از هزاران هزار
چو این گفت شهزاده باز از ادب   پی رسم حرمت فروبست لب
در آنحال فرمود خیر البشر   حسینا تو اسم فضل خود بر شمر
دگرباره شهزاده لب برگشود   جناب پدر را مخاطب نمود
بگفتا ایا جانشین رسول   شنو زین تخاطب ز من دلملول
منم آنحسینی که بابم علی است   بامر خدا مؤمنان را ولی است
منم آنکه صدیقه ام مادر است   ز کل زنان جهان بهتر است
منم آنکه جدم رسول خدا است   که اشرف ز مجموعه ما سوی است
بود مهد جنبان مرا جبرئیل   سرافیل باشد به پیشم دلیل
نباشد همی مشغله جای ریب   که در پیش مخلوق دانا عیب
ز باب تو بابم بسی برتر است   ز مام تو مامم بسی بهتر است

بود جدم از جد تو بس بلند | که جدم بود بر خدا ارجمند
بفضل ار چه من از تو پایین ترم | ولی در نژاد از تو من افخرم
چو بشنفت آن طوطی خوشکلام | در افکند خود را بحجر امام
هم آغوشش شد با جناب پدر | ببوسید گه جبهه و گاه و سر
علی سم پسر را به بر در کشید | گه از غبغب و گاهش از لب مکید
بگفتا حسینا به لطفش خدا | زیادت کند علم و حلم ترا
توئی فخر دودمان سلف | بیفزایدت حق بفخر و شرف
بگردش بود تا که لیل و نهار | کند لعن بر قاتلت کردگار
خدایا بآن باب و جد و پسر | ز جرم همه شیعیان در گذر
خصوصا باین سایل روسیاه | که بگذشته از حد و حصرش گناه
گناهانش یاد آورد کردگار | ببخشا بر جان هشت و چهار

بسم الله الرحمن الرحیم روی انه جاء فی الخبر ان الامام علی ابن ابیطالب کان ذات یوم هو و زوجته فاطمة علیهما السلام یاکلان التمر فی الصحراء اذ تداعیا بینهما بالکلام فقال علیه السلام یا فاطمة ان النبی صلی الله علیه و آله یحبنی اکثر منک فقالت وا عجباه یحبک اکثر منی و انا ثمرة فؤاده و عضو من اعضائه و لیس له ولد غیری فقال لها علی علیه السلام یا فاطمة ان لم تصدقینی فامضی بنا الی ابیک محمد و آله قال فمضیا الی حضرته و آله فتقدمت فاطمة علیها السلام و قالت یا رسول الله

ایّنا احبّ الیک انا ام علی قال النبی و آله انت احبّ و علیّ اعزّ منک فعندها قال سیدنا و مولانا الامام علی ابن ابیطالب الم اقل لک انی ولد فاطمة ذات التقی قالت فاطمة انا بنت خدیجة الکبری قال علی و انا ابن الصفا قالت فاطمة و انا ابنة سدرة المنتهی قال علی و انا فخر اللوی قالت فاطمة و انا ابنة من دنی فتدلّی و کان من ربه کقاب قوسین او ادنی قال علی انا ولد المحسنات قالت فاطمة و انا بنت الصالحات و المؤمنات قال علی انا خادمی جبرئیل قالت فاطمة و انا خاطبنی فی السماء رحیل و خدمتنی الملائکة جیلا بعد جیل قال علی و انا ولدت فی المحل المرتقی قالت فاطمة و انا زوجت فی الرفیع الاعلی و کان ملاکی فی السماء قال علی انا السعید حامل اللواء قالت فاطمة انا ابنة من عرج به الی السماء قال علی انا صالح المؤمنین قالت فاطمة و انا ابنة خاتم النبیین قال علی انا الضارب علی التنزیل قالت فاطمة و انا نخبة التاویل قال علی و انا شجرة تخرج من طور سینین قالت فاطمة و انا شجرة التی تؤتی اکلها کل حین قال علی و انا مکلم الثعبان قالت فاطمة و انا شجرة التی تخرج اکلها یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام قال علی و انا المثانی و القران العظیم قالت فاطمة و انا ابنة النبی الکریم قال علی و انا النباء العظیم قالت فاطمة و انا ابنة الصادق الامین قال علی و انا حبل المتین قالت فاطمة و انا ابنة خیر الخلق اجمعین قال علی و انا لیث الحروب قالت فاطمة و انا ابنة من یغفر الله به الذنوب قال علی و انا المتصدق بالخاتم قالت فاطمة و انا ابنة سید العالم قال علی و انا سید بنی هاشم قالت فاطمة انا ابنة النبی العربی قال علی انا الامام المرتضی قالت فاطمة انا ابنة

احمد ا

محمد المصطفى ص قال علي ع وانا سيد الوصيين قالت فاطمة ع وانا بنت سيد المرسلين قال علي
وانا الشجاع المكي قالت فاطمة ع انا ابنة النبي العربي قال علي انا البطل الاورع قالت فاطمة انا
ابنة الشفيع المشفع قال علي انا قسيم الجنة والنار قالت فاطمة ع انا ابنة محمد المختار قال علي ع انا قاتل
الجان قالت فاطمة ع انا ابنة رسول الملك الديان قال علي ع انا خيرة الرحمن قالت فاطمة ع وانا خيرة
النسوان قال علي ع انا مكلم اصحاب الرقيم قالت فاطمة ع وانا ابنة من ارسل رحمة للمؤمنين وبهم
رؤف رحيم قال علي ع وانا الذي جعل الله نفسي نفس محمد حيث يقول في كتابه العزيز انفسنا و
انفسكم قالت فاطمة ع ونسائنا ونسائكم قال علي ع انا علمت شيعتي القرآن قالت فاطمة ع وانا
يعتق الله من احبني من النيران قال علي ع انا من شيعتي من علمي يسطرون قالت فاطمة وانا بحر
علمي يعترفون قال علي انا اشتق الله تعالى اسمي من اسمه فهو العالي وانا علي قالت فاطمة ع
وانا كذلك فهو الفاطر وانا فاطمة قال علي ع وانا حيوة العارفين قالت فاطمة ع انا فلك النجاة
الراغبين قال علي ع وانا الحواميم قالت فاطمة ع وانا ابنة الطواسين قال علي ع وانا كنز الغني قالت
فاطمة ع وانا كلمة الحسنى قال علي ع انا بي تاب الله على آدم في خطيئته قالت فاطمة ع وانا بي قبل الله
توبته قال علي انا كسفينة النوح من ركبها نجى قالت فاطمة ع وانا اشاركه في دعوته قال
علي ع وانا طوفانه قالت فاطمة ع وانا سورته قال علي ع وانا النعيم على حفظه قالت فاطمة ع وانا منى
انهار الماء واللبن والخمر والعسل في الجنان قال علي ع وانا الطور قالت فاطمة ع وانا الكتاب
المسطور قال علي عليه السلام وانا الرق المنشور وقالت فاطمة ع وانا البيت المعمور قال علي ع

وانا السقف المرفوع قالت فاطمة ع وانا البحر المسجور قال علي ع انا علي علم النبيين قالت
فاطمة ع وانا ابنة سيد المرسلين الاولين والآخرين قال علي ع انا البر والقصر المشيد قالت فاطمة ع انا مني
شبر وشبير قال علي ع وانا بعد الرسول خير البرية قالت فاطمة ع انا البرة الزكية فعندها قال النبي ص وآله لا
تكلمي عليا فانه ذو البرهان قالت فاطمة ع انا ابنة من انزل عليه القرآن قال علي ع انا الامين الا
صلع قالت فاطمة ع انا الكوكب الذي يلمع قال النبي ص فهو الشفاعة يوم القيمة فعند ذلك قالت
فاطمة لرسول الله ص وآله يا رسول الله لا تحامي لابن عمك ودعني وايا ه وقال علي يا فاطمة
انا من محمد ص وآله عصبته ونجبته قالت فاطمة ع انا لحمه ودمه قال علي ع فانا الكهف قالت فاطمة ع
وانا الشرف قال علي ع وانا ولي زلفى قالت فاطمة وانا الخمصاء الحسنا قال علي ع انا نور الورى
قالت فاطمة ع وانا فاطمة الزهراء فعندها قال النبي ص وآله لفاطمة يا فاطمة قومي وقبلي رأس
ابن عمك فهذا جبرئيل واسرافيل وعزرائيل مع اربعة آلاف من الملائكة يحامون مع علي
عليه السلام وهذا اخي راحيل ودردائيل مع اربعة آلاف من الملائكة ينظرون باعينهم قال
فقامت فاطمة الزهراء فقبلت رأس الامام علي ابن ابيطالب ع بين يدي النبي صلى الله عليه وآله
وقالت يا ابا الحسن بحق رسول الله صلى الله عليه وآله معذرة الى الله عز وجل واليك والى
ابن عمك قال فوهبها الامام عليه السلام يداها عليه وعليهم السلام وهذا ما وجدنا في النسخة من
الحديث على التمام والكمال ونستغفر الله العظيم من الزيادة والنقصان ونعوذ
بالله من سخط الرحمن «ترجمة الحديث فخريه» بالاشعار لمؤلفه

قالت فاطمة ع وانا حاملو يوم القيمة الصحف

حسين

چنین گفت آن عالم بی‌عدیل / ابوالفضل شاذان بن جبرئیل
که روزی علی فخر آل مناف / بهمراه زهرای برج عفاف
بدامان صحرا شده هم وثاق / ز نیل رطب بود شیرین مذاق
بشوق و شعف گرم در گفتگوی / ز دیدار هم خوشدل و کامجوی
ز در جمقال آن دو والا تبار / نمودی بهم درّ و گوهر نثار
که ناگاه فرمود شاه اُمم / بزهرای مرضیه کای بنت عم
من از تو به پیش حبیب خدا / احبّ و گرامی ترم مطلقا
چو بشنید زهرا از او انتخاب / تعجب کنان گفتش اندر جواب
چه سان ای بملک ولایت امیر / چنین امر میکردم دلپذیر
منم بر فؤاد پیمبر ثمر / منم قرة العین خیر البشر
منم زینت دامن آنجناب / منم پارهٔ از تن آنجناب
منم روح بخش از غم و رنج او / بجز من دُری نیست در گنج او
به برج رسالت قمین اخترم / بدرج هدایت ثمین گوهرم
بخیر الوری اصلهٔ باقیم / بگلزار دین نخلهٔ نامیم
سلیل نبوت ز من اندر است / نخیل امامت ز من مُثمر است
به احمد منم باقی الصالحات / منم طیبات منم زاکیات

منم جامع نسل خیر البشر / منم حاوی نور هادی عشر
علی گفت ای بنت فخر زمن / ز من گر نداری قبول این سخن
بیا تا حضور پیمبر شویم / ز ناطق بوحی این سخن بشنویم
پس آنکه قران کرده شمس و قمر / شدند هر دو از یک افق جلوه گر
نهادند رو سوی خیر الورے / رسیدند تا محضر مصطفےؐ
ز دیدارشان روی شه بشکفید / ز شوق از گل روش شبنم چکید
بر شاه بعد از ثنا و درود / بگفتار صدیقه سبقت نمود
بگفت ای بحز نبوت مکین / از این سید الکرانی مرادار هین
بفرما علی یا که من پیشتر / بود در جناب تو محبوب تر
چو بشنید از وی نبی این کلام / بفرمود کای دخت والا مقام
تو اندر بر من احبّی ولی / اعز از تو باشد به پیشم علی
علی گفت آیا بگفتم ترا / که مامم بود فاطمه ذا التقے
بگفتا بتول این بفخرم بس است / خدیجه بگیتی مرا مادر است
علی گفت من هستم ابن الصفا / مخاطب گشتندم بفخر اللوے
بگفتا بتول ابنة ذو العلی / منم دختر سدرة المنتهے
منم دختر آنکه معراج کرد / ز قوسین قربت بسر تاج کرد

ززمت بدانجایگه جا گزید | که جز ذات یکتا در آنجا ندید
در آنجا چنان قرب مابین شد | که فرقش کم از قاب قوسین شد
علی گفت من زادم از محصنات | بگفتا منم دختر صالحات
علی گفت اید جنت خیر سلیل* | کند فخر بر خدمتم جبرئیل
بگفتا که راحیلم اندر سما | شده خطبه خوانم ز روی صفا
کند فوج فوج از افلاک هر زمان | نزول از پی خدمتم قدسیان
علی گفت میلاد من شد حرم | ز من خانهٔ کعبه شد محترم
بگفتا بتول این شرف بس مرا | که شد مجلس عشرتم نه سما
منم آنکه حق رفعتم بر فزود | مرا ذات حق عقد بندی نمود
علی گفت در موقف بازخواست | لوای شفاعت مسلم مراست
بگفتا منم بضعهٔ عقل کل | منم دختر بهترین رسل
قدومش شرف بخش افلاک شد | مخاطب به لولاک لولاک شد
علی گفت ای بنت عم گزین | منم یعنی صالح المؤمنین
بگفتا منم دختر مؤمنات | منم دختر بهتر کاینات
علی گفت هستم من آن تیغ زن | که آمد ز سوی سما تیغ من
بگفتا بتول ای امام امم | منم آنکه تاویل بر جنتم

علی گفت آن نخل فرخ شیم | که افروخت از طور سینین منم
منم آن نخیل فروزان ز طور | که انوار حق کرد ای ارنی ظهور
بگفتا منم آن درخت گزین | که با شد رواء اکلها کل حین*
علی گفت قهر نمایان منم | تکلم بسوزنده ثعبان منم*
بگفتا من آن نخل بار آورم | حسین و حسن را همین مادرم
علی گفت سبع المثانی منم* | بقرآن اعظم معانی منم
من آن نبأ خوانده حقش عظیم | منم حبل محکم صراط قویم
من آن لیث دشمن کشم در وغا | که نبود قرین در شجاعت مرا
منم آنکه انگشتر خویش را | تصدق نمودم براه خدا
منم سید آل هاشم تمام | ز من یافت امر پیمبر نظام
بگفتا منم دختر آن نبی | که نازل باو شد ز یزدان نبی
منم دختر استوی امین | منم دختر خیر خلق اجمعین
منم دختر آنکه ماحی الذنوب | ببخشد باو مذنبان را عیوب
ثمین گوهر درج احمد منم | ضیاء دو چشم محمد منم
منم دختر پیشوای جهان | منم دختر سید انس و جان
علی گفت هستم من آن مرتضی | امامم بکلیه ما سوی

منم

منم سید اوصیای سبق / منم خیر کلیه ما خلق

منم آن عزیز بشیر تکی نژاد / که مثل مرا هیچ مادر نزاد

منم معدن فضل و بذل و سخا / سقیم منم جنت و نار را

منم آنکه ایزد مرا برگزید / ز نورم زمین و زمان آفرید

منم آنکه گشتم به لطف عمیم / متکلم با صحاب کهف و رقیم

بگفتا منم دختر مصطفی / که دادش خدا منصب اصطفا

منم دختر مقتدای عرب / منم در قیامت بغفران سبب

منم دختر احمد منتجب / که از نسبتش مفتخر شد عرب

منم نور چشم شفیع عصات / منم دختر اشرف ممکنات

منم بهترین زنان جهان / که دارم تفوق بکون و مکان

منم دختر آنکه از رافتش / خدا خوانده بر مؤمنان رحمتش

منم دختر آن رسول کریم / که باشد بهر دم رؤف رحیم

علی گفت من الختم ای بتول / که ایزد مرا خوانده نفس رسول

بگفتا بتول ابنة لا فتی / منم مستتر در ضمیر نساء

علی گفت بر زمرهٔ شیخ و شاب / معلم منم از رموز کتاب

و ما یسطرون در دلم مضمر است / همین سینه گنجینهٔ داور است

مبین از او علم کون و مکان / مخبر بر او زمرهٔ شیعیان

علوم اندرین سینه مخزون بود / عوالم در آن لوح مکنون بود

بگفتا منم آنکه دادار فرد / محبانم از دوزخ آزاد کرد

من آن بحر علمم ندارم کران / از او منعرف جمله انس و جان

ز رتبت من آنحور انسیه ام / که خوانند زهرای مرضیه ام

علی گفت ایزد بقدرم فزود / که نام من از نام خودش نمود

خداوند اعلی است من اسم علی / شد انوار از نور من منجلی

بگفتا مرا نیز افتخار است / که من فاطمه ایزدم فاطر است

علی گفت بر عار فانم حیوات / بگفتا منم نیز فلک النجات

علی گفت بر علم دریا منم / حوامیم را بطن و معنا منم

بگفتا که دخت طواسین منم / بقرآن همان آل یاسین منم

علی گفت هستم من آن مرتجی / که کنز غنایم بهر بی   نوا

بگفتا که هستم من آن فاطمه / که حبم امان است از حاطمه

منم در جهان بهترین زنان / منم کلمهٔ احسن اندر بیان

علی گفت طوفان نوح از من است / همش در بلایا فتوح از من است

بگفتا که من هم با دو سوز رغم
علی گفت آدم بعفو خطاء
من آن کشتی نوحم اندر مثل
بگفتا بتول ایشه سعد ازل
چو نوح نجی بر دعا لب گشود
علی گفت من آن نسیم و فیق
منم ساقی چشمهٔ سلسبیل
همان وادی طور سینا منم
منم رق منشور را استناد
بعلم همه انبیا وارثم
بگفتا بتول ایشه انس و جان
یکی جوی شهد و یکی جوی آب
اشارت منم بحر مسجور را
منم دختر سید المرسلین
علی گفت قصر مشید منم
بگفتا منم آن مبارک شجر

همش بر نجات آیهٔ رحمتم
بمن جنگ زد کرد عفوش خدا
که ایمن شود در اکبش از زلل
مرا کرد هم در توسل دخیل
مرا هم شفیع اجابت نمود
که برهاندش از خطای غریق
ز من عین تسنیم گردد سبیل
همان نور مرئی بموسی منم
منم سقف مرفوع را اعتماد
به بود همه ما سوی باعثم
منم چار جوی روان در جنان
یکی جوی شیر و یکی هم شراب
عبارت منم بیت معمور را
من الاولین الی الاخرین
گزیده ز بعد محمد منم
که باشد ثمارم شبیر و شبر

رسول خدا را من آمد خترم
پس آمد بدم رسول خدا لب گشود
بفرمود بس کن بتو لا کلام
بگفتا بتول ایشه مستطاب
علی باز گفتا که من اصلعم
بگفتا من آنجو کب لامعم
دگر باره فرمود خیر الانام
بگفتا بتول ایشه ذو الکرم
حمایت مکن با علی زینهار
علی گفت از ما سوی امجدم
بگفتا منم بر نبی لحم و دم
بگفتا علی کان عند الصحف
علی گفت اولی بزلفی منم
علی گفت نور مطهر منم
نبی باز فرمود کای فاطمه
بیا خیز و بر دار دست پاک علی

که بر وی زادم از مادرم
سرور دلش را مخاطب نمود
که باشد علی ذو براهین تمام
منم دخت پیغمبر ذی الکتاب
امین خدا فیض را منبعم
که اوصاف ممدوحه را جامعم
شفاعت علی راست روز قیام
که من هم شفیع صف محشرم
من و مرتضی را بهم وا گذار
که من عصمت و نخبهٔ احمدم
هم آن شاه را پارهٔ از تنم
بگفتا لانی تمام الشرف
بگفتا که خمصاء و حسنا منم
بگفتا که زهرای ازهر منم
بده بر مقالات خود خاتمه
بزن بوسه و بس نما پردلی

تام

که روح الأمین با هزاران ملک ❊ همه ایستاده نظر می کنند
چو بشنید فرمان شه را بتول ❊ بزد بوسه بر تارک پاک او
الهاسنم سایل رو سیاه ❊ تو خود گفته در کتاب مبین
بصد ذلت و حسرت و ابتهال ❊ ترا بر جلالت قسم مید هم
الها بمفتاح گنز وجود ❊ بذریهٔ امجد پاک او
که پیوسته درجوف شبهای تار ❊ قلم کش بتمامی زلات ما
با آل علی و نجابان علی ❊ نمود است اینک نزول از فلک
حمایت زمین بیشتر میکنند ❊ بپا خواست در پیش چشم رسول
شد از ما مضی از علی عذر جو ❊ که عمر عزیزم عبث شد تباه
که لا تنهر السایل المستکین ❊ بر آورده ام پیش دست سؤال
بعز و کمالت قسم میدهم ❊ که ابواب هستی با بر کشود
الها با چشم نمناک او ❊ بی عفو امت بدی اشکبار
خصوصا باحیاء اموات ما ❊ ببخشا همه شیعیان علی

مگردان زباب کرم نا قبول
زسایل اجابت نما این سؤال

حدیث کساء ❊ رسول الله ❊ صلی الله علیه واله

روی عن فاطمة الزهراء علیها السلام قالت دخل علی ابی رسول الله ص واله فی بعض
روایت شده از فاطمه زهرا که فرموده داخل شد بر خانه من پدرم حضرت رسول خدا ص واله در بعضی از روزها و بمن فرمود ای فاطمه
الأیام فقال لی یا فاطمة انی لأجد فی بدنی ضعفا فقالت له فاطمة اعیذک بالله یا ابت
میابم در بدن خویش ضعفی حضرت فاطمه عرض کرد پناه میبرم
من الضعف فقال یا فاطمة ایتینی بالکساء الیمانی فغطینی به فقالت فاطمة فاتیته فغطیته به و
بخدا ای پدر بزرگوار از ضعف تو آنحضرت فرمود ای فاطمه بیاور از برای من کساء یمانی را و بپوشان مرا با او حضرت فاطمه گوید پس آوردم کساء یمانی را و
صرت انظر الیه واذا وجهه یتلألؤ کانه البدر فی لیلة تمامه فقالت فاطمة فما کانت
و بپوشاندم بر آنجناب و بر گشتم نظر میکردم بآن سرور بهو رخسار مبارکش که بسیده خورشید گویا که ماه تابان است در شب چهارده در بهای کمال ای فاطمه
الا ساعة فاذا بولدی الحسن قد اقبل و قال السلام علیک یا اماه فقلت و علیک
گوید پس ساعتی نگذشت تا که فرزندم حضرت حسن ع وارد شد و گفت سلام بر تو ای مادر گفتم سلام بر تو باد ای فرزندم و نور دیده من
السلام یا ولدی یا قرة عینی و ثمرة فؤادی فقال لی یا اماه انی لأشم رائحة
میوهٔ قلب من پس گفت ای مادر بدرستیکه استشمام میکنم نزد تو بوی خوشی گویا که بوی جدم رسول خدا ص واله است
طیبة عندک کانها رائحة جدی رسول الله ص واله فقالت نعم ان جدک نائم تحت الکساء
پس گفتم بلی بدرستیکه جد تو در زیر کساء خوابیده است پس حسن متوجه شد جانب کساء و عرض کرد سلام بر تو باد
فاقبل الحسن نحو الکساء وقال السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله السلام
ای جد بزرگوار ❊ سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و سلام
علیک یا من اختاره الله أتاذن لی ان اکون معک تحت الکساء فقال له قد اذنت لک
بر تو ای که خدا او را برگزیده است آیا اذن میدهی با تو باشم در زیر کساء حضرت پیغمبر فرمود بتحقیق اذن دادم بر تو

فدخل معه فما کانت الا ساعة اذا بالحسین الشهید قد اقبل وقال السلام علیک یا اماه السلام
پس امام حسن داخل شد با او پس ساعتی نگذشت تا که حسین شهید وارد شد وگفت سلام بر تو باد ای مادر وسلام بر تو باد ای دختر
علیک یا بنت رسول الله فقلت وعلیک السلام یا ولدی یا قرة عینی وثمرة فؤادی فقال
پیغمبر خدا پس گفتم بر تو باد سلام ای فرزند من ای نور چشم من وای میوه قلب من پس گفت ای مادر
یا اماه انی اشم عندک رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول الله فقلت نعم یا بنی ان جدک
من استشمام میکنم در نزد تو بوی پاکیزه گویا که عطر جدم رسول خدا است گفتم بلی ای فرزند گرامی بدرستیکه جد تو در
واخاک تحت الکساء فدنی الحسین نحو الکساء وقال السلام علیک یا جداه السلام
تو در زیر کسا میباشند پس نزدیک شد حسین بجانب کساء وگفت سلام بر تو باد ای جد بزرگوار وسلام بر تو باد
علیک یا رسول الله السلام علیک یا من اختاره الله اتاذن لی ان اکون معک
ای رسول خدا سلام بر تو ای که برگزیده او را خدا تعالی آیا بمن اذن میدهی تا با شما در زیر اینجا داخل شوم
تحت هذا الکساء فقال نعم قد اذنت لک یا حسین فدخل الحسین معه قالت فاطمة فاقبل عند
فرمود بلی اذن دادم بر تو ای حسین پس حسین داخل شد فاطمه فرمود پس از آن عنقریب نگذشت

ابو الحسن ذالک ابا الحسن علی بن ابیطالب وقال السلام علیک یا بنت رسول الله فقلت وعلیک
که حضرت ابو الحسن وارد شد وگفت سلام بر تو باد ای دختر پیغمبر خدا گفتم سلام بر تو باد یا ابا الحسن ورحمت
السلام یا ابا الحسن ورحمة الله وبرکاته فقال کانی اشم عندک رائحة طیبة کانها رائحة اخی
خدا وبرکات او بر تو باد فرمود بتحقیق استشمام میکنم در نزد تو بوی خوشی گویا که عطر برادرم و

وبن عمی رسول الله فقلت نعم ها هو مع ولدیک تحت الکساء فاقبل نحو الکساء
وپسر عمم رسول خدا باشد پس عرض کردم بلی این است آن بزرگوار با دو فرزندت در زیر کسا میباشند پس او هم بطرف کسا روان شد
وقال السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا من اختاره الله اتاذن لی ان اکون
وعرض کرد سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا وسلام بر تو باد ای که برگزیده او را خدا تعالی آیا اذن میدهی بر من تا با شما
معکم تحت هذا الکساء قال نعم قد اذنت لک فدخل علی تحت الکساء فاتیت نحو الکساء
بزیر کسا در آیم فرمود بلی بتحقیق اذن دادم ترا پس علی داخل شد بزیر کسا پس از آن من هم متوجه شدم بسوی کسا
وقلت السلام علیک یا اباه السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا من اختاره الله
وعرض کردم سلام بر تو باد ای پدر بزرگوار سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا وسلام بر تو باد ای که پسندیده او را خدا تعالی
اتاذن لی ان ادخل معکم تحت هذا الکساء فقال نعم قد اذنت لک فدخلت فاطمة
آیا اذن میدهی بمن تا با شما داخل شوم بزیر اینجا حضرت فرمود بلی بتحقیق اذن دادم بتو پس فاطمه هم با آنها داخل شد
معهم فلما اکتملوا جمیعا تحت الکساء قال الله عز وجل یا ملائکتی ویا سکان سمواتی انی ما خلقت
پس زمانیکه همه ایشان بزیر کسا قرار گرفتند خدا عز وجل فرمود ای ملائکه های من وای ساکنان آسمانها بدانید که بتحقیق خلق نکردم
سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة ولا قمرا منیرا ولا شمسا مضیئة ولا فلکا یدور ولا بحرا یجری ولا
آسمان که افراشته شده ونه زمین فرش شده ونه ماه درخشنده ونه آفتاب نور بخشنده ونه فلک گردش کننده ونه دریای جاری
فلکا یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء فقال الامین جبرئیل یا رب ومن تحت الکساء
شونده ونه کشتی سیر کننده مگر در محبت این پنج تن آنهائیکه در زیر کسایند پس جبرئیل امین عرض کرد پروردگارا کیست در زیر کسا

فقال هم اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة وهم فاطمة وابوها وبعلها وبنوها فقال جبرئیل
پس فرمود آنان اهل بیت نبوت و معدن رسالت‌اند و آنها فاطمه و پدر او و شوهر او و دو فرزند اویند پس جبرئیل عرض کرد ای پروردگار
یا رب أتأذن لی ان اهبط الی الارض لاکون معهم سادساً فقال الله تعالی قد اذنت
آیا اذن میدهی مرا تا فرود آیم بسوی زمین و ششمین ایشان باشم پس خداوند عز و جل فرمود بتحقیق اذن
لک فهبط الامین جبرئیل فقال السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا من اختاره الله
دادم بتو پس جبرئیل فرود آمد و عرض کرد سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و سلام بر تو باد ای آنکه برگزیده او را خداوند
العلی الاعلی یقرئک السلام ویخصک بالتحیة والاکرام ویقول لک وعزتی
علی اعلی بتو سلام میگوید و مخصوص میفرماید ترا به تحیت و اکرام و میفرماید بحق تو قسم بعزت و جلال
وجلالی انی ما خلقت سماءً مبنیة ولا ارضاً مدحیة ولا قمراً منیراً ولا شمساً
خودم که بدرستیکه خلق نکرده‌ام آسمان افراشته و نه زمین فرش شده و نه ماه درخشنده و نه خورشید نوربخشنده
مضیئة ولا بحراً یجری ولا فلکاً یدور ولا فلکاً یسری الا لاجلکم وفی محبتکم
و نه دریای جاری شونده و نه فلک گردش کننده و کشتی سیر کننده مگر بخاطر شما و محبت شما و بتحقیق اذن
وقد اذن لی ان ادخل معکم تحت الکساء فهل تأذن لی انت یا رسول الله
داد بمن که داخل شوم با شما بزیر کساء آیا تو هم اذن میدهی ای پیغمبر خدا فرمود اذن دادم بتو
فقال قد اذنت لک فدخل جبرئیل معهم تحت الکساء وقال لابی ان الله
پس جبرئیل هم با ایشان داخل شد بزیر کساء و گفت به ایشان بدرستیکه خداوند عز و جل

تعالی قد اوحی الیکم یقول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً
وحی فرستاده بسوی شما و میفرماید اینست جز این نیست خدای تعالی اراده فرموده که باقی و پایدار دارد در شما
فقال علی ابن ابیطالب یا رسول الله اخبرنی ما لجلوسنا هذا تحت الکساء من الفضل عند الله
اهل بیت طهارت و دور از شما رجس را پس حضرت علی ابن ابیطالب عرض کرد که ای پیغمبر خدا خبر ده که چه از فضیلت مر نشستن ما را در زیر عبا نزد خدا است
فقال النبی والذی بعثنی بالحق نبیاً واصطفانی بالرسالة نجیاً ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل
پیغمبر خدا فرمود قسم بخدائی که مرا بحق برانگیخت به نبوت و برگزید برای رسالت با نجوی ذکر نمیشود همین خبر ما در مجلسی از مجالس اهل زمین
اهل الارض وفیه جمع من شیعتنا ومحبینا الا ونزلت علیهم الرحمة وحفت بهم الملائکة واستغفرت
که در او جمعی از شیعیان و دوستان ما باشند مگر اینکه نازل میشود بر آنها رحمت و میگیرند اطراف آنها را ملائکه
لهم الی ان یتفرقوا فقال علی اذاً والله فزنا وسعدنا وفازت شیعتنا ورب الکعبة
و طلب مغفرت میکنند برای آنها تا اینکه متفرق شوند پس علی گفت قسم بخدا ما رستگار و سعید شدیم و همچنین شیعیان ما رستگار شدند
فقال رسول الله والذی بعثنی بالحق نبیاً واصطفانی بالرسالة نجیاً ما ذکر خبرنا فی
قسم بخدای کعبه باز پیغمبر فرمود قسم بخدائیکه بحق مبعوث فرموده مرا به پیغمبری و برگزیده مرا برسالت و مناجات با خود ذکر نمیشود همین خبر ما در مجلسی
محفل من محافل اهل الارض وفیه جمع من شیعتنا وفیهم مهموم الا وفرج الله همه ولا مغموم
از مجالس اهل زمین و در او جمعی از شیعیان ما باشند و در میان ایشان مهمومی باشد مگر اینکه خدا همّ او را فرج دهد و نه غمگینی
الا وکشف الله غمه ولا طالب حاجة الا وقضی الله حاجته فقال علی اذاً والله فزنا وسعدنا
مگر اینکه خدای تعالی غم او را زایل کند و نه حاجتمندی که از خدا حاجت خواهد مگر اینکه خدای تعالی حاجت او را روا کند پس حضرت علی گفت قسم بخدا رستگار و سعادتمند شدیم

کشیدش چو جان در بر خویشتن / یکی شد بزیر کسا جان و تن
که ناگاه شاهنشه کربلاء / حسین کشته تیغ قوم جفاء
درآمد ز در همچو ماه تمام / بصد عز نمود بر من سلام
بگفتا که ایما در نیک خوی / رسد بر مشامم شمیم نکوی
ز بس روح بخش و ز بس جانفزاست / بعینه شمیم حبیب خداست
مگر جد پاکم نموده گذر / که خوشبو شده خانه چون مشک تر
بگفتم بلی ای عزیز بتول / بزیر کسا خفته جدت رسول
حسین از من این حرف را چون شنید / شتابان بسوی پیمبر دوید
بصد ناز نمود بر وی سلام / بگفتا که ای جد والا مقام
منم راحت جسم و جان حسین / منم کشته تیغ و تیر و سنین
حسینم من ای شاه مالک رقاب / چه باشد که بنمائیم کامیاب
دهی رخصتم از کرم چون حسن / بجرم به پهلوی پاکت وطن
ز صوت حسین شاه را دل طپید / برخساره اش اشک حسرت چکید
بعینه بیاد آمدش آن زمان / که در بحر خون میکشد الامان
همی گوید آلوده از خون عذار / که یا مصطفی سوی ما کن گذار
ببین از عطش در تنم تاب نیست / همی میرم و قطره آب نیست

ز بس تشنه ام از جگرم خون روان / ندارم دگر تاب نطق و بیان
ز یکسو عطش برده از من قرار / ز یکسو غم اهلبیت فکار
بزینب بیا یکزمان یار باش / باطفال لب تشنه غمخوار باش
غرض با تلطف رسول مجید / حسین را چو جان در بر خود کشید
زمانی چو بگذشت زین ماجرا / درآمد ز در سید اوصیاء
زبعد سلام و علیک السلام / بفرمود کای بنت خیر الانام
پیمبر مگر دارد اینجا مقام / که عطرش مرا میرسد بر مشام
بگفتم بلی ایشه اولیا / بزیر کسا خفته خیر الوری
کشیده دو فرزند خود را ببر / سه تن گشته از یک افق جلوه گر
علی از من این حرف را چون شنید / خرامید سوی رسول حمید
سلامش نمود از ره اعتزاز / بگفتا که ای قدوه اهل راز
چه باشد که از راه جود و کرم / بفیض حضورت دهی رخصتم
پیمبر چو بشنید صوت علی / شد آیینه قلب وی منجلی
کشیدش چو جان در بر خویشتن / بزیر کساء شد یکی انجمن
در اینحال من هم شدم شوقمند / روم سوی آن جمع ارجمند
پس از تهنیت با نیاز تمام / بگفتم که ای شاه عرش احتشام

زراه عطوفت مرخص نمای | که من هم درآیم بزیر کسای
صدا آمرا چون پیمبر شنود | مرا هم به پیش مرخص نمود
چو تکمیل انوار شد در کسا | زمین طعنه بر عرش زد از علاء
بماندم ز درگاه رب مجید | خطابی بقدوسیان در رسید
که ای ساکنان سموات عرش | نمائید نظاره سوی فرش
به انجمع با صفا بنگرید | سوی پنج آل العبا بنگرید
مرا نیست از خلقت ماسوی | جز این پنج تن مقصد و مدعا
نبودی گر این پنجتن در جهان | نبودی نشان از زمان و مکان
زخلقت گر ایشان نبودی غرض | نه از جسم بودی نشان نه عرض
چو بشنید روح الامین این خطاب | بنالید بر درگه مستطاب
که ای کردگار خبیر و لطیف | کیانند آن پنج شخص شریف
خطاب آمد از مصدر ذوالجلال | بجبریل کای پیک فرخ مقال
بزیر کسا یند آل رسول | اب و بعل و ابنان پاک بتول
دوباره امین چند عرض کرد | که ای کردگار توانا و فرد
مرا هم مرخص نما از کرم | که نازل بر آن پاک محفل شوم
روم سوی آن مجمع با صفاء | شوم همنشین شخص اهل کسا
چو بنمود روح الامین این سؤال | مرخص شد از حضرت ذوالجلال

بیک لمحه از سدرة المنتهی | در آمد به آن محفل با صفاء
به اهل کسا کرد اول سلام | وز آن پس بگفتا بخیر الانام
ایا لشکر آسمان و زمین | تحیت فرستادت عرش آفرین
همی گویدت حق بعد از سلام | که ای مفخر انبیای عظام
قسم بر جلال جمال خودم | به اوصاف و قدر و کمال خودم
اگر نور پاک شما می نبود | ز آدم بعالم نشانی نبود
شمائید از خلق مقصود من | شمائید مخلوق محمود من
شمائید رهبر بکل انام | شمائید ما را ز خلقت مرام
شمائید آن گوهر تابناک | که کردم شما را ز هر رجس پاک
نمی بود اگر فیض نور شما | نمی بود مخلوق ارض و سما
ز نور شما خلق کردم تمام | همانحور مقصورة فی الخیام
پیامات حق را چو روح الامین | رسانید بر سید المرسلین
پس گفت از راه عز و ادب | که ای مفخر دودمان عرب
منم خادم درگهت جبرئیل | مرا اذن ده ای رسول جلیل
که من هم درآیم بزیر کساء | شوم داخل زمرهٔ اصفیا
چو بشنید گفتار او را رسول | بجبریل هم داد اذن دخول

چو داخل شد او هم بزیر کساء — بگفت آنزمان سید اوصیاء
که ای مهتر و بهتر کائنات — شفیع الوری اشرف ممکنات
عیان کن بما شرح این مدعا — چه فضلی است ما را از این ماجرا
رسول امین سید شیخ و شاب — چنین گفت آن شاه در جواب
که ای سرور و سید و اوصیا — امام امم مقصد اهل اسنی
هر آنجا که ما محفلی شکو — که احباب ما جمع گردد در او
حکایت کنند از طریق صفا — ز اوضاع این خمس جان فزا
بعین عطا حضرت ذو المنن — نظر میکند سوی آن انجمن
ملایک در آنجای گردند جمع — زنند حلقه پروانه وش گرد شمع
گشایند بر درگه ذو الجلال — پی عفو ایشان زبان سؤال
چو بشنید این مژده آن شهریار — بگفتا قسم بر خداوندگار
که بس بار فضل است از بهر ما — سعدنا و فزنا و احبابنا
دگرباره آن شاه لب برگشود — پسر عم خود را مخاطب نمود
بفرمود کای شهریار گزین — قسم بر جلال جهان آفرین
که از معشر انبیا بس مرا — کنند انچه را از ما گفتگو
رسد لطف دانای سر و علن — به احوال حضار آن انجمن
از ایشان بود گر دل آزرده — و یا دردمند ستمدیده

مرا و را ز اندوه و حزن و ملال — رهائی دهد حضرت ذو الجلال
هر آن مسئلت گر خدا میکند — خداوند کارش عطا میکند
دگر باره سلطان ملک وجود — چو این مژده را از پیمبر شنود
بگفتا قسم بر خداوندگار — که گشتیم و ایشان و یار رستگار
خداوندگارا بکبریائیت بجاه و جلال و توانائیت — بمجموعه انبیای عظام بکلیه اوصیای کرام
بسالار دین اشرف انبیا — امین حرم خانهٔ کبریا
که نعلین او زیب افلاک شد — مشرف به تشریف لولاک شد
زمین و سما شد ز بودش بپا — ز رفعت بدانجا بکه کرد جا
که جبرئیل را جا در آنجا نبود — نه بل لفظ جا هم در آنجا نبود
چه احمد در آنجا بکه جا گزید — بجز ذات یکتا در آنجا ندید
در آنجا چنان قرب ما بین شد — که فرقش کم از قاب قوسین شد
تفاوت همین شد که از حرف میم — بجای احد احمد آمد سعیم
اما طبع سرکش مکن برتری — مزن پیش از این لاف دانشوری
عنان کش که پای فرس لنگ شد — مرو پیشتر عرصه بس تنگ شد
شناسا شو اندازهٔ حد خویش — از این پیشتر مگذر از حد خویش
بسرعت گذر کن از این مدعا — بحق بازبگشای دست دعا
الهی بمعنای ام الکتاب — بغفران ده روز عفو و عقاب

علی آنکه عکس رخ بی‌مثال / ازاو جلوه گر شد زعین کمال
بمظلومی حضرت فاطمه / بدرد دل و محنت فاطمه
بآن معدن علم و حلم و حیاء / جگرگوشهٔ مصطفی مجتبی
الهی بلب تشنهٔ کربلا بپرایهٔ دوش خیرالوری / بلبهای خشکیدهٔ اکبرش بحلقوم ببریدهٔ اصغرش
بجوشن لوای علمدار او / به آغشته خون چشم و رخسار او
بآن سر که اندر سر نیزه ها / تلاوت نمودی کلام خدا
الهی باطفال بی یاورش / بسوز دل مهربان خواهرش
بسجاد یعقوب آل العبا / که زنجیر کردندش از کین بپاء
بدورش اسیران حور امثال / بزنجیر چون بلبل از نطق لال
بباقر کزو شد پدیدار علم / عیان شد از آن شاه اسرار علم
بآن صادق اهلبیت نبی / کزو شهره گشت صیت نبی
بموسی بن جعفر امام حلیم / که عمری بزندان غم شد مقیم
بشاهیکه از مشهدش ملک طوس / زند طعنه بر قبهٔ آبنوس
بسرچشمهٔ فیض و تقوی وجود / که پاینده از همتش شد وجود
بهادی امت علی النقی / کزو شد مشخص سعید و شقی
بسلطان دین هادی عسکری / که بر کاینانش رسد داوری
الهی بآن مهدی منتظر / که یکره زما کرده صرف نظر

نهان کرده رخسار خود در حجاب / بدانسانکه در زیر ابر آفتاب
ازاین رهگذر گشته مستور حق / شده تیرگی چیره بر نور حق
نمانده زشرع نبی غیر نام / شده امر احکام دین بی نظام
زطول زمان شد حقیقت مجاز / زهر سوی شد دست باطل دراز
برفت از میان راه رسم رشاد / جهان پر شد از جور ظلم و فساد
زنیروی بازوی اهل ضلال / قوی دست شد کفر دین پایمال
زهر سوی شد بسته ابواب فیض / زما منقطع گشت اسباب فیض
الهی در فیض را باز کن / فرومانده‌گان را سرافراز کن
بدر کن زروی نقاب فرج / درآر از سحاب آفتاب فرج
ظهور جمالش معجل نماء / منور کن از نور او چشم ما
به او نصرت و فتح را یار کن / ظفر را به تیغش هوادار کن
کشد ذوالفقار از پی انتقام / بجو نخواهی شهید تشنه کام
کند ریشهٔ کفر و بغی و نفاق / مجدد کند راه و رسم وثاق
کند رایت کفر زاسر نگون / عدو را کند خوار و زار و زبون
خداوندگارا من آن ناپلم / که از کثرت جرم خود هایلم
بنیروی شاهان عاصی بخش / از این درد محنت خلاصی بخش

بسی در حضورت سر افکنده ام
ز افعال بد نیک شرمنده ام

که شایسته در کهت یک عمل
ز من سر نزد جز خطا و زلل

سزایم جز اکر مرا بد دهی
ولیکن روایم که منت نهی

که دایم عمل سند کار خطاست
ولی لازم شان شاهان عطاست

تو خود امر فرموده در کتاب
بخوانید تا من کنم مستجاب

تراخوانم ای قادر ذو الجلال
ترا دانم ای منعم لایزال

ببخشای ایزد کار کریم
همه شیعیان از فضل عمیم

بیامرز احیائی اموات ما
قلم کش تمامی زلات ما

با آنان که ایجاد را باعثند
به بخشا آبا آنان که بی وارثند

بتایید حق حسن انجام داد
چو این قصه را سایل از طبع زاد

بتاریخ وی گفت ذوق سلیم
سزد شکر بر کردکار حکیم ۱۳۱۶

خاتمه

چو اعداد عمرم به پنجه رسید
مبدل بشب شد صباح امید

شبی یادم آمد ز عهد شباب
دل افتاد چون پیر کنعان بتاب

ز هجران گمگشتهٔ خویشتن
مرا گشت کاشانه بیت الحزن

کشیدم ز دل ناله وا اسف
که ای آه شد یوسف من تلف

بهر سو و هر کو فکندم نظر
نه جستم نشان زان عزیز پدر

خیالم بهر سوی جولان نمود
ز مفقوده خود ندیدم وجود

روان گشت از دیده ام جوی خون
عذارم شد از خون دل لاله گون

کشیدم ز دل نالهٔ دردناک
فغانم گذشت از سمک تا سماک

چه گویم مرا حالتی داد دست
که آهم ز عقد ثریا گذشت *

دوا بحال شد رهنمونم خیال
در آسوده کی آنچه پابستهٔ است

چه بنشسته در قفس دلگران
بگشا که ای مرغ بگشوده بال

نو وارسته ای آنچه پابستگی است
دمی خویش را از قفس وارهان

پی سیر و گلگشت و باغ و چمن
بهمت زمانی پر و بال زن

بفصل بهار این نوایت زینت
بهنگام عیش آه و وایت زینت

بهار است هنگام بالیدن است
نه هنگام اندوه و نالیدن است

بیا شو بنه بر گلستان قدم
که بشکفته گلها چو باغ ارم

بشاخ چنار عندلیب و هزار
به الحان خوش هر یکی نغمه سار

درختان پر میوهٔ عطر بار
سرافراشته هر طرف چون نگار

به هر بن گلی لحظه جا گزین *
ز هر نخل بار آوری میوه چین

ز گلشن گرت دل نزیست از محن *
ز بهر تفرج برو در چمن *

حبیبی کن از بهر خود اختیار
دمی جای کن در لب جویبار

بدانسان که فرموده شاه زمن
سه چیز است شوید ز دلها حزن

یکی روی محبوب سیمین عذار | یکی آب و اندیگری سبزه زار
بطرف چمن جمع کن هر سه را | که شوید ز دل همّ و غم تو را
چو این رهنمائی شنیدم ز وی | بخادم زدم هی که ای نیک پی
برو بحر رفیقی بیاور صدیق | که اول رفیق است و آنگه طریق
که مقصود مولا ز وجه الحسن | صدیق است نی هر گدای لحن
بچستی مراد اد خادم جواب | که فرموده داماد خیر الأنام
بیادت نداری مگر آنکلام | گزین حد منشم عفو کن ایجناب
دو چیز است هرگز نگردد رفیق | که بعض آنوق [بیت] او یار صدیق
ز خادم شنیدم چو من اینمقال | ز سابق مرا گشت افزون ملال
نهادم دمی سر ببالین خواب | که شاید شود ساکتم اضطراب
در اینحال شد پیر عقلم دلیل * | بگفتا که امین زراجیر سیل
چه افتادهٔ در پی خوشدلی | تو حالا که مجنون نهٔ عاقلی
چه میجویی از دهر آنرا که نیست | عدم را از اسند هر یابند کیست
ز یادت فراموش شد آنکلام | که فرموده در خطبهٔ خود امام
که دنیاست دار عناد و غرور | بهشت [بیت] جای سرور و سرور
چه افتادهٔ در خیال محال | چرا ناله میکنی همچو نال
مجو خوشدلی زین سرای سپنج | که بحر غرور است و گر نیست او رنج

جهان مانده از کهن منزلی | که شب دارد و صبح از و راملی
برو بحر خود معرفت کن طلب | کز حیوان شد انسان به او منتخب
مشو غافل از مدرج معرفت | مکن سستی از منهج معرفت
شود مرد از معرفت سربلند | کند معرفت مرد را حق پسند
بود انبیا عارفان را انیس | شود عارفان اولیا را جلیس
بخود شیمه کن شیوهٔ معرفت | که دنیا و عقبی بکار آیدت
بسوزان دل خویش را همچو عود | که هیهات الغایت لا یعود
هنوزت که در دست فرصت بود | غنیمت بدان دم غنیمت بود
برو سالک تائبان پیش گیر | که ایزد غفور است و پوزش پذیر
برو توبه کن از خطایای پیش | که حق اینچنین مژده دادهست خویش
خبر ده بخلق ای رسول شکور | لانی عفوٌ غفورٌ شکور
برو توبه را رهبر خود کن شعار | که تواب باشد خداوندگار
ز درگاه ایزد مشو نا امید | که لا تقنطوا داده حقت نوید
ولی با همه این نوید و رجاء | مکن دامن خوف از کف رها
بخود کن سپس خوف و تقوی شعار | که تقوی شعاران بود رستگار
ز تقوی است سلمان شده ارجمند | ز تقوی است بوذر شده سربلند
ز تقوی است عمار شد نامدار | ز تقوی است مقداد را افتخار

صبور

مده لحظه ذیل تقوی ز کف	ز تقوی شود مرد صاحب شرف
شرافت تو ذات اصلیه بود	شرافت ترا عین فطریه بود
ترا معصیت کرد خوار و زبون	بیکجوه ار خلد کردت برون
دلیل کلامم کلام امام	علیه من الله حسن السلام
دوای تو در تو است شاعر نه	ترا درد از تو است باصر نه
توئی آن کتاب مبین آنچنان	که مضمر جهانی است هر حرف آن
تو خود کرده خویشتن را زبون	ز دست که منالی ای ذوفنون
تو خود کرده انعطافت ز کیت	عزیزا تو خود کرده تدبیر نیت
بکاخ تقرب ترا جاستی	نشیمن گهت عرش اعلاستی
مقام تو خلوتگه قدس بود	ترا جای در سدرهٔ انس بود
تو از مهد علیا برون آمدی	بدینگونه خوار و زبون آمدی
بدان رستگی آنچه پابستگی است	در آسودگی آنچه آلودگی است
چرا اینچنین گشته سرگران +	برو جهد کن خویش را وارهان
کما قاله واحد من حجج *	و من یقرع الباب لج و لج
برو در طریق طاعت بکوش	ز رغبت الحسنی لباسی بپوش
که باشد مقام مطیعان بلند +	مطیعان خدا را شوند ارجمند

عبادت کند مرد را بس عزیز	باو یافت انسان ز حیوان تمیز
بآب عمل چرک رو را بشوی	که تا زینت افزائی و آب روی
تلافی مافات کن با عمل	عمل کن عمل کن عمل کن عمل
که دنیا محل زراعت بود	هر آنکو نکشته است کی بدرود
مشو غافل از ذکر ماحی الذنوب	که از ذکر حق آمن آید قلوب
بهر ورطه کن سوی حق اتکال	بیاری ترا بس بود ذو الجلال
بنای عملهای خود از نخست	به اخلاص نه تا بپاید درست
بیاموز اخلاص را از علی	بآنشاه شو در عمل پیروی
که تا داخل بزم خاصان شوی	کلیم خداوندشان شوی
بکل عبادات اصل الاصول	بود حب خیر الوری و بتول
بدون تولای ایشان عمل	جنونست و خبطاست و جهل و دغل
تولای ایشان بود لا کلام	ممیز نسل حلال از حرام
هر خلق راحت بروز الست	بحب علی عهد و میثاق بست
بدامان ایشان نما اعتصام	ز حبل المتینند بس والسلام
بجود ذکر اوصاف شان کن شعار	که مداح ایشان بود رستگار
همان ذکر گو ذکر اکبر بود	همان ذکر آل پیمبر بود
به پرسد ز تاریخ وی گر کسی	بگو خفته در قید در نظیم

هو

تمّت الکتاب
بعون

الله
الملک الوهّاب
بسعی و اهتمام جناب
عمدة الأعاظم و التجّار اشرف
الحاجّ و المعمار حاجی اسمعیل و
جناب حاجی محمّد آقا
سنه ۱۳۲۰
ولد مرحوم

حاجی محمّد تقی

تحریر شد